

در بیان دانستن دندانها بدانکه اگر ادمیزاد سی و دو دندان
میباشد و انها بر شش قسم منقسم میشوند ۱ ثنایا و ان چهار دندان پیش است
دو از بالا و دو از پایین ۲ رباعیات است ان نیز چهار دندان است از چهار جانب
ثنایا دو از جانب راست و دو از جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین ۳ انیاب است
ان نیز چهار دندان است از چهار جانب رباعیات دو از جانب راست و دو از جانب
چپ یکی از بالا و یکی از پایین ۴ ضواحک است ان نیز چهار دندان است از چهار
جانب انیاب دو از جانب راست و دو از جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین
۵ طواحن است و ان دوازده دندان است از چهار جانب ضواحک شش از جانب
راست و شش از جانب چپ سه از بالا سه از پایین و انها را دندان کرسی میگویند
نواجذ است ان نیز چهار دندان است از چهار جانب طواحن دو از جانب
راست و دو از جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین و انها را دندان عقل میگویند از جهه





در بیان دانستن دندانها بدانکه اگر آدمی را سی و دو دندان میباشد و انها بر شش قسم منقسم میشوند ۱ ثنایا و آن چهار دندان پیش است دو از بالا و دو از پایین ۲ رباعیات است آن نیز چهار دندان است از چهار جانب ثنایا دو از جانب راست و دو از جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین ۳ انیاب است آن نیز چهار دندان است از چهار جانب رباعیات دو از جانب راست و دو از جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین ۴ ضواحک است آن نیز چهار دندان است از چهار جانب انیاب دو از جانب راست و دو از جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین ۵ طواحن است و آن دوازده دندان است از چهار جانب ضواحک شش از جانب راست و شش از جانب چپ سه از بالا سه از پایین و انها را دندان کرسی میگویند

ان من کن

تنوین و نون ساکنه حکمش بدان ای هوشیار کز حکم وی زینت بود اندر کلام کردگار

در یرملون ادغام کن در حرف حلق اظهار کن نزد یک با قلب بمیم در مابقی اخفا بیار

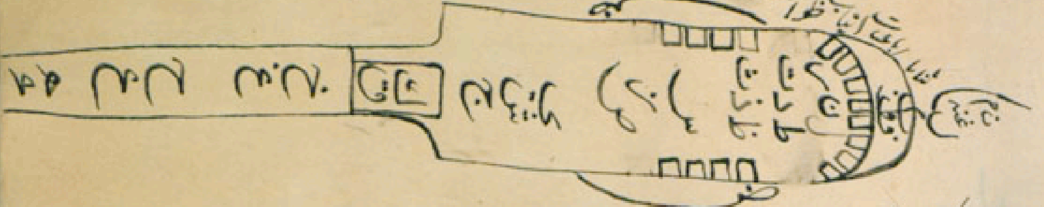
بیت ساکنی با ساکنی کی پیدا نشود والله اعلم

در بیان مخارج حروف بدانکه مخرج حروف تهجی بنابر اصح بیست و نه است و مخارج آنها بنابر اصح هفده است ۱ ابتدای حلق است از طرف سینه و ان مخرج همزه و هاء هوز است ۲ وسط حلق است و ان مخرج عین مهمله و حاء حطی است ۳ آخر حلق است و ان مخرج غین معجمه و خاء تخذ است و این شش حرف را حلقی گویند ۴ اول زبان است از طرف حلق پیش از لهاة با انچه برابر اوست از کام بالا و ان مخرج قاف است و لهاة ملازه را گویند ۵ نزد اول زبان است قریب بمخرج قاف بعد از لهاة و ان مخرج کاف است و این حرف را عکدی و عکده اخر لهات باشد بطرف دهان و قاف و کاف را لهوی نیز گویند ۶ میان زبان است با انچه برابر اوست از کام بالا و ان مخرج جیم و شین معجمه و یاء حطی است و این سه حرف را شجری گویند و شجر میان دهان باشد ۷ پهلوی زبان است با پنج دندانهای کرسی بالا خواه از طرف راست خواه از طرف چپ و ان مخرج ضاد معجمه است

و قاعده در امتحان دانستن مخرج آنست که ان حرف را ساکن کنند و همزه مفتوحه در اول او درآورند و مکرر بان حرف تکلم کنند تا در مخرج خود قرار گیرد و منفک آب

و این حرف را غلصمی گویند و غلصمه اول لهات باشد از طرف حلق

دراز



و روایت کنند که علی ابن ابیطالب علیه السلام از هر دو جانب فرمودند و حرف ضاد را از مخرج خود ادا کردن نهایت مشکل است و کم کسی او را نیکو و بی عیب از مخرج خود ادا تواند نمود که بدل ظاء مستعلیه و دال معجمه نشود مگر کسی که بفیض صحبت استاد کامل و عالم عامل مستفیض شده باشد بمضمون خذ العلم من افواه الرجال اخذ نموده باشد و این حرف را حافتی و ضرسی گویند و حافه کناره زبان و ضرس دندان را گویند ۸ آخر کناره زبان است با انچه برابر اوست از پنج دندانهای ضواحک و انیاب بالا خواه از طرف راست و خواه از طرف چپ و ان مخرج لام است ۹ سر زبان است با پنج دندانهای ۲ انیاب و رباعیات بالا و ان مخرج نون است ۱۰ زیر سر زبان است با پنج رباعیات و ثنایای بالا و ان مخرج راء مهمله است و در هنگام قرائت حرف را از زبان بلرزد چنانکه دوبار بر مخرج نشیند و انرا تکریر گویند و زبان بکام بالا میل کند و انرا انحراف گویند و این سه حرف را ذلقی گویند و لثه گوشت بیخ دندان را گویند ۱۱

ثنایا و رباعیات و انیاب و ضواحک

زیر سر زبان است با بیخ دندانهای ثنایای بالا و آن مخرج تاء قرشت و طاء حطی و دال
مهمله است و این سه حرف را نطعی گویند و نطع شکنهای کام بالا باشد ۱۲
زیر سر زبان است با سر دندانهای ثنایای بالا و آن مخرج ظاء معجمه و ثاء و ذال ابجد است
و این سه حرف را ذلقی گویند و ذلق تیزی سر زبان را گویند ۱۳ زیر سر زبان است
با سر ثنایای پایین و آن مخرج سین و صاد سعفص و زاء هوز است و این سه حرف را
اسلی و اسله سر زبان را گویند ۱۴ سر دندانهای ثنایای بالا است با میان
لب زیرین و آن مخرج فا است ۱۵ میان دو لب است و آن مخرج
واو و باء ابجد و میم است اما در قرائت واو لب بهم نرسد و باء از تری لب خیزد
هرگاه در خشکی لب قرائت کننده باء فارسی گفته شود مثل پر و پا و پشت و پشم
و این خطا بسیار واقع میشود و اگر خلق غفلت میورزند و میم از بیرون لب ترخیت
شود و این چهار حرف را شفوی گویند و شفه لب را گویند ۱۶ خیشوم است و خیشوم

اندرون

اندرون بینی است و آن مخرج میم و نون ساکنه است در حالت اخفا و با غنه یا ادغام
با غنه ۱۷ هوای اندرون دهن است که آنرا جوف گویند و آن مخرج حروف مدات است
که واو ساکن ما قبل مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور و الف باشد اگرچه مخرج الف را بعضی
از ابتدای حلق میدانند که مخرج ها و همزه است ولی بنا بر اصح از جوف دهن است و این سه
حرف را جوفی و هوائیه نیز گویند اما واو ما قبل مفتوح و یاء ما قبل مفتوح را حرف لین گویند
اگرچه این دو حرف را نیز بعضی جوفی و هوائی میدانند ولی بنا بر اصح واو ما قبل مفتوح مثل قوم و یاء
ما قبل مفتوح شجری باشد نه جوفی و هوائی والله اعلم

در بیان صفات حروف

و هرگز ما قبل واو کسره و ما قبل یاء ضمه واقع نشود

هر یک از حروف تهجی را صفات چند هست و باید هر یک را بصفات نحو قرائت نمود
تا خلل در کلام خدا و ارکان دعا واقع نشود چنانچه ظاء معجمه و ذال نخذ که از یک مخرجند
بصفات نحو از یکدیگر ممتاز شوند و سین و صاد سعفص که از یک مخرجند از هم امتیاز یابند
و همچنین تاء قرشت و طاء حطی و هم چون ترتیب بعد آمده آمده باشد چه ادا حروف از مخارج

صفات متضاده حروف تهجی

۱ همس ضد جهر

۲ شدت ضد رخوة

۳ استعلا ضد استفال

۴ اطباق ضد انفتاح

۵ قلقله ضد ساکن
جنبانیده مخرج ... آرام بودن

۶ استطاله دراز شدن ...

۷ انحراف برگشتن زبان

۸ صفیر بلند شدن صوت

۹ تفشی منتشر و افشا شدن

۱۰ لین نرم ادا شدن

۱۱ تکریر مکرر شدن

۱۲ نفثه

۱۳ همه

۱۴ جری بو

۱۵ نفخه

۱۶ غنة

اذلاق ضد واصمات عوض قلقله و سکون که اندو صفت داخل صفات متضاده نیسته

سرعت و سبکی / معنی گرفتن زبان در نخ

ر ن ل
ف م ب

و بیان هر یک بصفات نحو که از یکدیگر ممتاز باشند از حقوق ترتیل است و هر یک
از حروف را کمتر از پنج صفت نیست ولی بعضی را شش و بعضی را هفت صفت است و هر یک
از صفات را ضدی است ۱ همس و ضد آن جهر است و معنی همس فرو داشتن آواز
و نرم داشتن اوست و این صفت مخصوص ده حرف است که در ترکیب فحثه شخص
سکت مجتمعند و این حروف را مهموسه گویند و باقی که نوزده حرف دیگر باشند مجهوره اند که در ترکیب ظل قو ربض
اذ غزا جند مطیع مجتمعند و جهر بلند داشتن آواز باشد ۲ شدت و ضد آن
رخاوت است و معنی شدت سختی در مخرج باشد که آواز بآن کشیده نشود و از یست قوت
که باآن حرف داده شود و این صفت مخصوص هشت حرف است که در ترکیب اجد
قط بکت مجتمعند و این حروف را شدیده گویند و رخاوه بمعنی سستی است و این صفت
مخصوص سیزده حرف است که در ترکیب حس شخص هز فظ غض ثذ مجتمعند
و هشت حرف دیگر که در ترکیب لم یروعنا مجتمعند نه شدیده مخصوص نه رخوه فقط بلکه

مابین شدیده

مابین شدیده و رخوه اند ۳ استعلا و ضد آن استفال است و معنی استعلا
طلب بلندی کردن است و این صفت مخصوص هفت حرف است که در ترکیب خص ضغط
قظ مجتمعند و باقی که بیست و دو حرف دیگر باشند مستفله اند ۴ اطباق
و ضد آن انفتاح است و اطباق بمعنی طبق شدن زبان است و پوشانیدن کام بالا
را با اوست و این صفت مخصوص چهار حرف است که در ترکیب صض طظ مجتمعند و این
حروف را مطبقه گویند و باقی که بیست و پنج حرف دیگر باشد منفتحه گویند و انفتاح
بمعنی گشودن زبان است ۵ قلقله و ضد آن ساکن است و قلقله بمعنی جنبانیدن
حروف است در مخرج و این صفت مخصوص پنج حرف است که در ترکیب قطب جد
مجتمعند و باقی که بیست و چهار حرف دیگر باشد ساکنه اند یعنی در انها جنبش نیست بدانکه
بعضی از حروف را صفاتی دیگر است که خاصه آن حروف است و با صفات متضاده مذکوره
ضدیت ندارد ۶ استطاله و این صفت مخصوص ضاد معجمه است ولی چون ضاد

ص ض ط ظ
خ غ ق

و این حروف را مستعلیه گویند

و این حروف را ... منفتحه گویند

در وقت ادا ...

در مخرج خود دراز میشود تا بمخرج لام میرسد لهذا از احرف مستطیله میگویند ۷ انحراف است
و این صفت مخصوص لام و راء مهمله است چون زبان قاری در وقت ادا کردن این دو حرف
از مخرج خود منحرف شود و میل کند بکام بالا لهذا از انها را حروف منحرفه گویند ۸ صفیر است
و این صفت مخصوص سین و صاد و زاء معجمه است چون در وقت ادا کردن این حروف
صوتی از میان دندانهای ثنایا بیرون می آید لهذا با این صفت موصوفند ۹ تفشی است
و این صفت مخصوص حرف شین قرشت است ولی چون این حرف هنگام ادا کردن در همه
دهن منتشر و فاش میشود لهذا با این صفت موصوف است ۱۰ لین است و این صفت
مخصوص است بدو حرف واو و یاء ما قبل مفتوح چون در وقت ادا کردن این دو حرف در غایت
نرمی باید ادا نمود لهذا با این صفت موصوفند ۱۱ تکریر است و این صفت مخصوص حرف راء
قرشت است ولی چون در وقت ادا کردن این حرف زبان مکرر حرکت میکند لهذا با این
صفت موصوف است پس باید کمال دقت و احتیاط را بعمل آورد که حرف مکرر گفته نشود ۱۲

نفث

نفث است و نفث بمعنی دمیدن باشد و این صفت مخصوص حرف ثا باشد ولی چون
در وقت ادا کردن این حرف باد از مخرج بیرون می آید لهذا بصفت منفوثه موصوف است
۱۳ بحه است و بحه بمعنی فشرده گی است در حلق و این صفت مخصوص حاء حطی است ولی
اگر صفت بحه را از حاء بردارید هاء هوز شود زیرا که مخرج و صفات هر دو یکی است مگر اینهای
صفت بحه که ما به التمیز انهاست ۱۴ جهر است و جهر بمعنی آواز گلو گرفته است و این
صفت مخصوص خاء ثخذ است ولی چون این حرف از مخرج بنحوی ادا میشود که گویا گلوی قاری
گرفته شده لهذا با این صفت موصوف است ۱۵ نفخ است و نفخ بمعنی دمیدن باشد
و این صفت مخصوص فا باشد ولی چون در وقت ادا کردن این حرف باد از مخرج
بیرون می آید لهذا بصفت منفوخه موصوف است ۱۶ غنه است و غنه بمعنی آوازیست
که از خیشوم ظاهر شود و این صفت مخصوص میم ساکن و نون ساکن است و نونی که از تنوین
بهم رسد اگرچه آن هم نون ساکن است اما فرق آن است که نون ساکن اصلی کلمه باشد

شد مِنْ وعَنْ ونون تنوین اصل کلمه نباشد شد عَزِیزًا غَفُورًا حَکِیمًا و نون ساکن
هم ملفوظ باشد وهم مکتوب اما نون تنوین ملفوظ باشد ومکتوب نباشد بدانکه بعضی از قراء صفت
پنجم از صفات متضاده که قلقله وسکون باشد از صفات متضاده نشمرده اند زیراکه سکون که
داخل صفات ندانسته اند وقلقله را از صفات غیر متضاده شمرده اند وبجای آنها صفت
ازلاق را نوشته اند وضدش اصمات را گفته اند وازلاق بمعنی تیزی وسبکی است
وکناره هر چیزی را نیز ذلق گویند واین صفت مخصوص بشش حرف است که در ترکیب

واین حروف را مذلقه گویند

فَرَّ مِنْ لُبٍّ جمع شده اند چون این حروف بسرعت وسبکی از مخرج خود ادا میشوند یا آنکه
چون سه حرف از آنها که را ونون ولام باشد از کناره زبان گفته میشود وسه حرف آن
که فا ومیم وبا باشد از کناره لب گفته میشود لهذا باین صفت موصوفند و بیست و سه حرف
دیگر است مصمته گویند واصمات بمعنی گرانی ومنع است یعنی در نزد عرب منع است که
صیغه رباعی مجرد وخماسی مجرد همه حروف مصمته باشد وهیچ یک از حروف مذلقه در او نباشد

واز این جهت

[illegible]

وازین جهت است که اهل لغت عَسْجَدْ وعَسْطُوس را عجمی گفته اند

در بیان تفخیم وترقیق بدانکه حروف مستعلیه همه مفخمه اند وترقیق در آنها
جایز نباشد وحروف مستفله همه مرققه اند وتفخیم در آنها جایز نباشد مگر در لام
و را و قرشت اما تفخیم لام در لفظ جلاله است وبس در صورتیکه ما قبلش مفتوح یا مضموم باشد
شد اِنَّ اللّهَ ورَسُولُ اللّهِ واللّهُمَّ در این صورت جمیع قراء بتفخیم خوانده اند واگر
ما قبلش مکسور باشد شد بِاللّهِ ولِلّهِ وبِسْمِ اللّهِ همه قراء بترقیق خوانده اند واما را
از دو حالت خالی نباشد یا متحرک باشد یا ساکن اما متحرک اگر مفتوح یا مضموم باشد
جمیع قراء بتفخیم خوانده اند شد رَبَّنَا ورُزِقُوا وآمَنَ رَبِّي واگر مکسور باشد شد رِزْقًا
وغَيْرِ الْمَغْضُوبِ همه قراء بترقیق خوانده اند واما ساکن اگر ما قبلش مفتوح یا مضموم باشد
شد اَرْسَلَ ومَرْجِعُكُمْ وقُرْبَى وكُرْسِيُّهُ همه قراء بتفخیم خوانده اند واگر ما قبلش ساکن
وما قبل ما قبلش مفتوح یا مضموم باشد شد اَلْبَحْرِ واَلْبُسْرِ همه قراء بتفخیم خوانده اند مگر در صورتیکه

[illegible]

ما قبلِ را یا ساکن و قبل یا مفتوح باشد مثل خَبِیرٌ و طَیْرٌ و الاَصْغَرُ که در همه صورت بترقیق خوانده اند

و هر گاه ما قبلش مکسور باشد آن کسره اصلی خواهد بود یا عارضی متصل خواهد بود یا منفصل پس اگر کسره

عارضی باشد خواه متصل باشد مثل اِرْجِعُوا وَارْحَمْ و خواه منفصل باشد مثل اِنِ ارْتَبْتُمْ

وَاَمِ ارْتَابُوا همه بتفخیم خوانده اند و اگر کسره اصلی باشد پس اگر متصل باشد و ما بعدش حرفی از

حروف استعلا نباشد مثل فِرْعَوْنَ و مِرْيَةٍ بترقیق خوانده اند و اگر ما بعدش حرفی از حروف

استعلا باشد مثل اِرْصَادًا در سوره توبه و مِرْصَادًا در سوره عم و لَبِالْمِرْصَادِ در سوره والفجر

و فِی قِرْطَاسٍ در سوره انعام و مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ در سوره توبه و كُلُّ فِرْقٍ در سوره شعرا که همه قرا

بتفخیم خوانده اند مگر در کلمه فِرْقٍ که خلاف کرده اند بعضی بتفخیم خوانده اند بنا بر اصل قاعده که

بعد از را حرف استعلا واقع شده و بعضی بترقیق خوانده اند بجهة آنکه قاف ما بعد را نیز

مکسور است و را در میان دو کسره واقع شده و هر گاه منفصل باشد مثل رَبِّ ارْجِعُونِ

وَالَّذِی ارْتَضَی همه بتفخیم خوانده اند حاصل کلام آنکه رای مکسور و رای ساکن ما قبل مکسور

که کسره ما قبل او اصلی باشد و ما بعدش حرف استعلا نباشد و رای ساکن که ما قبلش یای

ساکن و ما قبل یا مفتوح باشد و رای ساکن که ما قبلش ساکن و ما قبل یا قبلش مکسور باشد

بترقیق خوانده اند و باقی آنچه گفته شد بتفخیم خوانده اند اما الف در تفخیم و ترقیق تابع

ما قبل خود باشد پس اگر ما قبل آن از حروف مفخمه است بتفخیم باید گفت مثل صَالِحَاتٌ

وخَاشِعَاتٌ و قَاصِرَاتٌ و اَللّٰهُمَّ و اگر ما قبل آن از حروف مرققه است بترقیق

باید گفت مثل آمَنُوا و هَاجَرُوا وجَاهَدُوا و لِلّٰهِ

در بیان های کنایه یعنی ضمیر مفرد مذکر غایب مثل اِنَّهُ وَلَهُ وَبِهِ وَفِيهِ بدانکه قرا

قرا را حال لفظ معتبر است نه صورت کتابت زیرا که بسیار چیز است که در خط است و در لفظ

نیست یعنی بهنگام تلاوت خوانده نمیشود مثل الف اَنَا و واو اُولٰئِكَ و بسیار چیز

که در خط نیست و در لفظ هست یعنی بهنگام تلاوت خوانده میشود مثل واو دَاوُدَ

و يَلْوُنَ و يَسْتَوُونَ و وُرِیَ که یک واو نوشته میشود و بدو واو خوانده میشود

های کنایه نیز ازین قبیل است که در بعضی حالات او را صله میکنند یعنی اگر ما قبل مضموم است
حرکتش را اشباع میکنند تا واو تولد کند و اگر ما قبل مکسور است حرکتش را اشباع میکنند
تا یا تولد کند بدانکه های کنایه محکوم است بچهار حکم ۱ انکه ما قبل و ما بعد ان هر دو
متحرک باشند مثل اِنَّهُ یعلم لَهُ ذُرِّیَّةٌ وبِهِ اَنفُسَکُم جمیع قراء با صله خوانده اند
۲ انکه ما قبل و ما بعد ان هر دو ساکن باشند مثل عَلَیْهُ اللّٰهَ ومِنهُ اسمُهُ جمیع قراء
بدون صله خوانده اند ۳ انکه ما قبل متحرک و ما بعد ساکن باشد مثل بِهِ اللّٰهَ
مگر در لفظ عَنهُ تَلَهّٰی که بزی راوی ابن کثیر صله خوانده و کشیده وبِهِ النَّبِیُّ جمیع قراء بدون صله خوانده اند ۴ انکه ما قبل ساکن باشد و ما بعد متحرک
مثل فِیهِ هُدًی وعَلَیهِ اِنشاء نیز همه قراء بدون صله خوانده اند مگر ابن کثیر که با صله
خوانده و در لفظ فِیهِ مُهَانًا در سوره فرقان حفص راوی عاصم با صله خوانده و در این لفظ
با ابن کثیر موافقت دارد و این احکام که مذکور شد در حالت وصل است اما در حالت وقف
حرکت ساقط میشود دیگر صله نخواهد بود و اما در چند لفظ اختلاف است مثل یُؤَدِّهِ ونُؤتِهِ

مگر در لفظ یرضه لکم که عاصم بضم ... بدون صله خوانده ... بدون صله ... و ما راشته خوانده

ونُوَلِّهِ

ونُوَلِّهِ ونُصلِهِ بعضی از قراء بکسره مختلسه بعضی بکسره با صله و بعضی بسکون خوانده اند
و از عاصم بروایت بکر بسکون ها و بروایت حفص بکسر ها با صله نقل شده و لفظ اَرجِه
در سورتین اعراف و شعرا را عاصم بسکون ها خوانده و لفظ یَتَّقِهِ را در سوره نور بکر بکسر قاف
و سکون ها و حفص بسکون قاف و کسر ها بدون صله از عاصم روایت کرده اند و لفظ فَاَلقِه
در سوره شوری و هود ها اَلَم نَلقِهِ در سوره مریم و لَم یَنتَهِ در سوره علق ضمیر نیستند بلکه
از اصل کلمه اند پس در انها صله نباشد و هر یک از انچه مذکور شد ان شاء الله در فرش
مفصل نوشته خواهد شد

در بیان حروف مد و سبب مد بدانکه حروف مد فیه
سه حرف است الف ما قبل مفتوح و واو ما قبل مضموم و یاء ما قبل مکسور مثل الف قالَ و واو قالوا
و یاء قیلَ و مثال هر سه اُوتِینا و اُوذِینا و اُوتِیَ و این سه حرف را یک الف مد
طبیعی باشد باتفاق جمیع قراء و انرا مد ذاتی و مد اصلی نیز گویند و زیاده بر مد طبیعی را مد
غیر طبیعی مد فرعی و مد عرضی گویند و این مد حاصل نمیشود مگر بحصول سببی و سبب حصول مد

یَتَّقِهْ بکر
یَتَّقْهِ حفص

معنی صله او در دل ان اینکه
زبر را با الف بخوانند
و پیش را با واو بخوانند
و زیر را با یاء بخوانند

لفظی است یا معنوی اما سبب لفظی دو چیز است همزه و سکون اگر همزه باشد یا قبل از حرف مد
خواهد بود یا بعد از حرف مد اگر قبل از حرف مد باشد مثل آمَنَ و اُوتِیَ و اِیمَاناً
هیچیک از قراء اعتبار نکرده و مد نکشیده جز نافع بروایت ورش که او مد میکشید
ولیس و اگر همزه بعد از حرف مد باشد یا هر دو در یک کلمه خواهند بود مثل سٓاءَ و سُوٓءَ
و شیٓءٍ از این مد متصل و جب خوانند و یا حرف مد در کلمه و همزه در کلمه دیگر خواهد بود مثل
بِمَآ اُنْزِلَ و قَالُوٓا اٰمَنَّا و فِیٓ اَنْفُسِهِمْ از این مد منفصل است چهار خوانند در اینجا اکثر تمام
قراء مد کشیده اند مگر ابن کثیر و سوسی راوی ابو عمرو که در منفصل مد نکشیده اند مگر مد طبیعی
و قالون راوی نافع و دوری راوی ابو عمرو را نیز در منفصل مد و قصر هر دو جایز بود ولی در
عاصم مثل متصل چهار الف مد کشیده و دیگران یک الف کمتر از مد متصل کشیده اند و اگر سبب مد
سکون باشد آن سکون لازم خواهد بود یا عارض و هر یک از اینها مدغم خواهد بود یا مظهر سکون
لازم مدغم مثل دَآبَّةٍ و صَآخَّةُ و اَتُحَآجُّوٓنِّی و سکون لازم مظهر مثل صاد و قاف و کاف

سوای مد طبیعی

که در اوایل سور قرآن هستند در هر دو حالت جمیع قراء بمقدار مد متصل کشیده اند و احدی
خلاف نکرده و اما در مثل آلْاٰنَ که در سوره یونس دو جا و در مثل آلذَّکَرَیْنِ که در سوره انعام دو جا و در مثل
آللّٰهُ که یکجا در سوره یونس و یکجا در سوره نمل است که اول سکون لازم مظهر و ثانی و ثالث سکون
لازم مدغم همه قراء را در اینها دو وجه است اول ابدال همزه ثانی بالف و در این صورت بمقدار
مد متصل مد میکشند و ثانی تسهیل همزه ثانی و در این حال مد روا ندارند و اولی اولی است
مگر نافع که در مثل آلْاٰنَ حرکت همزه را نقل میکند بلام و همزه را حذف میکند لهذا مد
روا ندارد و در لفظ اَلسِّحْرُ در مذهب ابو عمرو مثل لفظ سابق یا بابدال و مد یا تسهیل و بدون
مد خوانده و اما سکون عارض مدغم مثل قَالَ لَهُمْ و الرَّحِیمِ مَلِکِ در مذهب ابو عمرو
در ادغام کبیر است ولیس و هیچیک از قراء با او موافقت ندارد و در این مد
طول و توسط و قصر و سکون عارض مظهر مثل یُوقِنُونَ و نَسْتَعِینُ در حالت وقف
که ساکن میشوند پس اگر وقف بسکون یا باشمام کنند نزد همه قراء سه وجه جایز است طول

و توسط و قصر و هرگاه وقف بروم کنند قصر جایز دانند و بس و اما هرگاه بجای حرف مد
حرف لین باشد یعنی واو و یاء ساکن ما قبل مفتوح هرگاه بعد از آنها همزه باشد اگر در وسط
کلمه باشد مثل سَوْءَة و کَهَیْئَة جمیع قراء قصر کرده اند مگر ورش که او را دو وجه است
طول و توسط و اگر همزه در آخر کلمه باشد مثل سَوْءِ و شَیْءٍ جمیع قراء در حالت وقف
بسکون طول و توسط و قصر کنند و در حالت وقف بروم و وصل جز قصر جایز ندارند مگر
ورش که او در حالت وقف خواه بسکون و خواه بروم و وصل طول و توسط کند و قصر جایز ندارد
و هرگاه بعد از حرف لین غیر از همزه باشد و ساکن باشد آن سکون لازم خواهد بود یا عارض
و هر یک از آنها مدغم خواهد بود یا مظهر اما سکون لازم مدغم مثل هَاتَیْنِ و اَرِنَا الَّذَیْنِ
در سوره فصلت در مذهب ابن کثیر که یاء آنها را مشدد خوانده طول و توسط باشد دیگر احدی
از قراء با او موافقت ندارد و سکون لازم مظهر مثل عَیْنْ در اول سوره مریم و اول سوره شوری
جمیع قراء را دو وجه است طول و توسط و سکون عارض مدغم مثل اللَّیْلَ لِبَاسًا و کَیْفَ فَعَلْنَا

در ادغام کبیر

در ادغام کبیر در مذهب ابو عمرو سه وجه جایز آمده طول و توسط و قصر دیگر احدی با او در وقف
ندارد و سکون عارض مظهر مثل کَیْفَ و خَوْفٌ و لَیْلٍ و طَوْلٌ و رَأْیَ الْعَیْنِ در حالت
وقف همه قراء را سه وجه جایز آمده طول و توسط و قصر مراد از طول تمام است که چهار الف باشد
و توسط دو الف و قصر یک الف که مد طبیعی باشد بدانکه هرگاه سبب از صفت حرکه متغیر شود
مثل الٓمٓ اللّٰهُ در اول سوره آل عمران که بمذهب جمیع قراء نقل حرکت همزه اللّٰه بساکنه
بمیم الٓمٓ در حالت وصل و الٓمٓ أَحَسِبَ النَّاسُ که بمذهب ورش نقل حرکت همزه أَحَسِبَ
ساکنه بمیم الٓمٓ در حالت وصل و اِنْ جَاءَ أَمْرُنَا بمذهب ابو عمرو طول و قصر هر دو جایز
آمده ولی قصر اولی باشد و اما سبب معنوی که موجب کشیدن مد شود و قصد مبالغه
در نفی است در لفظ مَا و لَا که از برای نفی باشد مثل لَا رَیْبَ و مَا کُنْتَ بِجَانِبِ
الْغَرْبِیِّ و مَا کَانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ و لَا یَرْجُونَ و لَا یَطَئُونَ و این مد مخصوص
مذهب حمزه است و بس و احدی از قراء با او متفق نیستند مگر در کلمه توحید که لَا إِلٰهَ

الا الله ولا اله الا هو ولا اله الا انت یا طران بعضی لا لنفی مد کشند از انجه

مبالغه در نفی که سبب معنوی است نه سبب لفظی که بعد از حرف مد همزه واقع شده

بدانکه در هر مدی که طول و توسط و قصر جایز باشد اگر سبب حرف مد باشد طول اولی از توسط و توسط

اولی از قصر است و اگر سبب حرف لین باشد قصر اولی از توسط و توسط اولی از طول است والله اعلم

در بیان احکام نون ساکن و تنوین بدانکه نون ساکن و تنوین هرگاه بحروف

هجا برسند محکوم بچهار حکم میشوند ادغام و اظهار و قلب و اخفا اما ادغام در شش حرف باشد

که در لفظ یرملون مجتمعند باین تفصیل که هرگاه بحرف میم یا نون برسند باتفاق جمیع قراء

ادغام با غنه میشود و غنه آوازی را گویند که در دماغ پیچیده شود مثل مِن مّالٍ و مِن نّاصِرِین

... مِمَّا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ و هرگاه بحرف را و لام برسند باتفاق جمیع قراء ادغام بی غنه

میشوند مثل مِن رَّبِّهِم و مِن لَّدُنهُ و غَفُورٌ رَّحیم و هُدًی لِّلمُتَّقِین مگر آنکه نون

ساکن بحرف واو و یا برسند در یک کلمه که باتفاق جمیع قراء اظهار میکنند مثل قِنوانٌ و صِنوانٌ

و بُنیانٌ و دُنیا و اما اظهار در نزد شش حرف حلقی باشند که ها و همزه و عین و حا

مهمله و غین و خا معجمه اند خواه در یک کلمه باشند و خواه در دو کلمه ولی تنوین در یک کلمه

واقع نمیشوند زیرا که تنوین در وسط کلمه واقع نمیشود بلکه در آخر کلمه خواهد بود و حرف حلقی

در اول کلمه دیگر مثال نون ساکن و همزه در یک کلمه یَنْئَوْنَ که در قرآن جز این یک کلمه نیست

مگر شَنَآنُ بقرائت ابن عامر و ابو بکر راوی عاصم که نون را ساکن خوانده اند و در دو کلمه

مثل مَن آمَنَ و تنوین با همزه مثل عَذابٌ اَلیمٌ مثال نون ساکن و ها مِنهُم مَن هاجَرَ

و تنوین با ها جُرُفٍ هارٍ و با عین اَنعَمتَ و مَن عَمِلَ حَکیمٌ عَلیمٌ و با حا وَانحَر

و مَن حادَّ الله نارٌ حامِیَةٌ و با غین فَسَیُنغِضُونَ و مِن غِلٍّ اَجرٌ غَیرُ

مَمنونٍ و با خا وَالمُنخَنِقَةُ و مِن خَیرٍ یَومَئِذٍ خاشِعَةٌ جمیع قراء اظهار

میکنند مگر ابو جعفر مدنی که از قراء ثلثه است نون ساکن و تنوین را نزد غین و خا معجمه در همه

قرآن اخفا میخوانده مگر در سه کلمه که وَالمُنخَنِقَةُ فَسَیُنغِضُونَ و اِن یَکُن غَنیًّا

واما قلب در نزد با میشود هرگاه نون ساکن و تنوین بحرف با برسند قلب بمیم میشود

مثل أَنبِئهُم ، مِن بَعدِهِم ، صُمٌّ بُكمٌ و در باقی حروف اخفا میشوند و حروفی که نون ساکن

و تنوین در نزد انها اخفا میشوند پانزده حرفند ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط

ظ ف ق ك پس چون نون ساکن و تنوین بهر یک ازین پانزده حرف برسند پوشیده

و مخفی باید گفت ولی چون نون ساکن حرف غنوی است در حالت اخفا غنه لازم باشد

و الف هرگز بعد از نون ساکن و تنوین واقع نشود زیرا که الف هرگز قبول حرکت نکند

و همیشه ساکن باشد

بدانکه اگر میم ساکن بحروف هجا برسد حکم او سه حکم میشود

نزد با بنابر صحیح اخفا با غنه میشود مثل فَلَولَا بِكُم بِهِ و نزد میم ادغام مثلین میشود مثل هَل عَلِمتُم

مَا فَعَلتُم و نزد باقی حروف اظهار میشود و اما در نزد واو و فا مبالغه در اظهار بیشتر باید

نمود

خواه در یک کلمه واقع شوند خواه در دو کلمه باتفاق جمیع قراء و اخفا بمعنی پوشانیدن و پنهان داشتن باشد

مثل أَنتَ ، أُنثَى ، أَنجَينَا ، و أَندَادًا ، و أَنذَرهُم ، و أَنزَلَ ، و إِنسَانٍ ، و أَنشَأَكُم ، و بِنَصرِ ، مَنضُودٍ ، و بِقِنطَارٍ ، و اُنظُرُوا ، و أَنفُسَكُم ، و سَنُقَصِّصُهَا ، مِنكُم

و برین قیاس است باقی امثله

بر بعضی مواضع اختلاف کرده اند در حکم اخفا غنه

در بیان ادغام یعنی درج کردن حرفی در حرف دیگر حاصل انکه حرف

اول را در حرف دوم داخل نمایند مشدد میشود مگر انکه در بعضی مواضع صفتی از صفات حرف اول را باقی

بگذارند

باید داشت چنانکه گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی بدانکه ادغام بر دو نوع است کبیر است و صغیر

ادغام کبیر آن است که دو حرف متماثلین یا متجانسین یا متقاربین که بهم رسند و هر دو متحرک

باشند حرف اول را ساکن نموده در ثانی ادغام کنند و این ادغام در مذهب ابو عمرو است

با این تفصیل که اگر دو حرف متماثلین در یک کلمه باشند ادغام میکند در دو لفظ و لیس مَنَاسِكَكُم

در سوره بقره و یکی مَا سَلَكَكُم در سوره مدثر و در باقی مواضع اظهار میکند مثل جِبَاهُهُم

و بِشِركِكُم و اگر در دو کلمه باشد خواه ما قبل انها متحرک باشد خواه ساکن در کل قران ادغام

میکند مثل فِيهِ هُدًى ، إِنَّهُ هُوَ ، مِن خِزيِ يَومِئِذٍ ، لَا أَبرَحُ حَتَّى ، الشَّوكَةِ

تَكُونُ و مثال انها مگر در لفظ يَحزُنكَ كُفرُهُ در سوره لقمان اظهار میکند یا اخفا و ادغام جمیع نشوند و همچنین اظهار

میکند در لفظی که حرف اول متماثلین مشدد باشد مثل أُحِلَّ لَكُم ، مَسَّ سَقَرَ و یا انکه منون

باشد مثل وَاسِعٌ عَلِيمٌ یا انکه تاء خطاب باشد مثل أَفَأَنتَ تُكرِهُ النَّاسَ یا انکه

تاء متکلم باشد مثل كُنتُ تُرَابًا یا مانند انها اما در معتلی که حرفی از اخر کلمه افتاده باشد

و ما قبل انها متحرک باشد

که ما قبل انها ساکن باشد

أَتُحَاجُّونَنَا

وَمَن يَبتَغِ غَيرَ

و تَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ

و كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ

شد و من يبتغ غير الاسلام و يخل لكم و ان يك كاذبا دو وجه است در روايت

ابن مجاهد و اصحاب او اظهار روايت نموده اند و ديگران ادغام و اما يا قوم ما لى و يا قوم من

ينصرنى نه از اين جمله است بلكه در ادغام آن خلاف نكرده اند و در ال لوط دو وجه است

بروايت ابن مجاهد و عامه بغداديان اظهار است و ساير رواة ادغام نقل كرده اند و اما

در ادغام لك كيدا خلاف نيست و در واو هو شد الا هو و الملئكة و كانه هو

و اوتينا العلم و مانند اينها بروايت ابن مجاهد اظهار و بروايت ديگران ادغام نقل شده

و اصح ادغام است زيرا كه در شد ان ياتى يوم و نودى يا موسى بلا خلاف ادغام

شد و هو وليهم خذ العفو و امر كرده اند و فرق نيست در ادغام واو ما قبل مضموم و ياء ما قبل مكسور اما در و اللائى يئسن

در سوره طلاق ادغام نميكند زيرا كه در اين لفظ يا را حذف ميكند و همزه را بيا بدل ميكند

زيرا كه اگر ادغام كند دو علت در يك كلمه جمع شود حذف و بدل و ادغام لهذا اظهار ميكند و تحقيق يا بدون ادغام ميخوانند بدانكه در ادغام كبير متماثلين در بعض مواضع حمزه نيز

با ابو عمرو موافقت كرده ولى عاصم در دو كلمه با او موافقت نموده و ادغام كرده يكى لا تامنا

در سوره يوسف

در سوره يوسف كه در مصحف لا تامنا بوده نون اول را ساكن كرده و در ثانى ادغام نموده اند

و چون نون مدغم مضموم بود اشمام لازم است و ديگر ما مكنى در سوره كهف كه در اصل

ما مكننى بود نون اول را ساكن و در ثانى ادغام كرده اند مگر ابن كثير كه در اين لفظ اظهار

كرده و بس اما ادغام متجانسين كه دو حرف از يك جنس و يك مخرج باشند شد تا و ثا

و طا و ظا و دال مهمله كه هر سه از يك مخرج اند و ظا و ذال معجمه و ثا كه هر سه از يك مخرج اند

و مانند اينها يا ادغام متقاربين كه دو حرف قريب المخرج باشند شد قاف و كاف يا لام

و را و نون و مانند اينها از دو حالت خارج نيست يا دو حرف در يك كلمه است يا در دو كلمه

اما در يك كلمه ابو عمرو ادغام نكرده مگر قاف را در كاف لكن بدو شرط اول آنكه ما قبل قاف

متحرك باشد دوم آنكه بعد از كاف ميم جمع مذكر باشد شد خلقكم و رزقكم

و اما اگر ما قبل قاف ساكن باشد شد بورقكم يا آنكه بعد از كاف ميم جمع مذكر نباشد

شد خلقك اظهار ميكند ولى در طلقكن خلاف است بعضى ادغام كرده اند و بعضى اظهار

۱ ترتیب ب ت ث ج ح د ذ ر س ش ض ق ک ل نوشتیم
۲ ترتیب ح ق ک ج ش ض س د ت ث ذ ر ل ن ب فرمودیم

و هرگاه دو حرف در دو کلمه باشد ابو عمرو ادغام میکند این شانزده حرف را که حا مهمله و قاف و کاف و جیم
و شین و ضاد معجمه و سین و دال مهمله و تا و ثا و ذال معجمه و را مهمله و لام و نون و با باشند
در حروف دیگر که مذکور خواهد شد بشرط آنکه منون نباشد و تا خطاب و مجزوم نباشند
اما حا مهمله را در عین مهمله ادغام میکند در لفظ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ در سوره آل عمران
و بس و غیر این یک لفظ ادغام کرده نشد وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ بلکه اظهار میکند
و قاف در کاف ادغام میکند بشرط آنکه ما قبل قاف متحرک باشد نحو خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
هرگاه ما قبل قاف ساکن باشد ادغام نمیکند نحو فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ و کاف در قاف ادغام
میکند بشرط آنکه ما قبلش متحرک باشد نحو وَرَبُّكَ قَدِيرًا هرگاه ما قبلش ساکن باشد
ادغام نمیکند نحو وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ و تَرَكُوكَ قَائِمًا و جیم در شین ادغام میکند
در لفظ أَخْرَجَ شَطْأَهُ و بس و در تا ادغام میکند در لفظ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ و بس
و شین در سین ادغام میکند در لفظ إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا و بس و ضاد در شین ادغام

میکند

میکند در لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ و بس و سین در زا ادغام میکند در وَإِذَا النُّفُوسُ
زُوِّجَتْ و بس و در شین ادغام میکند در الرَّأْسُ شَيْبًا و در این لفظ او را دو وجه است
ادغام و اظهار و دال مهمله اگر ما قبلش متحرک باشد در پنج حرف ادغام میکند در تا در لفظ
فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ و بس و در ذال معجمه در لفظ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ و بس و در سین مهمله در
لفظ عَدَدَ سِنِينَ و بس و این در حقیقت ادغام متماثلین است در یک کلمه و در شین
در لفظ شَهِدَ شَاهِدٌ و بس و در صاد مهمله در دو لفظ نحو قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ
الْمَلِكِ و فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ و بس و اگر ما قبلش ساکن باشد ادغام میکند در دو لفظ دیگر
نحو مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا و نحو مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و اگر ما قبل دال ساکن
باشد ادغام میکند در شش حرف دیگر در ثا در يُرِيدُ ثَوَابَ وَمَنْ يُرِيدُ ثَوَابَ
و بس و در ظا در يُرِيدُ ظُلْمًا در سوره آل عمران و سوره غافر و در مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ در سوره
مائده و بس و در زا در تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ و بس

ثُمَّ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

و در سین در في الاصفاد سرابيلهم و كيد ساحر يكاد سنا برقه پس
و در صاد در من بعد ضراء مستهم در سوره یونس و در سوره فصلت و در من بعد
ضعف قوة در سوره روم پس و در جیم در داود جالوت و دار الخلد جزاء
و درین لفظ او را دو وجه است ادغام و اظهار و اما هرگاه دال مفتوح باشد و قبلش ساکن
ادغام نمیکند مگر در تا در ما كاد تزيغ و بعد توكيدها پس و تا را ادغام میکند
در ده حرف بشرط آنکه مخاطب نباشد در طا در واقم الصلوة طرفي النهار
و الصالحات طوبى لهم و مانند آن و در ذال در عذاب الآخرة ذلك و
والذاريات ذروا و مانند آن و اما در ولتأت طائفة و آت ذا القربى
دو وجه است ادغام و اظهار و در ثا در بالبينات ثم و مانند آن و در آتوا الزكوة
ثم و حملوا التورية ثم او را دو وجه است ادغام و اظهار و در ظا در الملائكة
ظالمي در سوره نحل پس و در ضاد در والعاديات ضبحا پس و در شین در

ان زلز

إن زلزلة الساعة شيء عظيم و در أربعة شهداء در هر دو موضع پس و اما در
لقد جئت شيئا فريا دو وجه است ادغام و اظهار و اما در اظهار لقد جئت شيئا إمرا
و لقد جئت شيئا نكرا خلاف نیست و در جیم در الصالحات جنات و مائة جلدة
و مانند آنها و در سین در الصالحات سندخلهم و بالساعة سعيرا و مانند آنها و در صاد
در والصافات صفا و الملائكة صفا فالمغيرات صبحا پس و در زا در بالآخرة
زينا فالزاجرات زجرا و إلى الجنة زمرا پس و ذال را ادغام میکند در سین در فاتخذ
سبيله در هر دو موضع و در صاد در ما اتخذ صاحبة ولا ولدا پس و ثا را ادغام میکند
در پنج حرف در ذال در والحرث ذلك پس و در تا در حيث تؤمرون و الحديث
تعجبون پس و در شین در حيث شئتم و حيث شئتما هر جا باشد و در ذا در ذي ثلث
شعب پس و در سین در وورث سليمان و من حيث سكنتم و مانند آنها و در ضاد
در حديث ضيف پس و را را ادغام میکند در لام مشروط بر آنکه حرف را مفتوح و ماقبلش ساکن نباشد

شد كِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِي سِجّٖينٍ ، الْمَصِيرُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ ؛ مانند ان و هرگاه حرف اول مفتوح یا قبلش ساکن باشد اظهار میکنند شد وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهٰا و اِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِي جَحِيمٍ و مانند ان و اما لام باید باقی باشد در ادغام زیرا که ادغام عارضی است و للام را ادغام میکند در را شد سَبِيلِ رَبِّكَ و سَبِيلِ رَبِّكَ و يَقُولُ رَبَّنٰا و مانند انها و اما اگر لام مفتوح باشد یا قبلش ساکن اظهار میکند شد و سَوْلَ رَبِّهِمْ و مانند آن و نون را ادغام میکند در لام و را بشرط انکه یا قبلش متحرک باشد شد زُيِّنَ لِلنّٰاسِ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ و مانند آن و هرگاه قبلش ساکن باشد اظهار کند شد مُسْلِمَيْنِ لَكَ و بِاِذْنِ رَبِّهِمْ و مانند انها مگر در و نَحْنُ لَهُ و نَحْنُ لَكَ و ما نَحْنُ لَكُمٰا هرجا باید ادغام میکند و با را ادغام میکند در میم در يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ و هرجا بیاید

و اما ادغام صغیر است که دو حرف متماثلین یا متجانسین یا متقاربین که بهم رسند حرف اول ساکن باشد و ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کنند و این بر دو نوع است یکی متفق علیه جمیع قرا و دیگر مختلف فیه اما متفق علیه در ادغام متماثلین خواه در یک کلمه باشد شد يُدْرِكْكُمْ و يُوَجِّهْهُ

خواه در دو کلمه شد فَاضْرِبْ بِهِ و رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ بدون خلاف ادغام کرده اند مگر انکه حرف اول حرف مد باشد شد فِي يُوسُفَ و قَالُوا وَهُمْ که ادغام روا نباشد زیرا که مد یک الف مد طبیعی لازم است و مد وادغام ضد یکدیگرند و اما اگر حرف لین باشد اتفاق ادغام کرده اند شد عَصَوْا وَكٰانُوا و یا لینی در قران بیاورسیده و اما ادغام متجانسین که از جمله متفق علیه است ادغام دال او است در ظا شد اِذْ ظَلَمُوا و ادغام دال قد است در تا شد قَدْ تَبَيَّنَ و لَقَدْ تٰابَ اللّٰهُ اگرچه در کتب معتبره ذکر دال قد شده اما مراد اعم است تا انکه دال عَبَدْتُمْ و حَصَدْتُمْ و لَبِثْتَ و مثال انها نیز داخل باشند و ادغام تا و ثا در دال و طا شد اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمٰا و قٰالَتْ طٰائِفَةٌ و ادغام طا است در تا شد بَسَطْتَ و فَرَّطْتُ و لی اطباق طا را در انها باقی باید داشت و اما ادغام متقاربین که از جمله متفق علیه است ادغام لام قُلْ و بَلْ و هَلْ است در را شد قُلْ رَبِّ و بَلْ رَبُّكُمْ و لام هَلْ در قران به را نرسیده ولیکن مثال هَلْ رَأَيْتُمْ نوشته اند و از جمله متفق علیه

تا و ثا و دال و ذال و را و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا و لام و نون

ادغام الف لام تعریف در چهارده حرف در تا مثل التَّوَّابُ و در ثا مثل الثَّوَابُ و در دال
مثل الدَّوَابُّ و در ذال مثل الذَّاكِرِينَ و در را مثل الرَّحْمٰنُ و در زا مثل الزِّينَةُ
و در سین مثل السَّمَاءُ و در شین مثل الشَّمْسُ و در صاد مثل الصَّافَّاتُ و در ضاد مثل
الضَّالِّينَ و در طا مثل الطَّيِّبَاتُ و در ظا مثل الظَّالِمِينَ و در لام مثل اللَّيْلُ و در نون مثل النُّورُ
و درین حالت این الف لام را الف لام شمسی گویند و در چهارده حروف دیگر که باقی مانده
الف لام در آنها اظهار میشود و درآن حالت آن را الف لام قمری گویند و اما آنچه در ادغام صغیر
متجانسین و متقاربین مختلف فیه است یعنی قراء را در آن خلاف است دال قد است در نزد
هشت حرف جیم و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و ظا مثال آنها در جیم مثل لَقَدْ جَاءَكُمْ
و در ذال مثل لَقَدْ ذَرَأْنَا و در زا مثل لَقَدْ زَيَّنَّا و در سین مثل قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ و در شین مثل
قَدْ شَغَفَهَا و در صاد مثل لَقَدْ صَرَّفْنَا و در ضاد مثل فَقَدْ ضَلَّ و در ظا مثل لَقَدْ
ظَلَمَكَ اما اختلاف قراء نافع بروایت قالون و ابن کثیر و عاصم در همه اینها اظهار کرده اند
در همه اظهار کرده

ابن عامر

بروایت ورش در ضاد و ظا ادغام و در شش حرف دیگر اظهار کرده
اما صح

لَقَدْ ظَلَمَكَ در سوره ص

وابن عامر بروایت ابن ذکوان در ذال و زا و ضاد و ظا ادغام کرده و در چهار حرف
دیگر اظهار و بروایت هشام در ظا در لفظ ظلم اظهار کرده و در هفت حرف باقی ادغام
~~بروایت خلف در زا ادغام کرده و در هفت حرف دیگر اظهار~~ و باقی قراء در همه ادغام
کرده اند و از جمله ادغام مختلف فیه است ادغام ذال اذ در شش حرف تا و جیم و دال و زا
و سین و صاد مثال آنها در تا مثل اِذْ تَبَرَّاَ و در جیم مثل اِذْ جَعَلَ و در دال مثل اِذْ
دَخَلُوا و در زا مثل اِذْ زَيَّنَ و در سین مثل اِذْ سَمِعْتُمُوهُ و در صاد مثل اِذْ صَرَفْنَا
اما اختلاف قراء نافع و ابن کثیر و عاصم در همه اظهار کرده اند بلا خلاف حمزه بروایت خلاد
و کسائی در جیم اظهار و در پنج حرف دیگر ادغام کرده اند و حمزه بروایت خلف در دال و تا
نیز ادغام کرده و در چهار حرف دیگر اظهار و ابن عامر بروایت ابن ذکوان در دال ادغام
کرده و در پنج حرف دیگر اظهار و هشام و ابو عمرو و سایر قراء در همه ادغام کرده اند و از جمله ادغام مختلف
فیه است ادغام تا تانیث ساکنه در شش حرف ثا و جیم و زا و سین و صاد و ظا مثال

انها در تا شد کذبت ثمود و در جیم شد نضجت جلودهم و در زا شد خبت زدناهم
و در سین شد انزلت سورة و در صاد شد حصرت صدورهم و در ظا شد کانت
ظالمة اما اختلاف قرا نافع بروایت قالون و ابن کثیر و عاصم در همه اظهار کرده اند و
بروایت ورش در ظا ادغام و در پنج حرف دیگر اظهار کرده و ابن عامر در سین و جیم و زا اظهار کرده
و در سه حرف دیگر ادغام و سایر قرا در همه ادغام کرده اند و از جمله ادغام مختلف فیه است ادغام
لام هل و بل اما لام هل در سه حرف تا و ثا و نون مثال انها در تا شد هل تنقمون
و در ثا شد هل ثوب و در نون شد هل ندلکم و لام بل در هفت حرف تا و زا و
سین و ضاد و طا و ظا و نون مثال انها در تا شد بل تأتیهم و در زا شد بل زین
و در سین شد بل سولت و در ضاد شد بل ضلوا و در طا شد بل طبع الله و در ظا
شد بل ظننتم و در نون شد بل نحن اما اختلاف قرا کسائی در همه ادغام کرده و
حمزه در سین و تا و ثا ادغام کرده و در باقی اظهار خلاد راوی حمزه در همه ادغام کرده بکر

هشام و ابن ذکوان خلاف کرده اند
در لهدمت صوامع هشام اظهار
و در لفظ
کرده و ابن ذکوان ادغام و در
وجبت جنوبها ابن ذکوان
اظهار و ادغام هر دو

در لفظ

در لفظ بل طبع الله او را دو وجه است ادغام و اظهار و ابو عمرو در هل ترى
من فطور در سوره ملک و در فهل ترى لهم در الحاقه ادغام میکند و بس و در باقی
اظهار میکند هشام در دو حرف ضاد و نون اظهار میکند و در تا در لفظ هل تستوی
در سوره رعد اظهار میکند و بس و در باقی ادغام میکند و سایر قرا در همه اظهار میکنند
و از جمله ادغام مختلف فیه است ادغام با ساکنه در دو حرف در فا و میم در فا شد
لم یتب فاولئک و در میم شد ارکب معنا اما اختلاف قرا ابو عمرو و کسائی
و خلاد ادغام میکنند با را در فا و سایر قرا همه اظهار میکنند و خلاد در لفظ
یتب فاولئک دو وجه است اظهار و ادغام و در سایر شد و ان تعجب فعجب
ان ادغام است و در ادغام با در میم شد ارکب معنا ورش و ابن عامر و حمزه
اظهار میکنند و قالون و بزی و خلاد را دو وجه است ادغام و اظهار و سایر قرا ادغام
کرده اند و عاصم این لفظ ارکب معنا را بدو روایت ادغام کرده و از حفص
[illegible]

و اللام قبل را در کلم لام بل و هل را صح

مختلف فیه است ادغام تا در تا در لبثت و لبثتم هرجا باید و ادغام دال در تا در
ومن یرد ثواب هرجا باید نافع و ابن کثیر و عاصم اظهار کرده اند و سایر قراء ادغام
و همچنین ادغام لام مجزوم در ذال شد یفعل ذلک ابو الحارث راوی کسائی ادغام
کرده و سایر قراء اظهار و همچنین ادغام ذال در تا در اخذتم و اتخذتم هر جا که این
لفظ باشد ابن کثیر اظهار کرده و عاصم بروایت حفص اظهار و بروایت ابوبکر ادغام و سایر قراء
ادغام کرده اند و اما در فنبذتها در سوره طه و انی عذت در سوره غافر و دخان
ابو عمرو و حمزه و کسائی ادغام کرده اند و سایر قراء اظهار و همچنین ادغام ثا در ذال
در یلهث ذلک سایر قراء ادغام کرده اند مگر قالون را که دو وجه است ادغام
و اظهار و همچنین ادغام راء ساکنه در لام شد رب اغفر لی و فاصبر لحکم
ربک ابو عمرو ادغام کرده و اهل عراق را در ان دو وجه است ادغام و اظهار و سایر قراء
اظهار کرده اند و همچنین ادغام باء ساکنه در میم در یعذب من یشاء ورش اظهار کرده

در لفظ اورثتموها ابو عمرو و هشام و حمزه و کسائی ادغام کرده‌اند و سایرین اظهار

ورش و ابن کثیر و هشام اظهار کرده اند

در سوره الرحمن در سوره قمر

و ابن کثیر

و ابن کثیر را در ان دو وجه است ادغام و اظهار و سایر قراء ادغام کرده اند و همچنین ادغام نون طسم در
در میم که جمیع قراء ادغام کرده اند مگر حمزه که اظهار کرده و همچنین ادغام دال صاد کهیعص در
در ذال ذکر و ادغام نون سین یس در واو والقرآن و ادغام نون آخر ن در واو
والقلم عاصم بروایت ابوبکر ادغام و بروایت حفص اظهار کرده و همچنین ادغام فاء ساکنه در باء
شد نخسف بهم کسائی ادغام کرده و دیگران اظهار

در کلام همزه ابتدائیه

فرق میانه همزه و الف است که همزه متحرک میشود و قبول حرکت میکند اما الف همیشه
ساکن است و اصلا قبول حرکت نمیکند و همزه حرفی است قوی و از قوت اوست که همزه مشدد
در قران در قرائت سبعه نیامده مگر در قرائت شاذ در لفظ یواعدون در سوره مؤمنون
که یؤدون بحذف الف و تشدید همزه خوانده اند و پس بدانکه اگر دو همزه در یک کلمه باشد
البته همزه اول مفتوح خواهد بود اما همزه ثانی یا مفتوح است شد ءانذرتهم و ءاسلمتم
و این در قران در بیست و یک موضع است یا همزه ثانی مضموم است شد ءاونبئکم و ءالقی و ءانزل

در سوره آل عمران در سوره قمر در سوره ص

نون یس و نون ن را ابو عمرو و ابن عامر و حمزه و کسائی ادغام کرده اند و ابن کثیر و قالون اظهار کرده اند اما ورش نون یس را اظهار و نون ن را ادغام کرده

زیرا که همزه استفهام است و دو فتحه حرکت نخواهد داشت

و در قران همین سه لفظ بیش نیست با همزه ثانی مکسور است مثل أَئِنَّكُمْ و أَئِمَّةً و أَئِذَا

اگر مفتوح باشد

واین در قران در چهل و شش موضع است نافع و ابو عمرو و ابن کثیر هر سه همزه ثانی را به تسهیل

خوانده اند و تسهیل یعنی سهل و آسان کردنست و اینجا مراد آسان کردن همزه ثانیست یعنی

همچو نرم میخوانند که نه همزه باشد از مخرج خویش و نه الف و نه واو و نه یا بمعنی که اگر همزه ثانی

مفتوح باشد میان همزه و الف گویند و اگر مضموم باشد میان همزه و واو و اگر مکسور باشد

میان همزه و یا و تحقیق این مسئله را ازین وضع نتوان نوشت بلکه باید از لفظ استاد کامل

شنید و اخذ نمود اما ورش را در همزه ثانی اگر مفتوح باشد دو وجه است یکی تسهیل مثل ابن کثیر

روایت اهل بغداد

و غیره و دیگر ابدال یعنی بدل بکند همزه ثانی را با الف محض مثل ءَأَنذَرْتَهُمْ ءَأَنتُمْ

خوانده بروایت اهل مصر مگر در ءَأَلِهَتُنَا ءَامَنتُم و امثال اینها قالون و ابو عمرو و هشام

در میان دو همزه الف در آرند با آنکه همزه ثانی را به تسهیل میخوانند بغیر از ءَأَلِهَتُنَا

و مانند آن و سایر قراء هر دو همزه را بتحقیق خوانده اند بی ادخال الف و اگر همزه ثانی مضموم باشد

چنانکه گفته شد در قران سه لفظ بیش نیست مگر در قرائت نافع که ءَأُشْهِدُوا زیاده نموده ایمه

نافع و ابن کثیر و ابو عمرو همزه ثانی را به تسهیل میخوانند هشام را در ءَأُونَبِّئُكُم دو وجه است

تحقیق همزتین با ادخال الف و بی ادخال الف و در ءَأُنزِلَ و ءَأُلْقِيَ سه وجه است

تحقیق همزتین با ادخال الف و بی ادخال الف و تسهیل همزه ثانی با ادخال الف

و اگر همزه ثانی مکسور باشد نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و همزه دویم را به تسهیل خوانده اند و هشام

و قالون و ابو عمرو در میان همزتین الف آورده اند با آنکه همزه ثانی را به تسهیل خوانده اند

و سایر قراء بتحقیق همزتین خوانده بی ادخال الف مگر در هفت موضع تحقیق با ادخال خوانده اند

أَئِنَّكُمْ و أَئِن لَنَا در سوره اعراف و أَئِذَا مَا مِتُّ در سوره مریم و أَئِن لَنَا در سوره

شعرا و أَئِنَّكَ و أَئِفْكًا در سوره صافات و در أَئِنَّكُمْ در سوره فصلت و درین لفظ او را

دو وجه است تحقیق و تسهیل همزه ثانی اما آنجا که همزه استفهام بر سر الف لام تعریف در آید

و آن شش موضع متفق علیه جمیع قراء است در موضع ءَالذَّكَرَيْنِ در سوره انعام و در موضع ءَالْـٰٔنَ

در سوره یونس و دو موضع ءآلله یکی ءآلله اذن لکم در سوره یونس و یکی ءآلله خیرٌ در سوره
نمل و یک موضع دیگر بمذهب ابوعمرو ءآلسحر در سوره یونس و در اینها همه قرّا را دو وجه است اول
ابدال همزه ثانی بالف با مدّ و ثانی تسهیل همزه ثانی بی مدّ و اولی اول است نزد همه قرّاء مگر نافع
که در ءآلئن نقل میکند حرکت همزه را بلام و همزه را حذف میکند و اما دو همزه که

باب اختلاف حرکت

در دو کلمه باشند منقسم میشود به هشت قسم یا هر دو مفتوح خواهند بود مثل اذا جاءَ اَجلهم
و این در قرآن در بیست و نه موضع است یا هر دو مضموم خواهند بود مثل اولیاءُ اُولٰئک
و این همین یک موضع است در سوره احقاف یا هر دو مکسور خواهند بود مثل هؤلاءِ اِن
کنتم و این در قرآن پانزده موضع است در این سه قسم ورش و قنبل در قسم اول که هر دو
همزه مفتوح باشند همزه ثانی را بدل بالف میکنند مگر در جاءَ آلَ لوطٍ که بدل ممتنع است زیرا که
اجتماع الفین میشود و بضرورت یکی را حذف باید کرد و در قسم ثانی و ثالث که هر دو مضموم یا مکسور
باشند در همزه مضموم همزه ثانی را مانند واو ساکن و در همزه مکسور مانند یای ساکن میخوانند ورش

در همزه مکسور در دو موضع همزه ثانی را بیاء مکسور میخوانند یکی هؤلاءِ اِن کنتم در سوره بقره
و یکی علی البغاءِ اِن اَرَدْنَ در سوره نور قالون و بزّی در همزه مفتوح همزه اول را حذف
میکنند و در همزه مضموم همزه اول را مانند واو مضموم میخوانند ابوعمرو در همزه مفتوح و مضموم و مکسور
همزه اول را می اندازد و سایر قرّاء در همه مواضع تحقیق هر دو همزه میخوانند و اما اگر حرکت
همزتین مختلف شود یا اول مفتوح و ثانی مضموم خواهد بود مثل جاءَ اُمّةً و این همین یک
موضع است یا اول مفتوح و ثانی مکسور خواهد بود مثل شهداءَ اِذ حضر و این در قرآن
در نوزده موضع است یا اول مضموم و ثانی مکسور است مثل من یشاءُ اِلی و این در قرآن
در بیست و سه موضع است یا اول مضموم باشد و ثانی مفتوح مثل السفهاءُ اَلا و این در قرآن در یازده موضع است
یا اول مکسور باشد و ثانی مفتوح مثل من الشهداءِ اَن تضلّ و این در قرآن در
شانزده موضع است و همزه اول مکسور و ثانی مضموم در قرآن نیامده و در این پنج قسم نافع
و ابن کثیر و ابوعمرو همزه ثانی را تسهیل میخوانند یعنی در حال وصل کلمه با کلمه در حکم یک کلمه

میشود و حکم تسهیل آنست که میان همزه و حرفی گوید که حرکت همزه ثانی جنس آن حرف
باشد مگر آنکه همزه ثانی مفتوح و ما قبلش مضموم یا مکسور باشد اگر ما قبلش مضموم باشد بواو
بدل کند نحو السُّفَهَاءُ وَلَا و اگر مکسور باشد بیاء بدل کند نحو مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ
تَضِلَّ و سایر قراء در هر پنج قسم مذکور همزه را بتحقیق میخوانند و اما همزه مفرده یعنی یک همزه که
در کلمه باشد بدانکه ورش هر همزه که در فاء الفعل کلمه باشد اگر ساکن باشد بدل میکند
بحرفی که جنس حرکت ما قبلش باشد نحو یَأْخُذُ و یَأْکُلُ و لِقَاءَنَا ائْتِ و یُؤْمِنُونَ
و یُؤْثِرُونَ و الْمَلِکُ ائْتُونِی و الَّذِی اؤْتُمِنَ و مانند اینها مگر در لفظ تُؤْوِی
و تُؤْوِیهِ و مَأْوَیهُ و مَأْوَیهُمْ و هر چه از باب ایواست (که بتحقیق میخواند) و اگر همزه متحرک باشد بشرط
آنکه مفتوح باشد و ما قبلش مضموم نحو مُؤَجَّلًا و الْمُؤَلَّفَةِ و لَا تُؤَاخِذْنَا بدل میکند بواو
مگر در یُؤَدِّهِ که بدل نمیکند و بتحقیق میخواند و سایر قرا همه را بتحقیق میخوانند مگر ابو عمرو که او را
در ادغام همزه مفرده مذهب دیگر است سیأتی ان شاء الله و اگر همزه در فاء الفعل نباشد بدل
نمیکند

نمیکند مگر در بِئْسَ و بِئْسَمَا و الْبِئْرِ و الذِّئْبِ و لِئَلَّا در همه قرآن و کسائی موافق است او را
در الذِّئْبِ تنها و بس و سایر قرا بتحقیق همزه میخوانند اما مذهب ابو عمرو بدانکه ابو عمرو در روایت سوسی
هر همزه که ساکن باشد بدل میکند بحرفی که جنس حرکت ما قبلش باشد خواه همزه فاء الفعل باشد
خواه عین الفعل خواه لام الفعل نحو یُؤْمِنُونَ و کَدَأْبِ و رُؤْیَاکَ و شِئْتَ و فَإِذَا
اطْمَأْنَنْتُمْ و فَادَّارَأْتُمْ و مثل اینها مگر در پنج حالت انکه سکون همزه علامت جزم
باشد و این در قرآن در نوزده موضع است سه لفظ تَسُؤْ یکی در سوره آل عمران اِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ
تَسُؤْهُمْ و یکی مثل این در سوره توبه و یکی اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ در سوره مائده و سه لفظ
نَشَأْ یکی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ در سوره شعرا و یکی اِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ در سوره سبا و یکی اِنْ نَشَأْ
نُغْرِقْهُمْ در سوره یس و ده لفظ یَشَأْ یکی اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ در سوره نسا و سه لفظ
در سوره انعام یکی مَنْ یَشَأِ اللهُ یُضْلِلْهُ و یکی مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ و یکی اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ
و یکی اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ و یَأْتِ در سوره ابراهیم و دو لفظ در سوره بنی اسرائیل یکی اِنْ یَشَأْ

يرحمكم ويا ان يشأ يعذبكم ويا ان يشأ يذهبكم در سوره فاطر و در لفظ در سوره شورى

يا ان يشأ يسكن الريح ويا فان يشأ الله يختم على قلبك ويك لفظ يهيئ

در سوره كهف ويك لفظ ننسأها در سوره بقره ويك لفظ ام لم ينبأ ۲ آنكه سكون

علامت بنا باشد واين در قران در يازده موضع است يكى انبئهم باسمائهم در سوره

بقره و دو لفظ ارجئه يكى در سوره اعراف ويا در سوره شعرا ويا هيئ لنا من امرنا

در سوره كهف و سه لفظ اقرأ يا اقرأ كتابك در سوره سبحان و دو لفظ در سوره علق

يا اقرأ باسم ربك ويا اقرأ وربك الاكرم وچهار لفظ نبئ يا نبئنا

بتأويله در سوره يوسف و دو لفظ در سوره حجر يا نبئ عبادى ويا ونبئهم

عن ضيف ويا ونبئهم ان الماء در سوره قمر ۳ آنكه بهمزه اخف باشد

از تشديد شد تؤوى اليك وفصيلته التى تؤويه ۴ آنكه بهمزه

ملتبس گرداند بمعنى ديگر شد اثاثا ورئيا ۵ آنكه از بمعنى بمعنى ديگر رود شد مؤصدة

در سوره بلد

در سوره بلد و همزه كه از اصلست منتوست نه او صلست و در لفظ بارئكم

كه در دو موضعست در شاطبيه دو وجه آورده يا باسكان همزه از براى آنكه سكون عارضست

ديگر يا باسكن بدون همزه و وجه ثانى در تيسير نيامده پس اولى اولست و خلاف

بجز در لفظ بارئكم در سوسى مخصوصست و اين جمله را ابو عمرو بتحقيق همزه ميخوانند

در بيان نقل حركت همزه بحرف ما قبلش بدانكه ورش نقل

ميكند حركت همزه را بما قبلش بشرط آنكه ما قبل همزه ساكن باشد و آن ساكن آخر

كلمه باشد و همزه اول كلمه ديگر و آن ساكن حرف مد نباشد مثل في انفسكم

وقالوا آمنا و اين در قران سه نوع آمده اول آنكه ساكن تنوين باشد مثل

من شيء الا وكفوا احد و مانند آن دويم آنكه الف لام تعريف باشد

مثل الارض الآخرة والاولى اگرچه اين كلمات را تنصيص مينويسند

ولى الف لام خود كلمه ايست زيرا كه بنفس خود معنى دارد سيم آنكه آن ساكن حرف

دیگر باشد سوای حروف مد مثل مَنْ اٰمَنَ و قَدْ اَفْلَحَ و الٓمٓ اَحَسِبَ النَّاسُ و خَلَوْا اِلٰی و ذَوَاتَیْ اُكُلٍ و مثال اینها که ورش در همه اینها نقل حرکت میکند همزه را بحرف ما قبلش و همزه را حذف میکند و دیگران باثبات همزه میخوانند مگر آنکه در شاطبیه حمزه را دو وجه آورده یکی نقل و حذف چون ورش و دیگر اثبات چون دیگران و عاصم بهردو روایت در یکموضع نقل کند که آن بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِیمَانِ در سوره حجرات است و در لفظ کِتَابِیَهْ اِنِّی ورش را دو وجه است یکی نقل با حذف و یکی قطع با نص است و در لفظ رِدْءًا یُصَدِّقُنِی نافع بغیر همزه و حذف میخواند

در بیان سکت و سکت در لغت بمعنی ساکت شدن است و در اصطلاح قراء قطع صوت است بدون قطع نفس زمانا قلیلا بدانکه حمزه سکته لطیفه میکند بحرف ساکنی که آخر کلمه باشد و از حروف مد نباشد و اول کلمه دیگر همزه باشد خواه آن

در حال وصل

ساکن او

ساکن آخر کلمه سکون تنوین باشد خواه لام تعریف باشد خواه حرف دیگر باشد مثل کُفُوًا اَحَدٌ و الْاَرْضِ و مَنْ اٰمَنَ و هَلْ اَتٰیكَ و مانند اینها و این سکته بجهت بیان همزه است اما اگر آن حرف ساکن با همزه در یک کلمه باشد لکن سکته نمیکند مگر در لفظ شَیْءٍ و شَیْئًا و لیس خلف در شَیْءٍ و شَیْئًا و الف لام تعریف سکته میکند و در سایر اورا دو وجه است سکته مثل حمزه و ترک سکته مثل دیگران و خلاد را دو روایت یکی آنکه در شَیْءٍ و شَیْئًا و الف لام تعریف سکته میکند مثل خلف و یکی آنکه اورا در جمیع مواضع سکت نیست اینچه بیان شد در حال وصل است اما در حال وقف در مثل قَدْ اَفْلَحَ و کُفُوًا اَحَدٌ حمزه را دو وجه است نقل حرکت و حذف همزه مثل ورش و تحقیق چون دیگران و در مثل الْاَرْضِ اورا سه وجه است نقل و تحقیق و تسهیل و در شَیْءٍ و شَیْئًا اورا دو وجه است نقل با حذف و ادغام و بدانکه این مسئله از مشکلات شاطبیه است و عاصم بروایت حفص سکت میکند در چهار موضع یکی بر الف عِوَجًا در سوره کهف و یکی بر نون مَنْ رَاقٍ در سوره القیمه

وَ مَنْ يَجْعَلْ لَهُ

وَقِیلَ

مثل قَدْ اَفْلَحَ و کُفُوًا اَحَدٌ ...

یوم القیمه و بیک بر الف مَرقَدِنا در سوره یس و بیک بر لام بل ران در سوره ویل للمطففین کلا

و در غیر این چهار لفظ سکت از برای او و روات او نباشد

و دران چند مقاله است در جواز و عدم جواز وقف بدانکه در قران هیچ کلمه نیست

که وقف بران واجب یا حرام باشد اینکه قرا گفته اند که وقف در فلان کلمه جایز

یا قبیح است بسبب ابتدا کردن بما بعد ان کلمه است که معنی مطلب کلام متغیر میشود و

قبیح میشود والا هرگاه اعاده کلمه موقوف علیه کند وقف در همه جا جایز خواهد بود و وقف

در لغت بمعنی زیست کردن و بریدن است و در اصطلاح قرا زیست کردن بر کلمه

و بریدن ان کلمه از ما بعد اوست چون قاری را ممکن نیست که یک سوره یا یک قصه را

بیک نفس تمام کند ناچار بجهة استراحت نفس بر کلمه وقف باید نمود در اقسام

وقف بدانکه وقف منقسم میشود بچهار قسم تام و کافی و حسن و قبیح اما وقف تام

آنست که کلمه موقوف علیه اصلا تعلق بما بعد نداشته باشد نه لفظاً و نه معنی مثل وقف بر

الدین در مالک یوم الدین و ابتدا به ایاک و همچنین وقف بر هم المفلحون و ابتدا

بر ان الذین کفروا و تام بجهة ان گویند که سخن تمام است و مخاطب را انتظار نیست

در اینجا وقف توان کرد و ابتدا بما بعد توان نمود اما وقف کافی آنست که کلمه موقوف

علیه معنی تعلق بما بعد داشته باشد اما لفظاً نداشته باشد مثل وقف بر و من قبلک و ابتدا

به و بالآخرة و همچنین وقف بر و مما رزقناهم ینفقون و ابتدا به والذین

یؤمنون و کافی از برای ان گویند که مخاطب را کفایت میکند در اینجا بر وقف توان

نمود و ابتدا بما بعد توان کرد اما وقف حسن آنست که کلمه موقوف علیه را لفظاً تعلق

بما بعد باشد اما معنی نباشد مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا به رب العالمین

و حسن بجهة ان گویند که در نفس الامر معنی مفهوم است و وقف بران نیکو و مفید است اما

ابتدا بما بعدش پسندیده نیست بلکه باید اعاده کلمه موقوف علیه نمود و کلام را تمام

کرد مگر انکه در سر آیه باشد که دران وقت وقف حسن توان کرد و ابتدا بما بعد توان

نمود بنا بر روایت که وارد شده از ام سلمه رضی الله عنها که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حال قرائت بر سر هر آیه وقف میکردند اما وقف قبیح آنست که کلمه موقوف علیه را
لفظا و معنی تعلق بما بعد باشد و بنفسه معنی از آن مفهوم نشود مثل وقف بر بسم در بسم الله

بعکس وقف تام

الرحمن الرحیم و همچنین وقف بر مالك از مالك یوم الدین و قبیح بجهة آن گویند
که معنی از آن مفهوم مخاطب نگردد و فایده حاصل نشود و لیکن اینگونه وقف جایز نباشد
مگر آنکه اعاده کلمه موقوف علیه نماید چون کسی را که سواد عربیت نباشد این وقوف را
نمیتواند بعمل بیاورد لهذا رموزی چند بجهة تشخیص و شناختن محل وقف و اعاده قرار
داده اند از آن جمله رموز محمد ابن طیفور السجاوندی علیه الرحمه است که در جمیع بلاد ایران
معروف و مشهور شده و در قرآن بسرخی بر سر کلمات نوشته و آن شش حرف است

و همه کس را از این نعمت عظمی بهره و فیض حاصل نشده مگر صاحبان سعادت و همت را و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء

م و ط و ج و ز و ص لا اما م علامت وقف لازم است یعنی البته وقف باید
کرد که اگر وصل کند فساد در معنی کلام بهم خواهد رسید هرگاه عمدا وصل کند آثم بلکه کافر

در بعضی مواضع

خواهد بود

خواهد بود مثل وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ که وقف لازم است هرگاه وصل کند به يُخَادِعُونَ
الله این جمله صفت مؤمنین شود چنان شود که مؤمن مخادع و مراد حق تعالی این نیست و این
ظاهر است و وقف لازم در قرآن هشتاد و دو موضع است ثبت انشاءالله تعالی در خاتمه کتاب
نوشته خواهد شد اما ط علامت وقف مطلق است یعنی مقید بلزوم و جواز و رخصت و غیر
اینها نیست و این وقف در جایی باشد که آخر کلام باشد که قطع پسندیده و مستحسن باشد
و اگر وصل کند معنی متغیر و فاسد نشود مثل مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ و أَتُرِيدُونَ
أَن تَهْدُوا و مانند اینها اما ج علامت وقف جایز است یعنی وقف و وصل هر دو
در آن جایز باشد اما وقف اولی است مثل وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وقف کند یا وصل کند
به وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ هر دو روا باشد اما وقف به قَبْلِكَ اولی باشد اما ز
علامت وقف مجوز است یعنی وقف و وصل هر دو مجوز است اما وصل اولی است
مثل أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ در اینجا وقف کند یا وصل.

کند به فلا یخفف هر دو مجوز است اما وصل اولی باشد اما ص علامت وقف مرخص است
یعنی اگر نفس تنگ کند رخصت وقف کردن دارد والا فلا و هر گاه نفس تنگ کرد و وقف کرد
اعاده موقوف علیه لازم نباشد اما لا علامت لا وقف است یعنی در این موضع
وقف نباید کرد و اگر اضطرارا بجهت تنگی نفس وقف نماید البته اعاده موقوف علیه باید نمود مگر
آنکه لا در سر آیه باشد که در آن حال بنا بر حدیث ام سلمه رضی الله عنها اعاده موقوف
علیه ضرورت نخواهد داشت و اگر در میان آیه نوشته شده باشد البته در آن موضع باختیار
وقف نباید کرد زیرا که در اکثر موضع در میان مبتدا و خبر نوشته میشود مثل وَالَّذِينَ
آوَوا وَنَصَرُوا لا اگر در اینجا وقف کند و ابتدا کند به أُولَٰئِكَ بسیار قبیح و ممنوع باشد
و همچنین در میان مستثنی و مستثنی منه نوشته میشود مثل فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ
أَجْمَعُونَ لا در اینجا وقف کند و ابتدا کند به إِلَّا إِبْلِيسَ بسیار ناپسند باشد و همچنین
در مثل بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ لا وقف کند و ابتدا کند به مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ

ومثل

و مثل مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ لا وقف کند و ابتدا کند به إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ
الظَّالِمِينَ بغایت بد است و خطر عظیم دارد و همچنین است در مثل هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ
لِمَا تُوعَدُونَ لا وقف کردن و ابتدا کردن به إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا بغایت بد است
زیرا که این قول کفار است و ازینها بدتر و قبیح تر لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا
و در لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا و در فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ و در إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
و در إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي و در وَلَا يَبْعَثُ اللَّهُ این جمله وقف کند و در ما بعد إِنَّمَا
ابتدا کند البته خطر عظیم خواهد داشت و همچنین است در إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وقف کردن
و در نَحْنُ أَغْنِيَاءُ ابتدا کردن و در وَقَالَتِ الْيَهُودُ وقف کردن و به يَدُ اللَّهِ
مَغْلُولَةٌ ابتدا کردن و در وَمَا لَنَا وقف کردن و به لَا نُؤْمِنُ ابتدا کردن
و در وَقَالَتِ النَّصَارَى وقف کردن و به الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ابتدا کردن و در
لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وقف کردن و به اقْتُلُوا يُوسُفَ ابتدا کردن و در أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ

وقف کردن و به اِنِّی کَفَرْتُ ابتدا کردن و بر وَلَمْ یَکُنْ وقف کردن و به لَهُ شَرِیکٌ
فِی الْمُلْکِ ابتدا کردن و بر لَفِی خُسْرٍ وقف کردن و به اِلَّا الَّذِینَ ابتدا کردن و بر فَوَیْلٌ
لِلْمُصَلِّینَ وقف کردن و به اَلَّذِینَ هُمْ ابتدا کردن که اگر عمداً درین موضع وقف
کند و اعاده موقوف علیه نکند در بعضی مواضع اثم و در بعضی موضع کافر خواهند بود و اکثر
خلق را عربیت نیست و ادراک مواضع وقوف و متابعت علامت وقوف را
اصلا نمیکنند و نمی‌فهمند و همیشه مشغول تلاوت‌اند و دل‌خوش دارند که ما دایم التلاوتیم
و غافل از خطا و خطر تلاوت خودشان هستند خداوند عالم همه را هدایت فرماید و از
خواب غفلت بیدار کند و از جمله رموز سوای شش رمز سجاوندی که قراء متأخرین قرار
داده اند یازده رمز است س و قفه و قف و ق و قلا و صل و صلی
و ک و صق و صب و چه اما س علامت سکته است یعنی در آن کلمه
قطع صوت و حذف اعراب باید نمود بدون قطع نفس اما قفه و قف

و در بعضی قرانها همان لفظ سکته بنویسند صح

علامت

علامت قف علی هذا الموضع است و هر دو بمعنی امر است یعنی بایست در این موضع
که ایستادن اولی است از گذشتن اما ق علامت قیل وقف است یعنی در اینجا
بنا بر قول بعضی وقف جایز است اما وصل اولی است اما قلا علامت قیل
لا وقف است یعنی بنا بر قول بعضی در اینجا وقف جایز نیست اما صل و صلی
هر دو بمعنی امر است و ضد قف و قفه است یعنی درین موضع وصل کن که وصل
اولی است از وقف اگر چه درین موضع رخصت وقف داده اند اما صلی علامت
بمعنی الوصل اولی من الوقف است اما ک علامت کذلک است یعنی هر رمز که
قبل از آن کلمه نوشته شده باشد وقف یا وصل این کلمه نیز مثل آن کلمه است
اما صق علامت وقف است بشرطی که وقفی که ما قبل آن کلمه است وصل نمایند
نه آنکه در کلمه ما قبل وقف کرده باشند در این کلمه هم وقف کنند اما صب علامت
وقف است بشرطی که وقفی که ما بعد آن کلمه است وصل نمایند نه آنکه درین کلمه وقف

کننده ودر کلمه یا بعد ام وقف نمایند اما چه علامت اختیار است یعنی قاری مختار است
در وقف و وصل هر یک را بکند پسندیده است و چند رمز دیگر در قران مینویسند
که دخلی بوقف ندارد اگرچه در اینجا نوشتن انها جمله معترضه است زیرا که متعلق
بقواعد وقوف در بیان است اما چون رموز وقف نوشته شد ان رموز را هم
بمناسبت تحریر مینماید بدانکه شش رمز دیگر که بجهة تشخیص خمس و عشر و سر آیه ها قرار
داده اند ه و ے و خب و عب و تب و لب اما ه علامت خمس است یعنی
که پنج آیه باشد و ے علامت عشر است که ده ایه باشد هرگاه کوفی و بصری
در عدد پنج آیه و ده آیه متفق باشند ها و یا نویسند و هرگاه در میان ایشان
اختلاف باشد از برای کوفی همان ها و یا مینویسند و از برای بصری بجهة
پنج ایه خب و بجهة ده ایه عب مینویسند اما تب و لب هر دو علامت سر ایه
هستند اگر کوفی و بصری در ایتی متفق باشند تب مینویسند و اگر مختلف باشند

ابرای کوفی

ابرای کوفی همان تب و برای بصری لب مینویسند و گاهی علامت پنج ایه را
خ و خمس و علامت ده آیه را ع و عشر نویسند اما انچه معمول است
ه و ے را در متن قران مینویسند و خ و خمس و ع و عشر را در حواشی قران
مینویسند و در بعضی مصاحف میم کوچک مینویسند علامت قلب است و نون کوچک
مینویسند علامت اظهار است ۳ در بیان اقسام و کیفیت وقف بدانکه
وقف را در کلام عرب وجوه و اقسام متعدده است از قبیل اسکان و اشمام و روم
والنقل و حذف و اثبات و الحاق و ادغام و ابدال و غیر اینها اما چون نزد اکثر
قراء چهار قسم ان که اسکان و اشمام و روم [وابدال] باشد معتبر است لهذا درین مقاله ذکر
همین چهار قسم را مینمائیم بدانکه اصل در وقف اسکان است زیرا که قاعده عرب
انست که همچنانکه ابتدا بمتحرک کنند وقف بساکن نمایند پس همچنانکه ابتدا
بمتحرک اصل است وقف بساکن نیز اصل است اما چون در وقف باسکان تمام حرکت

می افتد و حرف آخر کلمه موقوف علیه ساکن میشود و معنی لفظ تابع حرکت است و حرکت
معلوم میشود اگر حرکت معلوم نباشد معنی معلوم نخواهد شد لهذا ابو عمرو و عاصم
و حمزه و کسائی و بقول جمیع قراء وقف باشارت حرکت را استحب و اولی دانسته اند
و اشارت حرکت حاصل نشود مگر به روم و اشمام اما روم در لغت بمعنی جستن است
و در اصطلاح قراء طلب حرکت است بآوازی ضعیف بنحوی که آنکس که نزدیک قاری
باشد بشنود و آنکس که دور تر باشد نشنود و روم در ضم و رفع و کسره و جر باشد
حرکت اعرابیه و بنائیه است و در فتح و نصب روا نباشد مگر آنکه مشدد باشد مثل فهِنّ
و علیهِنّ و انّهُنّ که در این حال بعضی از قراء گفته بیان تشدید روم جایز داشته اند
زیرا که آنچه مشدد است دو حرف است اگر وقف باسکان کند حرف مدغم فیه
ساقط شود پس بضرورت روم روا باشد اما اشمام در لغت بمعنی بو یابیدن است
و در اصطلاح قراء عبارت از بهم آوردن لبهاست بجهة اعلام حرکت موقوف علیه
مثل ضم

بعد از ساکن

بعد از ساکن گردانیدن آخر کلمه بی آنکه آواز حرکت شنیده شود چنانکه ناظر درک کند
و سامع نشنود و این در ضم و رفع باشد و بس پس وقف باشمام هم در حقیقت وقف
بسکون است خبر اشارت لب تفاوتی ندارد پس هر مدی که در وقف بسکون کشیده شود
در وقف باشمام نیز باید کشیده شود و اما در روم چون ثلث حرکت باقی میماند در کشیدن
مد حکم وصل را دارد و باید در حروف قلقله بضرورت روم کند تا کلمه ناقص نشود مثل
الیهِ یردُّ و قولُه الحقُّ و ثبّتْ و مانند اینها و هر گاه وقف کند بر کلمه که در
یا بوده و قبل یا کسره و یا را حذف کرده باشند و بکسره اکتفا کرده باشند مثل فاتّقونِ
و فارهبونِ و اطیعونِ و خافونِ و مآبِ و متابِ و نذیرِ و نکیرِ و مانند
اینها که کسره دلالت بر حذف یا میکند اگر بیان کسره نکنند چیزی نباشد که بر حذف یا
دلالت کند پس در این مواضع البته روم باید کرد اما چند موضع است که در آن مواضع
روم و اشمام نباید کرد از آنجمله تاء تانیث است که هنگام وقف بدل به ها میشود مثل

رحمة و نعمة و مانند اینها مگر آنچه در رسم الخط مصحف بتاء کشیده نوشته شده باشد
شد رحمت و نعمت که نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه وقف بتاء کنند و ابن کثیر
و ابوعمرو و کسائی وقف بهاء ساکنه و همچنین میم جمع است که دران روم و اشمام نباشد
شد علیکم و انتم و علیهم و لکم و مانند اینها زیرا که میم جمع در حالت وقف الا
ساکن است باتفاق همه قراء و از انجمله اگر وقف کند بر کلمه که حرکت آخر ان کلمه در حالت
وصل عارضی باشد دران هم روم و اشمام نباشد شد ان لبثاء الله و لم یکن
الذین اشتروا الضلالة و اذکر اسم و مانند اینها اگر وقف کند
بر لبثاء یا لم یکن یا اشتروا یا و اذکر روم و اشمام روا نباشد و بعضی از
قراء در هاء ضمیر که ما قبل او ضمه باشد شد اسمه یا کسره باشد شد به یا واو مدی باشد
شد عقلوه یا یاء مدی باشد شد فیه درین چهار صورت روم و اشمام روا ندانسته اند
و در سایر صور شد منه و له و اجتباه و لدیه و شروه جایز دانسته اند

در بیان وقف بر رسم الخط بدانکه نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه علیهم الرحمه
در وقف تابع رسم الخط مصحف شوند و بروایت بعضی در مذهب ابن کثیر و ابوعمرو و کسائی نیز وقف
بر رسم الخط اختیار است پس لازم است موضع وقفی که قراء را دران خلاف است بیان
کنیم بدانکه هر تاء تانیث که بتاء کشیده نوشته شده است شد نعمت و رحمت و سنت
و جنت و شجرت و ثمرت و معصیت و لعنت و امثال اینها نافع و ابن عامر و عاصم
و حمزه بتاء وقف میکنند و ابن کثیر و ابوعمرو و کسائی بهاء وقف میکنند و در مرضات جا
باید و در اللات و العزی و ولات حین مناص و در ذات بهجة و در هیهات
هیهات جمیع قراء وقف بتاء میکنند مگر کسائی که وقف بهاء میکند و بزی با او موافقت دارد
در لفظ هیهات و بس اما آنچه بتاء در رسم الخط مدور نوشته شده است جمیع قراء بهاء وقف
میکنند بدون خلاف و در لفظ و کأین ابوعمرو بر یاء وقف میکند و باقی قراء بنون و در لفظ
ویکأن الله و ویکأنه کسائی وقف بر یاء میکند و ابوعمرو وقف بر کاف میکند و باقی قراء

وقف بر آن کلمه کنند و در لفظ مال در چهار موضع یکی فمال هؤلاء القوم در سوره نساء و یکی فمال
هذا الکتاب در سوره کهف و یکی مال هذا الرسول در سوره فرقان و یکی فمال
الذین کفروا در سوره معارج ابو عمرو و کسائی وقف بر ما کنند و باقی قراء وقف بر لام
کنند و در لفظ ایّاً ما تدعوا حمزه و کسائی بر ایّاً وقف کنند و باقی قراء بر ما وقف کنند
و در لفظ ایّه در سه موضع یکی ایّه المؤمنون در سوره نور و یکی ایّه الساحر در سوره
زخرف و یکی ایّه الثقلان در سوره الرحمن ابو عمرو و کسائی وقف بر الف کنند یعنی
ایّها و باقی قراء وقف بر ها کنند بی الف و در لفظ وادِ النمل کسائی وقف بر یا کنند
و باقی قراء وقف بر دال کنند و در لفظ عمّ و فیم و مم و بم و لِمَ هرکدام وقف بهاء سکت
نمود بهاء سکت وقف کند چنانکه عمّه و فیمه و ممّه و بمه و لمه گوید و سایر قراء بر میم وقف
نمایند

در اماله و اماله در لغت بمعنی میل دادن است و در اصطلاح قراء
میل دادن فتحه است بجانب کسره و الف بجانب یاء بدانکه حمزه و کسائی اماله کنند هر الف را که

بافتح را که صدر او یاء بوده باشد مثل موسی و عیسی و موتی و طوبی و ضیزی
و احدی و بشری و ذکری و هر چه بر وزن فُعلی و فَعلی و فِعلی باشد و همچنین اماله
کنند در ربوا و الحوایا و الایامی و کسالی و فرادی و اساری و نصاری
و بر وزن فَعالی و فُعالی باشد و همچنین اماله کنند در الهدی و الضحی و الربوا و ما و لکم
و مثویکم و مانند اینها از صفات اما از افعال هر فعلی که الف او منقلب باشد از یاء مثل
سعی و زکی و فسوی و یخشی و تهوی و یرضی و همچنین هر انّی که بمعنی استفهام
باشد مثل انّی لک هذا و انّی شئتم و مانند اینها و همچنین اماله کنند در متی و
عسی و بلی هر جا باید و هر چه از این قبیل در رسم الخط مصحف بیاء نوشته شده
باشد سوای حتّی و الی و علی و لدی و اما آنچه صدر او واو باشد از اسماء و افعال مثل
الصفا و سنا برقه و عصاه و شفا جرف و ابا احد و مانند اینها از اسماء و مثل
خلا و دعا و دنا و عفا و علا و مانند اینها از افعال این جمله را بفتح خوانند و اماله

یتامی

و همچنین الاعلی و الادنی
و ازکی و اولی و مانند اینهم

نمیکنند مگر آنچه از اواخر آیات در میان ذوات الیاء در رسم الخط مصاحف بیا نوشته باشد
که دران صورت اماله میکنند و اسما و واوی را به تثنیه توان شناخت مثل صفوان و سنوان
و عصوان و ابوان و افعال واوی را باخبار از متکلم توان شناخت مثل خلوت و دنوت
و دعوت و مانند اینها و همچنین اماله میکنند در آنچه ثلاثی مزید باشد مثل تتلی و ندعی
و من استعلی و فمن اعتدی و نجانا و انجانا و ابتلی و مانند اینها و ابوعمرو از این جمله
که ذکر شد اماله میکند در هر لفظ که در او را باشد و بعد از راء او یا باشد مثل ذکری و بشری
و کبری و النصاری و مانند اینها هر جا باید و در آنچه آیه های سوره بر ها باشد یا بر راء و الف
و آن یازده سوره است طه و النجم و المعارج و القیمة و النازعات و عبس و سبح اسم
و الشمس و اللیل و الضحی و اقرأ بین اللفظین میخواند مگر آنچه در او راء باشد با اماله میخواند
و بین اللفظین آنست که نه باماله خواند و نه بفتح بلکه میان هر دو خواند و اینگونه مر حمزه را در کتب
نتوان کرد مگر بشرف خدمت استاد کامل عارف و جز اینها هر چه باشد همه را بفتح میخوانند

و ذکریها

و ورش

و ورش این جمله که ذکر شد بین اللفظین میخواند مگر آنچه آیه های سوره که اواخر آنها
بر ها و الف باشد مثل فسویها و مرعیها و مانند اینها که بفتح میخواند و هرگاه که اواخر
آیتها بها و الف باشد و دران راء باشد مثل ذکریها بین بین خواند و ابوعمرو
بروایت دوری یا ویلتی و یا حسرتی و انی چون استفهام باشد بین اللفظین میخواند و در
یا اسفی او را دو وجه است بروایت دوری بین اللفظین و در تیسیر بفتح آورده و از سوسی
و دوری و جه سوم است و درین جمله که مذکور شد سایر قراء بفتح میخوانند و کسائی اینها باماله
میخواند احیاکم و احیاها و فاحیا به و خطایاکم و خطایاهم و خطایانا و رؤیای
و الرؤیا و مرضات الله و مرضاتی هر جا که باید و حق تقاته در آل عمران و قد
هدان در سوره انعام و من عصانی در سوره ابراهیم و ما انسانیه در سوره کهف و آتانی
الکتاب و اوصانی در سوره مریم و آتانی الله در سوره نمل و محیاهم در سوره جاثیه و دحیها
در و النازعات و تلیها و طحیها در سوره و الشمس و سجی در سوره و الضحی این جمله را باماله میخواند

و دران راء نباشد

وحمزه با او موافق است در یحیی و لا یحیی و اَماتَ و اَحیا چون بعد از واو نبود والدنیا
والعلیا والحوایا والضحی وضحیها والرؤیا واتانی وهدانی وتقاة وهر جا که
او کلاهما واتاه و هشام اماله میکند لفظ اتا را فقط و باقی قراء بفتح میخوانند و کسائی اماله
میکند بروایت دوری در اذانهم هر جا باید و در اذاننا در سوره فصلت و در طغیانهم
هر جا باید و هدای و مثوای و محیای و رؤیاک در سوره یوسف تنها و باریکم در
موضع و جبارین در دو موضع و البارئ و سارعوا و یسارعون و نسارع هر جا
باید والجار در دو موضع در سوره نساء و شعرا و الجوار در سه موضع در سوره شوری و الرحمن
و کورت و من انصاری الی الله در سوره آل عمران و صف و کمشکوة در سوره نور این جمله را باماله
میخوانند و دیگران بفتح میخوانند مگر ورش و ابو عمرو که بین بین میخوانند و حمزه تنها اماله میکند در
در لفظ ضعفا بگمان جاء و شاء و زاد و زان و خاف و ضاق و زاغ است
در سوره والنجم و زاغوا در سوره صف فقط و فرق نمیکند اگر ضمایر بانها ملحق شود یا نشود

و در بوادی و فادی در سوره ... مانده دوری و کسائی را ...

و کسائی موافق است با او در اماله بل ران و یس و ابن ذکوان موافق است با او در اماله جاء
و شاء و زاد هر جا که باید و خلف انا اتیک در دو موضع در سوره نمل باماله همزه میخواند
و ضعافا را در سوره نساء باماله میخواند و خلاد را در سه موضع مذکور با او خلاف است
و دیگران بفتح میخوانند ابو عمرو و کسائی بروایت دوری هر الف که بعد از او را مکسور باشد
و آن را لام الفعل باشد و بر طرف شد ابصارهم و آثارهم والنار والقهار
والابرار والاشرار و مانند اینها باماله میخوانند و ابو الحارث متفق است با ایشان در الجوار
را مکرر شود و در القهار هر جا باید و در البوار و یس و ابن ذکوان را در حمار
والحمار در سوره بقره و کمثل الحمار در سوره جمعه دو وجه است اماله و بین اللفظین و دیگران
جمله بفتح میخوانند و ابو عمرو و کسائی بروایت دوری کافرین را باماله میخوانند هر جا که باید
و ورش بین اللفظین میخوانند و دیگران بفتح میخوانند و از ابو عمرو روایت کرده اند که الناس
هر جا که در موضع جر افتد باماله میخوانند و اختیار ابن مجاهد فتح است و هشام تنها اماله میکند

و فرق که بعد از را یا باشد مثل کافرون یا نباشد

در مشارب در سوره یس و دَرانية در سوره غاشیه و عابدون و عابد در سوره کافرون

و اما عاصم بروایت بکر اماله میکند لفظ اعمی را در دو موضع در سوره بنی اسرائیل و من کان

فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا و سوی را در وقف در سوره

طه و سدی را نیز در وقف در سوره قیمة و همزه نای را در سوره بنی اسرائیل و بل

ران را در سوره مطففین و هار را در سوره توبه و راء را هر جا باید قبلها و صلاها و اعمی را

در سوره انفال و ادریک را هر جا واقع شود و سایر الفاظ در فرش حروف گفته خواهد شد

انشاء الله تعالی اما بروایت حفص اماله میکند در لفظ مجریها در سوره هود و پس بدانکه هر کلمه

که بعد از ان کلمه ساکنی واقع شده باشد مثل الاقصی الذی و موسی الکتاب

طغی الماء

والنصاری المسیح و مانند اینها در حال وقف اماله شود نه در حال وصل و همچنین اگر

اگر آخر کلمه منون باشد مثل مولی و مفتری و مسمی و مانند اینها نیز در حال وقف

اماله شود نه در حال وصل و اما انچه در حال وصل اماله میکنند بسبب کسره که علامت

در حال وقف

در حال وقف بعضی اماله نکنند برای انکه کسره که علت اماله است زایل میشود و بعضی اماله

کنند برای انکه وقف عارض است مثل الابرار و بدینار و مانند اینها و از سوسی روایت

کرده اند در کلمه که راء باشد هرگاه کلمه بعد ساکن واقع شود نیز اماله کند مثل نری الله

والنصاری المسیح و مانند اینها و در شاطبیه در انچه بعد از او کلمه ساکن یا منون باشد

در رفع و جر دو وجه آورده اماله و ترک اماله اما در نصب تفخیم اولی است مثل نری

که در حال وصل

وغزا و بدانکه کسائی تنها اماله میکند بر ما قبل تاء تانیث در حال وقف که بدل ها

میشود در پانزده حرف که انها با و تا و ثا و جیم و دال و ذال و زاء و سین و شین و فاء

ولام و میم و نون و واو و یاء باشند مثل حبة و بغتة و مبثوثة و درجة

و معدودة و الموقوذة و ظاهرة و الخامسة و الفاحشة و خلیفة

و کاملة و نعمة و جنة و ربوة و جاثیة و مانند اینها و اماله نمیکند در ده

حرف که انها الف و حاء و خاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و غین

و قاف باشند چون الصَّلٰوة و النَّطِیحَةُ و الصَّاخَّةُ و خَصَاصَةٌ و فِضَّةٍ و بَسْطَةً
و مَوْعِظَةً و القَارِعَةُ و البَالِغَةُ و الحَاقَّةُ و اگر ما قبل ها تانیث یکی از چهار حرف
باشد که همزه و کاف و ها و راست و ما قبل این حروف فتحه یا ضمه باشد اماله نکند چون
امْرَأَةٌ و التَّهْلُكَةِ و مثال ها در قران بسیار است و غیر آن و اگر ما قبل این حروف ساکن باشد اعتبار کن
نکند و ملاحظه ما قبل ساکن کنند اگر مفتوح یا مضموم است اماله نکنند چون سَوْأَةَ و الشَّوْكَةِ و سَفَاهَةٍ
و عَوْدَةً و اما اگر ما قبل این چهار حرف کسره واقع شود یا حرف ساکن که ما قبل آن کسره باشد
اماله کنند چون مِائَةَ و لَعِبْرَةً و الأَيْكَةِ و وِجْهَةٌ و بعضی روایت کرده اند که کسائی
در همه حروف اماله میکند بجز الف چون الصَّلٰوة و الزَّكٰوة و مُزْجَاةٍ و مانند اینها که اماله
نمیکند

در بیان یا آت اضافه بدانکه جمله یا آت اضافه در قران که قرا را
در انها اختلاف است دویست و چهارده است و در شاطبیه دویست و دوازده نوشته است
دو لفظ خارج میشود یکی فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ در سوره زمر و یکی فَمَا آتَانِيَ اللهُ در سوره نمل

که صاحب

که صاحب شاطبیه از محذوفات میدارد و صاحب تیسیر از یا آت اضافه و آن در قران
بر شش قسم است یا انست که بعد ازاو همزه مفتوحه یا مکسوره یا مضمومه یا الف لام تعریف
یا همزه وصل بی لام تعریف یا دیگر حروف می آید اما آنکه بعد ازاو همزه مفتوحه می آید نافع
و ابن کثیر و ابو عمرو بفتح میخوانند چون اِنِّيَ أَعْلَمُ و اِنِّيَ أَخْلُقُ و این در قران نود و نه موضع است
که قرا را در انها خلاف است مگر چهار موضع که در یکی از انها خلاف نیست یکی أَرِنِيَ در سوره
اعراف و یکی و لا تَفْتِنِّي در سوره توبه و یکی تَرْحَمْنِي در سوره هود و یکی اتَّبِعْنِي در سوره مریم
اما ازان باقی که مختلف فیه قراء میباشند ابن کثیر تنها در سه موضع بفتح میخواند فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ در سوره بقره ذَرُونِي أَقْتُلْ و ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لکم در سوره غافر و بزی
روایت در دو موضع یا را بفتح میخواند یکی سَبِيلِي أَدْعُوا در سوره یوسف و یکی لِيَبْلُوَنِي
ءَأَشْكُرُ در سوره نمل اما أَوْزِعْنِي را در سوره نمل و احقاف بروایت ورش بفتح و بروایت
قالون باسکان میخواند ابن عامر بفتح میخواند لَعَلِّي هر جا آید و مَعِيَ أَبَدًا در سوره توبه و من

و بعضی از ابن کثیر روایت کرده اند
در عِنْدِي أَوَلَمْ در سوره قصص

معی در سوره ملک فقط و بروایت ابن ذکوان ارهطی اعز در سوره هود و در روایت هشام

وما لی ادعوکم در سوره غافر را نیز بفتح میخوانند و عاصم بروایت حفص معی بفتح میخواند در سوره

توبه و ملک فقط واما ابو عمرو بعض اصحاب خود کرده در نه موضع باسکان میخواند فطرنی

افلا در سوره هود و لیحزننی ان و سبیلی ادعوا هر دو در سوره یوسف و حشرتنی اعمی

در سوره طه و اوزعنی در سوره نمل و انقذ انی ان نیز در سوره نمل [illegible]

خود کرده در ده موضع باسکان میخواند رب اجعل لی آیة در سوره آل عمران و مریم و ضیفی

الیس در سوره هود و ارانی در دو موضع در سوره یوسف یاذن لی ابی و سبیلی ادعوا

نیز در سوره یوسف و من معی و لی اولیاء در سوره کهف و یسر لی امری در سوره طه

و لیبلونی ءاشکر در سوره نمل و قبض بعث موضع دیگر باسکان میخواند

ولکنی اریکم و فطرنی افلا و انی اریکم هر سه در سوره هود و ولکنی

اریکم نیز در سوره احقاف و اوزعنی ان اشکر در سوره نمل و احقاف و من تحتی افلا

در سوره زخرف

در سوره زخرف و سایر قراء جز این الفاظ که نوشته شد باقی یاآت را باسکان میخوانند

در همه قرآن واما یائی که بعد از او همزه مکسوره می آید شش است منی الی و یدی

الیک در قرآن پنجاه و دو موضع است که قرا را دران اختلاف است نافع و ابو عمرو

بفتح یا میخوانند در جمیع قرآن اما شش لفظ است در نه موضع که در اسکان انها اختلاف

است تصدقنی انی در سوره قصص و انظرنی الی در سوره حجر و صاد و اخرتنی

الی در سوره منافقون و یدعوننی الیه در سوره و یدعوننی الی

النار در سوره غافر و انما تدعوننی الیه نیز در سوره غافر و فی ذریتی انی

در سوره احقاف که در این مواضع همه قراء باسکان میخوانند و در شش لفظ در نه موضع

نافع تنها بفتح میخواند من انصاری الی الله در سوره آل عمران و در سوره

صف در سوره حجر و ستجدنی ان شاء الله در سوره کهف

و قصص و الصافات و بعبادی انکم در سوره شعرا و لعنتی الی یوم الدین

در سورهٔ صاد و رُسُلِي إِنَّ اللهَ در سورهٔ مجادله و بروایت ورش نیز بفتح میخوانند أَخِي اُن را
در سورهٔ یوسف و ابن کثیر سه یا را بفتح میخواند آبَائِي إِبْرَاهِيمَ در سورهٔ یوسف و رُسُلِي
إِنَّ اللهَ در سورهٔ مجادله و دُعَائِي إِلَّا در سورهٔ نوح و بس و ابن عامر یازده یا را بفتح
میخواند أَجْرِيَ إِلَّا هر جا باید و أُمِّيَ إِلَهَيْنِ در سورهٔ مائده و مَا تَوْفِيقِي إِلَّا
بِاللهِ در سورهٔ هود و حُزْنِي إِلَى اللهِ و آبَائِي إِبْرَاهِيمَ هر دو در سورهٔ یوسف و رُسُلِي
إِنَّ اللهَ در سورهٔ مجادله و دُعَائِي إِلَّا در سورهٔ نوح و بس و عاصم بروایت حفص سه یا را
بفتح میخواند أَجْرِيَ إِلَّا هر جا باید و يَدِيَ إِلَيْكَ و أُمِّيَ إِلَهَيْنِ هر دو در سورهٔ
مائده و بس و سایر قراء بالسکان میخوانند در جمیع قرآن و اما یائی که بعد از او همزهٔ مضمومه است
ده موضع است که در آن خلاف است نافع إِنِّي أُعِيذُهَا و إِنِّي أُرِيدُ را بفتح میخواند
و در دو موضع از آنها خلاف نیست بِعَهْدِي أُوفِ در سورهٔ بقره و آتُونِي أُفْرِغْ در سورهٔ
کهف و باقی را همه قراء بالسکان میخوانند و اما یائی که بعد از او الف لام تعریف است در قرآن

در اسکان جمیع

شانزده
بسکون هشت موضع است
از آنجمله بحکم خلاف در ۱۴
اختلاف نیست

شانزده موضع است و سه موضع اصل سطر و است و نه موضع متفرق که در فتح یا خلاف نیست
و همه قراء بفتح خوانده اند اما سه موضع اصل سطر و نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ و حَسْبِيَ اللهُ
و شُرَكَائِيَ الَّذِينَ و اما نه موضع متفرق بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ در سورهٔ آل عمران وَبِيَ الْأَعْلَى
و مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و وَلِيِّيَ اللهُ هر سه در سورهٔ اعراف و مَسَّنِيَ الْكِبَرُ
در سورهٔ حجر و أَرُونِيَ الَّذِينَ در سورهٔ سبا و رَبِّيَ اللهُ و لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ
هر دو در سورهٔ مؤمن و نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ در سورهٔ تحریم اما شانزده موضع که
قراء را در آنها اختلاف است حمزه همه آنها را بالسکان میخواند کسائی با او موافق
در اسکان در قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ در سه موضع در سورهٔ ابراهیم و ابو عمرو
موافق است با او در اسکان در يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ در سورهٔ عنکبوت و زمر
و حفص موافق است با او در اسکان در عَهْدِي الظَّالِمِينَ در سورهٔ بقره و باقی
قراء همه را بفتح میخوانند مگر سوسی تنها در فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ بفتح و اثبات یا

اِنْ اَنَا

میخوانند در وصل و باسکان و اثبات یا میخوانند در وقف و سایر قراء این لفظ را بحذف
یا میخوانند و این یکی از یاهای مختلف فیه است که صاحب شاطبیه از محذوفات داشته است
و اما یائی که بعد از او همزه وصل است با لام تعریف هفت موضع است اِنِّیَ اصْطَفَیْتُكَ
وَاَخِیَ اشْدُدْ وَلِنَفْسِیَ اذْهَبْ وَفِی ذِكْرِیَ اذْهَبَا وَقَوْمِیَ اتَّخَذُوا
یَا لَیْتَنِیَ اتَّخَذْتُ وَمِنْ بَعْدِیَ اسْمُهُ اَحْمَدُ ابو عمرو در هر هفت موضع یا را
نصب میخواند و ابن کثیر یَا لَیْتَنِیَ اتَّخَذْتُ و قَوْمِیَ اتَّخَذُوا را باسکان و پنج موضع دیگر را
نصب میخواند نافع اِنِّیَ اصْطَفَیْتُكَ وَاَخِیَ اشْدُدْ وَلَیْتَنِیَ اتَّخَذْتُ را
باسکان و چهار موضع دیگر را نصب میخواند و بزی قَوْمِیَ اتَّخَذُوا را نصب و شش
موضع دیگر را باسکان میخواند و عاصم بروایت بکر مِنْ بَعْدِیَ اسْمُهُ را بنصب
و شش موضع دیگر را باسکان میخواند و سایر قراء هر هفت موضع را باسکان
میخوانند و اما یائی که بعد از او حروف دیگر باشد سوای همزه و الف و آن در قرآن

از جمله

سی موضع است بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ و وَجْهِیَ لِلَّذِی و مَمَاتِیَ لِلّٰهِ نافع از جمله
هفت یا را نصب میخواند بَیْتِیَ در سوره بقره و حج و وَجْهِیَ در آل عمران و وَجْهِیَ و مَمَاتِیَ
در سوره انعام و مَا لِیَ در سوره یس و وَلِیَ در سوره کافرون و ورش زیاده میکند چهار
یا را وَلْیُؤْمِنُوا بِی در سوره بقره و وَلِیَ فِیهَا در سوره طه و مَنْ مَعِیَ در سوره
شعرا و وَلِیَ فَاعْتَزِلُونَ در سوره دخان و ابن کثیر در پنج موضع نصب یا میخواند
مَحْیَایَ در سوره انعام و مِنْ وَرَائِیَ در سوره مریم و مَا لِیَ در سوره نمل و یس و اَیْنَ
شُرَكَائِیَ در سوره فصلت و بزی را در وَلِیَ دِینِ دو وجه است نصب و اسکان و ابو عمرو
دو یا را نصب میخواند مَحْیَایَ در سوره انعام و مَا لِیَ در سوره یس و ابن عامر شش یا را
نصب میخواند وَجْهِیَ در دو موضع در سوره انعام و آل عمران و مَحْیَایَ و صِرَاطِی
مُسْتَقِیمًا در سوره انعام و اِنَّ اَرْضِی در سوره عنکبوت و مَا لِیَ در سوره یس
و هشام زیاده میکند بَیْتِیَ هر جا که باشد و مَا لِیَ در سوره نمل و وَلِیَ در سوره کافرون

وحفص بفتح یا میخوانند وَجْهِيَ و مَعِيَ هرجا که باید و مَحْيَايَ در سوره انعام و لِيَ

در سوره ابراهیم و طه و نمل و یس و در دو موضع صاد و در کافرون و درین هفت موضع فقط

کسائی و بکر در سه موضع بفتح یا میخوانند مَحْيَايَ در سوره انعام و مَا لِيَ در سوره نمل و یس

حمزه یک یا را بفتح میخواند در سوره انعام و لی سایر قراء باقی یاآت را در همه

موضع بسکون میخوانند

در بیان یاآت محذوفه در رسم الخط قرآن

بدانکه یائی که در رسم الخط مصحف محذوف است و قراء را دران اختلاف است

شصت و یک موضع است از انجمله ورش چهل و هفت یا را در حال وصل ثابت میدارد

و در حال وقف محذوف و قالون بیست یا را ثابت میدارد در وصل و وقف مگر

در دو موضع که التَّلَاقِ و التَّنَادِ باشد او را دو وجه است حذف و اثبات

و ابن کثیر بیست و یک یا را ثابت میدارد در وقف و وصل بزی و قنبل را

در شش موضع خلاف است در وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ در سوره ابراهیم و يَدْعُ الدَّاعِ

در سوره قمر

در سوره قمر و اَكْرَمَنِ و اَهَانَنِ در سوره فجر درین چهار موضع بزی ثابت میدارد

یا را در حالت وصل و وقف و قنبل حذف میکند در هر دو حال و در يَتَّقِ

در سوره یوسف بزی حذف میکند در هر دو حال و قنبل ثابت میدارد و در بِالْوَادِ

در سوره فجر بزی در هر دو حال ثابت میدارد و قنبل در وصل ثابت میدارد و در

وقف حذف میکند و ابو عمرو ثابت میدارد در وصل در سی و چهار موضع مگر

اَكْرَمَنِ و اَهَانَنِ او را دو وجه است حذف و اثبات و حذف اولی است

که ثابت میدارد در وصل و یا را يَوْمَ يَأْتِ در سوره هود و فَمَا آتَانِ

نَبْغِ در سوره کهف و حمزه در وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ در سوره ابراهیم ثابت میدارد

در حال وصل و حذف میکند در حال وقف و در اَتُمِدُّونَنِ در سوره نمل در هر

دو حال ثابت میدارد و هشام را در ثُمَّ كِيدُونِ در سوره اعراف در هر دو حال

دو وجه است حذف و اثبات و ابن ذکوان را در فَلَا تَسْئَلْنِ در سوره کهف

در هر دو حال دو وجه است حذف و اثبات و اما عاصم جمیع یاآت که گفته شد در
هر دو حال حذف میکند مگر در دو موضع باختلاف رواة و یکی فما آتانی الله
در سوره نمل بروایت حفص در وصل ثابت میدارد و بفتح میخواند و در وقف ثابت
و ساکن دارد و بروایت بکر در هر دو حال حذف میکند و یکی یا عباد لا
خوف در سوره زخرف بروایت بکر در وصل ثابت میدارد و بفتح میخواند
و در وقف ساکن ثابت و بروایت حفص در هر دو حال حذف میکند و باقی
قراء در همه موضع حذف میکنند

در بیان ضمیر جمع

بدانکه حمزه لفظ
علیهم و الیهم لدیهم را در جمیع قران بضم ها میخواند در وقف و وصل و ابن کثیر
میم جمع را مضموم میخواند و وصل میکند بواو و در وقتی که بعد از میم متحرکی باشد خواه
آن متحرک همزه قطع باشد خواه حرف دیگر مثل علیهم ءانذرتهم
ام لم تنذرهم لا یؤمنون و ورش با ابن کثیر موافق است بشرطی که متحرک
بعد از میم

بعد از میم همزه قطع باشد مثل علیهم ءانذرتهم ام لم و حمزه و کسائی
میم و هاء هر دو را مضموم میخوانند در حال وصل بشرطی که پیش از هاء کسره باشد یا یاء ساکنه
و بعد از میم همزه وصل باشد مثل بهم الاسباب و علیهم الذلة و یریهم
الله اما در حال وقف میم ساکن باشد و ها مکسور باتفاق جمیع قراء مگر حمزه را در لفظ
علیهم و الیهم و لدیهم چنانکه گفته شد و ابو عمرو بکسر هاء و میم هر دو میخواند
در مثل بهم الاسباب و علیهم الذلة و یریهم الله و سایر قراء
بکسر هاء و ضم میم میخوانند در حال وصل و در حال وقف میم ساکن خواهد بود

در ذکر استعاذه

بدانکه استعاذه قبل از تلاوت سنت
موکد است و بعضی واجب دانسته اند و نسبت داده اند بآیه کریمه فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم که در سوره نحل نازل شده
و کیفیت استعاذه بالفاظ مختلفه وارد شده از جمله یک قسم آن در اینجا نوشته

اول أعوذ بالله من الشيطان الرجيم که بنابر مواضع کتاب که امر باین لفظ شده

ونظر بروایات متواتره که وارد شده بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

پیش از قرائت استعاذه بدین لفظ تعوذ مینمودند پس بنابر مذهب اصح صحیح الفاظ استعاذه

این لفظ است اما هفت لفظ دیگر که وارد شده اول أعوذ بالله السميع

العليم من الشيطان الرجيم وتجویز این لفظ در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله وسلامه علیه

مقرر آمده دویم أعوذ بالله العظيم من الشيطان الرجيم سیم أعوذ

بالله الصمد المعين من الشيطان اللعين چهارم أعوذ بالله العلي

العظيم وبوجهه الكريم وسلطانه القديم من الشيطان الرجيم

پنجم أعوذ بالله العظيم من الشيطان الرجيم ان الله هو السميع العليم

ششم أعوذ بالله من الشيطان الرجيم واستفتح الله وهو خير

الفاتحين هفتم أستعيذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم

[Margin:] ... ابن مسعود ... که ... حضرت رسول ... تعلیم ... جبرئیل از قلم ولوح محفوظ ... روایت کرده که رسول خدا ... استعاذه ... از قرائت ...

واما در جهر

واما در جهر و اخفات گفتن بعضی از قرّاء اخفات گفته اند از جمله نافع که هنگام شروع در

قرائت در همه وقت استعاذه را آهسته گفتی وحمزه در اول فاتحه بلند گفتی ودر باقی

قرآن آهسته گفتی والکسائی برعکس که در اول فاتحه آهسته گفتی ودر باقی قرآن بلند

گفتی واصح آنست که هرگاه در حضور قاری مستمعی باشد بلند باید گفت والا آهسته باید گفت

ودر نماز البته آهسته باید گفت واستعاذه را قبل از شروع در تلاوت باید گفت خواه اول

سوره یا اول جزو یا اواسط سوره باشد ووصل استعاذه بما بعد وقطع آن از ما بعد او

جایز است خواه بعد از آن بسمله باشد خواه آیه دیگر

در ذکر بسمله

بدانکه بسم الله الرحمن الرحيم گفتن موافق طریقه اهل بیت در اول هر سوره از سور

قرآن لازم ومتحتم است بلکه جزو سوره است مگر سوره توبه که در آن باتفاق جمیع قرّاء بدون

خلاف بسمله نباید گفت زیرا که بسمله برای امان است ودر سوره توبه امان نیست

پس هرگاه اول قرائت ابتدای سوره باشد همه قرّاء بسمله گفته وترک نکرده اند اما اگر

از یک سوره بیشتر تلاوت کنند قالون و ابن کثیر و عاصم و کسائی در میان دو سوره بسمله گفته‌اند
مگر سوره انفال و توبه و سایر قراء در میان دو سوره بسمله نگفته‌اند حمزه وصل میکرده آخر
سوره را با اول سوره دیگر و ورش و ابو عمرو و ابن عامر مخیرند در وصل کردن سوره
دیگر و در سکت میان سورتین بدون قطع و سکت را اولی دانسته‌اند و اگر از اول
قرائت ابتدا آیتی کند که اول سوره نباشد قاری مخیر است در گفتن بسمله و ترک آن
بمذهب جمیع قراء لیکن در این باب تفصیلی نوشته‌اند اینست که آیتی که شروع در آن
میشود با نام حق سبحانه و تعالی است مثل شروع در اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یا مضمر
شود مثل شروع در هُوَ الَّذِی خَلَقَ و یا نام شیطان لعین است مثل شروع در الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمْ
یا مضمر شود مثل شروع در اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ اگر اول است که نام حضرت باری جل شانه باشد
بسمله گفتن اولی و احسن است و اگر ثانی است که نام شیطان پلید باشد ترک بسمله
پسندیده و مستحسن است و اگر هیچ یک از این دو مرحله نباشد قاری مخیر است میان گفتن

و نگفتن

و نگفتن بسمله بشرط که استعاذه را ترک ننماید و هرگاه اول قرائت از اجزای سوره توبه
باشد نیز ترک بسمله اولی است و در مذهب آنکسانی که در میان دو سوره ترک بسمله
کرده‌اند در چهار موضع بسمله گفته‌اند در میان سوره مدثر و قیامه و میان سوره انفطار
و مطففین و میان سوره والفجر و البلد و میان سوره والعصر و الهمزه و [illegible] در این باب
نصی نیست بلکه مستحب دانسته‌اند و اما آنکسانی که در میان دو سوره بسمله میگویند مخیرند در
سه وجه اول آنکه بر آخر سوره وقف کنند و بر بسمله نیز وقف کنند و ابتدا با اول سوره
دیگر کنند دوم آنکه آخر سوره را به بسم الله و بسم الله را با اول سوره دیگر وصل کنند
سیم آنکه بر آخر سوره وقف کنند و بسمله را با اول سوره دیگر وصل کنند اما هرگاه آخر
سوره را به بسمله وصل کنند و بر بسمله وقف کند و ابتدا با اول سوره دیگر نماید در مذهب
هیچ یک از قراء جایز نیست مگر آنکه بعد از سوره و قبل از بسمله استعاذه گوید در این صورت
جایز است

در بیان رسم الخط قرآن چون جمعی از قراء سیما عاصم علیه الرحمه

و این وجه اولی است سیما در ده سوره
پنج الحمد که فاتحه و انعام و کهف
و سبا و ملائکه باشند ششم
انبیا هفتم الرحمن هشتم سوره قمر
که اقتربت الساعة باشد نهم الحاقه
دهم القارعة که وصل بسم الله باین ده ...

در وقف تابع رسم الخط مصاحف‌اند لهذا اظهار رسم الخط لازم افتاد بدانکه مقصود از رسم الخط
آنست که اصحاب رسول صلعم وضع نموده و چندین مصحف نوشته باقالیم فرستادند تا از ان
نسخ استکتاب کنند و اصل در قواعد خط آن باشد که آنچه دو کلمه باشد جدا جدا نوشته
خواه اسم باشد یا فعل یا حرف مگر لام تعریف یا آنکه خود بنفسه معنی علاحده دارد و بجهة
کثرت دور بمنزله جزء کلمه شده متصل نوشته میشود و الا آنچه دو کلمه موصول نوشته
شود بجهة سهولت خواهد بود اما بیان مقطوع و ان منحصرست در بست لفظ أَنْ مَّا
و إِنَّمَا و إِنْ مَّا و أَيْنَ مَا و أَنْ لَّمْ و إِنْ لَّمْ و أَنْ لَّن و أَنْ لَّا و أَم مَّن و عَن مَّن
و عَن مَّا و مِن مَّا و فِي مَا و كُلَّ مَا و بِئْسَ مَا و حَيْثُ مَا و كَي لَا و يَوْمَ هُم
و مَالِ و لِ اما أَنَّ مَا بفتح همزه و تشدید نون در سه موضع مقطوع است اول
و أَنَّ مَا تُوعَدُونَ در سوره حج و مریم و أَنَّ مَا تُوعَدُونَ سیم و لَوْ أَنَّ
مَا فِي الْأَرْضِ هر دو در سوره لقمان و در سایر قران موصول است مگر أَنَّمَا غَنِمْتُم

در سوره انفال

در سوره انفال خلافست در بعضی مصحف مقطوع نوشته شده و در بعضی موصول اکثر
صحیح معمول است و اما إِنَّ مَا بکسر همزه و تشدید نون در یک موضع مقطوع است که
إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ در سوره انعام باشد و در سایر قران موصول است مگر
إِنَّ مَا عِنْدَ اللهِ در سوره نحل خلافست و هر دو وجه صحیح و معمول است و اما إِنْ مَّا
بکسر همزه و سکون نون در یک موضع مقطوع است وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ در سوره رعد و در سایر قران موصول است
و اما أَيْنَ مَا در همه جا مقطوع است مگر فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ در سوره بقره
و أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ در سوره نحل که موصول است و در أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ
الْمَوْتُ در سوره نسا و أَيْنَمَا تَعْبُدُونَ در سوره احزاب خلافست و هر دو صحیح است
اما در أَيْنَ مَا تَكُونُوا در سوره بقره و أَيْنَ مَا ثُقِفُوا در سوره آل عمران و أَيْنَ مَا
كُنْتُمْ تَدْعُونَ در سوره اعراف و أَيْنَ مَا كُنْتُ در سوره مریم و أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
تُشْرِكُونَ در سوره مومن و أَيْنَ مَا كُنْتُمْ در سوره حدید و أَيْنَ مَا كَانُوا در سوره

مجادله و در بعض موضع اختلاف است اکثر وجه مقطوع بودن اینهاست اما اَنْ لَمْ
بفتح همزه مقطوع است در همه قران اما اِنْ لَمْ بکسر همزه نیز مقطوع است در همه قران مگر در
فَاِلَّمْ یَسْتَجِیبُوا در سوره هود که موصول است لهذا این نون نوشته نمیشود اما اَنْ لَنْ
بفتح همزه مقطوع است در همه قران مگر در دو موضع اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا در سوره
کهف و اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ در سوره قیمه بلا خلاف موصول است و اَلَّنْ تُحْصُوهُ
در سوره مزمل خلاف است و هر دو وجه صحیح است اما اَنْ لَا بفتح همزه مقطوع است در ده
موضع اَنْ لَا اَقُولَ عَلَى اللهِ و اَنْ لَا یَقُولُوا عَلَى اللهِ هر دو در سوره اعراف و
اَنْ لَا مَلْجَاَ مِنَ اللهِ در سوره توبه و اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ و اَنْ لَا تَعْبُدُوا
اِلَّا اللهَ هر دو در سوره هود و اَنْ لَا تُشْرِكْ بِی شَیْئًا در سوره حج و اَنْ لَا تَعْبُدُوا
الشَّیْطَانَ در سوره یس و اَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللهِ در سوره دخان و اَنْ لَا
یُشْرِكْنَ بِاللهِ در سوره ممتحنه و اَنْ لَا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ در سوره نون و لی

دو موضع

در دو موضع بلا خلاف مقطوع است یکی اَنْ لَا اَقُولَ عَلَى اللهِ در سوره اعراف
و یکی اَنْ لَا تُشْرِكْ بِی شَیْئًا در سوره حج و در هشت موضع دیگر خلاف است و هر دو وجه
صحیح و معمول است یعنی عاصم در همه اینها میتواند بر اَنْ وقف کند و میتواند که بر لَا
وقف کند اما اَمْ مَنْ در چهار موضع مقطوع است اول اَمْ مَنْ یَكُونُ در سوره نسا
دویم اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیَانَهُ در سوره توبه سیم اَمْ مَنْ خَلَقْنَا در سوره صافات
چهارم اَمْ مَنْ یَاْتِی آمِنًا در سوره حم سجده و در سایر قران همه جا موصول است اما
عَنْ مَنْ در دو موضع مقطوع است اول عَنْ مَنْ یَشَاءُ در سوره نور دویم عَنْ مَنْ
تَوَلَّى در سوره نجم و در سایر قران موصول است اما عَنْ مَا در یک موضع مقطوع است
عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ در سوره اعراف و در سایر مواضع موصول است اما مِنْ مَا
در دو موضع مقطوع است اول فَمِنْ مَا مَلَكَتْ در سوره نسا دویم مِنْ مَا مَلَكَتْ
در سوره روم و در مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ در سوره منافقین خلاف است و هر دو وجه صحیح است

ودر سایر مواضع موصول است اما فی ما مقطوع است در یازده موضع اول فی ما ههنا
آمنین در سوره شعرا بلا خلاف مقطوع است و در ده موضع دیگر خلاف کرده اند اما
اصح قطع است دوم فی ما آتیکم در سوره مائده سیم فی ما اوحی الی چهارم فی ما
آتیکم هر دو در سوره انعام پنجم فی ما اشتهت انفسهم در سوره انبیا ششم فی ما
افضتم در سوره نور هفتم فی ما رزقناکم در سوره روم هشتم فی ما هم فیه یختلفون
نهم فی ما کانوا هر دو در سوره زمر دهم فی ما لا تعلمون در سوره واقعه یازدهم
فی ما فعلن فی انفسهن من المعروف در سوره بقره و در سایر مواضع موصول است
اما کل ما مقطوع است در شش موضع اول من کل ما سألتموه در سوره ابراهیم
بلا خلاف مقطوع است دوم کل ما ردوا در سوره نسا خلاف است و هر دو وجه صحیح است
سیم کل ما دخلت امة در سوره اعراف چهارم کل ما جاء امة در سوره
مؤمنین پنجم کل ما القی فیها در سوره ملک ششم کل ما خبت در سوره بنی

اسرائیل

اسرائیل و در این چهار موضع اخیر نیز خلاف است ولکن اصح وصل است اما بئس ما مقطوع است
در پنج موضع چهار موضع در سوره مائده بی خلاف است اول لبئس ما کانوا یعملون
دوم لبئس ما کانوا یصنعون سیم لبئس ما کانوا یفعلون چهارم
لبئس ما قدمت پنجم قل بئس ما یأمرکم در سوره بقره خلاف است و اصح قطع است
اما حیث ما مقطوع است هر جا که باشد اما کی لا در همه جا مقطوع است مگر در چهار
موضع که موصول است اول لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم در سوره آل عمران دوم
لکیلا یعلم من بعد علم شیئا در سوره حج سیم لکیلا یکون علیک حرج
در سوره احزاب در موضع ثانی چهارم لکیلا تأسوا علی ما فاتکم در سوره حدید
اما یوم هم مقطوع است در دو موضع اول یوم هم بارزون در سوره مؤمن دوم
یوم هم علی النار در سوره والذاریات و در سایر مواضع موصول است اما مال
که لام جاره است مقطوع است در چهار موضع اول فمال هؤلاء القوم در سوره نسا

دویم مال هذا الکتاب در سوره کهف سیم مال هذا الرسول در سوره فرقان چهارم
فمال الذین کفروا قبلک مهطعین در سوره معارج که جدا نوشته شده اما الِ
و این لفظ یک موضع است در سوره صافات مقطوع نوشته میشود الِ یاسین اما در قرائت
عاصم و اکثر که الیاسین بکسر همزه میخوانند یک کلمه است پس بر الِ وقف نمیکنند بلکه
بر آخر کلمه وقف میکنند و اما تاء تانیث که هنگام وقف بدل بها میشود چنانکه در بیان وقف نوشته
شد هر کلمه که بتاء کشیده نوشته شده عاصم و موافقین او بتا وقف میکنند و هر کلمه که
بتاء مدور نوشته شده بها وقف میکنند اما آنچه در رسم الخط مصحف اصحاب رسول موضع
بتاء کشیده مکتوب آمده مع الظاهر برین نهج است نعمت در یازده موضع بتاء کشیده مکتوب است
اول واذکروا نعمت الله علیکم وما انزل در سوره بقره دویم واذکروا نعمت
الله علیکم اذ کنتم در سوره آل عمران سیم اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم
در سوره مائده چهارم بدلوا نعمت الله پنجم وان تعدوا نعمت الله هر دو در سوره

در این الفاظ عاصم بر لام جاره
وقف میکنند نه بر ما بخلاف ابو عمرو
و کسائی که بر ما وقف میکنند

ابراهیم

ابراهیم ششم وبنعمت الله هم یکفرون هفتم یعرفون نعمت الله هشتم
واشکروا نعمت الله هر سه در سوره نحل نهم فی البحر بنعمت الله لیریکم
من آیاته در سوره لقمان دهم نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله در سوره
فاطر یازدهم فما انت بنعمت ربک در سوره طور رحمت در هفت موضع
بتاء کشیده مکتوب است اول اولئک یرجون رحمت الله در سوره بقره دویم ان
رحمت الله قریب در سوره اعراف سیم رحمت الله وبرکاته علیکم
در سوره هود چهارم ذکر رحمت ربک در سوره مریم پنجم الی آثار رحمت الله
در سوره روم ششم اهم یقسمون رحمت ربک هفتم ورحمت ربک
خیر هر دو در سوره زخرف سنت در پنج موضع بتاء کشیده مکتوب است
اول وقد مضت سنت الاولین در سوره انفال دویم الا سنت الاولین
سیم فلن تجد لسنت الله تبدیلا چهارم ولن تجد لسنت الله تحویلا

در سه در سورهٔ فاطر نیز وَسُنَّتَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ در سورهٔ غافر و در سُنَّتَ
اللهِ الَّتِي در سورهٔ فتح خلاف است و صحیح تا مدور است جَنَّتُ در یکموضع تا کشیده
مکتوب است وَجَنَّتُ نَعِيمٍ در سورهٔ واقعه شَجَرَتَ نیز در یکموضع اِنَّ شَجَرَتَ
الزَّقُّومِ در سورهٔ دخان ثَمَرَتٍ در یکموضع است در سورهٔ فصلت که حم سجده است تا کشیده
مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَتٍ ولی درمیان روات عاصم اختلاف است حفص مِنْ ثَمَرَاتٍ
بصیغهٔ جمع خوانده بالف و تاء کشیده نوشته میشود و بکر مِنْ ثَمَرَةٍ بصیغهٔ مفرد خوانده
بحذف الف و تاء مدور نوشته میشود و عاصم بتا وقف میکند مَعْصِيَتُ در دو
موضع تاء کشیده مکتوب است اول وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَاِذَا جَاؤُكَ
دویم وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا هردو در سورهٔ مجادله لَعْنَتَ
در دو موضع تاء کشیده مکتوب است اول فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ
در سورهٔ آل عمران دویم وَالْخَامِسَةُ اَنَّ لَعْنَتَ اللهِ در سورهٔ نور فِطْرَتَ

در یکموضع

در یکموضع تا کشیده مکتوب است فِطْرَتَ اللهِ در سورهٔ روم كَلِمَتُ در پنج موضع
تا کشیده مکتوب است اول وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ در سورهٔ انعام دویم وَتَمَّتْ كَلِمَتُ
رَبِّكَ الْحُسْنَى در سورهٔ اعراف سیم كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ
چهارم وَاِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ هردو در سورهٔ یونس پنجم وَحَقَّتْ
كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا در سورهٔ مؤمن که غافر نیز گویند اما موضع که در سورهٔ
انعام و اعراف است بلا خلاف است و در سه موضع سورهٔ مؤمن و یونس خلاف کرده اند
و هردو وجه صحیح است آيَتُ در دو موضع تا کشیده مکتوب است اول آيَاتٌ
لِلسَّائِلِينَ در سورهٔ یوسف بلا خلاف دویم آيَتٌ مِنْ رَبِّهِ در سورهٔ عنکبوت با خلاف
و هردو وجه صحیح است اِمْرَأَتُ هرجا که مضاف بزوج باشد تا کشیده
مکتوب است و این در هفت موضع است اول وَقَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ در سورهٔ
آل عمران دویم امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ سیم امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ هردو در سورهٔ

یوسف چهارم وقالت امرات فرعون در سوره قصص پنجم وامرات نوح ششم

وامرات لوط هفتم وامرات فرعون هر سه در سوره تحریم قرت در یکموضع

تا کشیده مکتوبست قرت عین لی در سوره قصص ابنت نیز در یکموضع

مریم ابنت عمران در سوره تحریم ابنت در هر جا که باید تا کشیده مکتوبست

بقیت در یکموضع بقیت الله خیر لکم در سوره هود غیابت

در دو موضع اول غیابت الجب یلتقطه دویم في غیابت الجب واوحینا

هر دو در سوره یوسف بینت در یکموضع فهم علی بینت من ربه

در سوره فاطر غرفات در یکموضع في الغرفات امنون در سوره سبا

جمالت در یکموضع جمالت صفر در سوره والمرسلات اللات در یکموضع

افرایتم اللات والعزی در سوره والنجم لات در یکموضع ولات حین

مناص در سوره ص هیهات در لفظ هیهات هیهات لما

توعدون

توعدون در سوره مؤمنون مرضات در سه موضع اول نفسه ابتغاء

مرضات الله دویم واموالهم ابتغاء مرضات الله هر دو در سوره بقره سیم

تبتغي مرضات ازواجك در سوره تحریم ذات در هر جا باید تا کشیده

مکتوبست انا در رسم الخط بالف مکتوبست لکن در حال وصل همه قراء بی الف

میخوانند اما در حال وقف عاصم و موافقین او بالف وقف میکنند و همچنین لکنا زیرا که در اصل

لکن انا بوده است الف را حذف کرده و نون را ادغام نموده اند پس در حال وصل همه قراء بی

الف میخوانند سوای ابن عامر و در حال وقف بالف وقف میکنند و از جمله کلماتی چند است

که در رسم الخط بواو و همزه مکتوبند در مواضع مخصوص و در سایر مواضع بالف و همزه بدون واو

مکتوبند از قبیل الملؤا در چهار موضع بواو و همزه مکتوبست اول فقال

الملؤا الذین کفروا در سوره مؤمن دویم یا ایها الملؤا انی سیم یا ایها الملؤا افتوني

چهارم یا ایها الملؤا ایکم هر سه در سوره نمل نشؤا در یکموضع بواو و همزه مکتوبست

هو الله در سوره کهف

ایه در سه موضع اول ایه المؤمنون در سوره نور دویم یا ایه الساحر در زخرف سیم ایه الثقلان در سوره رحمن

فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَؤُا در سوره هود   أَنْبَؤُا نیز در یکموضع فِي أَنْبَوءِ مَا كَانُوا

در سوره انعام   شُرَكَؤُا در دو موضع اول شُرَكَؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ در سوره انعام

دویم أَمْ لَهُمْ شُرَكَؤُا در سوره شوری   شُفَعَؤُا در دو موضع اول شُفَعَؤُا

مَا كَانُوا در سوره روم دویم شُفَعَؤُا مَا كَانُوا در سوره شعرا   الضُّعَفَؤُا

در دو موضع اول الضُّعَفَؤُا در سوره ابراهیم دویم فَيَقُولُ الضُّعَفَؤُا در سوره مومن

عُلَمَؤُا در دو موضع اول عُلَمَؤُا بَنِي إِسْرَائِيلَ در سوره شعرا دویم مِنْ عِبَادِهِ

الْعُلَمَؤُا در سوره فاطر   بَلَؤُا در دو موضع اول لَهُوَ الْبَلَؤُا در سوره صافات دویم

بَلَؤٌا مُبِينٌ در سوره دخان   دُعَؤُا در یکموضع وَمَا دُعَؤُا الْكَافِرِينَ در سوره

مومن   بُرَءَؤُا در یکموضع انا بُرَءَؤُا مِنْكُمْ در سوره ممتحنه دیگر بعضی افعالند که

که در بعضی موضع بواو والف مکتوبند از قبیل   يَتَفَيَّؤُا در سوره نحل   أَتَوَكَّؤُا

در سوره طه   تَظْمَؤُا نیز در سوره طه   يَدْرَؤُا در سوره نور   يَعْبَؤُا

در سوره فرقان

در سوره فرقان   يُنَشَّؤُا در سوره زخرف   يَبْدَؤُا هر جا باید

يُنَبَّؤُا هر جا باید   جَزَؤُا در چهار موضع بواو والف مکتوبست بلا خلاف

اول إِنَّمَا جَزَؤُا دویم وَذَلِكَ جَزَؤُا الظَّالِمِينَ هر دو در سوره مائده سیم وَجَزَؤُا

السَّيِّئَةِ در سوره شوری چهارم وَذَلِكَ جَزَؤُا الظَّالِمِينَ در سوره حشر و در دو موضع

خلافست در بعضی مصاحف بواو والف نوشته میشود و در بعضی مصاحف بالف تنها بدون واو

[illegible] اول جَزَؤُا الْحُسْنَى سوره کهف دویم وَذَلِكَ جَزَؤُا مَنْ تَزَكَّى در سوره طه

يَدْعُوا وتَدْعُوا وادْعُوا ويَرْجُوا ويَتْلُوا وتَبْلُوا وسَأَتْلُوا واَشْكُوا

ولِيَرْبُوا ولِيَعْفُوا هر جا که باید جمیعا بواو والف مکتوبند با آنکه صیغه مفرده‌اند سوای

أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ در سوره نسا که بی الف مکتوبست   جَاءُو وبَاءُو وفَاءُو

وشَاءُو با آنکه صیغه جمعند بدون الف مکتوبند   سَعَوْ در سوره سبا وعَتَوْ

در سوره فرقان و تَبَوَّءُو الدَّارَ در سوره حشر بی الف مکتوبند   أُولُوا هر جا باید

سوای سوره برائه که نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا با الف مکتوبست بی واو صح

ذو هرجا بیاید الف مکتوب است مگر در شش موضع که بی الف بواو والف مکتوب است
اول لذو علم در سوره یوسف دویم ذو العرش در سوره مومن سیم لذو مغفرة
چهارم وذو عقاب الیم در سوره حم سجده پنجم والله ذو الفضل العظیم در سوره حدید
ششم ذو العرش المجید در سوره بروج

یبنؤم در یک موضع در سوره طه بواو مکتوب است

صلوة وزکوة وحیوة ومشکوة وغدوة هرجا که واقع شوند بواو
مکتوبند مگر آنکه مضاف بضمیر شوند که در آنوقت بالف مکتوب خواهد بود مثل صلاتهم
وبصلاتک وصلاتی وحیاتنا وحیاتکم وحیاتی ومثال اینها وهرگاه مضاف
بضمیر نباشند بواو مکتوب میشوند مثل صلوة الفجر وصلوة العشاء ومثال اینها ودیگر
کلمات چند هستند که بواو نوشته میشوند اما بی واو خوانده میشوند مثل اولئک واولوا و
اولی واولات که بعد از لام واو نوشته میشود وهمچنین کلمات چند هستند که در رسم الخط
بیک واو نوشته میشوند وبدو واو خوانده میشوند مثل داود ویلوون ووری والغاوون

ویستوون

ویستوون ولیسوؤا وهمچنین کلمات چند هستند که در رسم الخط در تحت همزه یاء زائده
نوشته میشود در مواضع مخصوص مثل من نبائ المرسلین در سوره انعام ومن تلقائ
نفسی در سوره یونس وایتائ ذی القربی در سوره نحل ومن انائ اللیل در سوره
طه ومن ورائ حجاب در سوره شوری ودر

أئنکم در چهار موضع مرکز یا
نوشته میشود اول أئنکم لتشهدون در سوره انعام دویم أئنکم لتاتون در سوره نمل
سیم أئنکم لتاتون الرجال در سوره عنکبوت چهارم أئنکم لتکفرون در سوره حم سجده
ودر غیر این مواضع همه جا بی یا مکتوب است ودر

أئنا در دو موضع مرکز یا مکتوب است
اول أئنا لمخرجون در سوره نمل دویم أئنا لتارکوا در سوره صافات ودر
أئذا در یک موضع در سوره واقعه ودر

أفائن مات در سوره آل عمران بلاخلاف
مرکز یا مینویسند اما در أفائن مت در سوره انبیا خلافی که دارند ودر
أئن در سوره شعرا بلاخلاف مرکز یا مینویسند اما در أئن ذکرتم در سوره یس وأئفکا در

صافات حذف کرده اند و جز این موضع که نوشته شد در همه مواضع بی یا نوشته میشود

و از جمله رسم الخط سه کلمه است که همزه منفصل بدون واو و الف نوشته اند اول مِلْءُ

الْأَرْضِ در سوره آل عمران دوم فِيهَا دِفْءٌ در سوره نحل سیم يُخْرِجُ الْخَبْءَ در سوره

نمل و کلمه إِيلَافِهِمْ در سوره قریش در رسم الخط بدو یا نوشته میشود و در خواندن بیک یا

میخوانند

در بیان کلمات ذوات الواو و ذوات الیاء یعنی الفی که منقلب

از واو یا از یا باشد بدانکه اسماء ذوات الواو و ذوات الیاء را از تثنیه آن توان

دانست مثل صَفَوَانِ عَصَوَانِ و أَبَوَانِ و هُدَيَانِ و يَدَيَانِ که ذوات الیاء اند

که ذوات الواو اند

و افعال آنها را باخبار از متکلم توان دانست مثل دَعَوْتُ و دَجَوْتُ و دَنَوْتُ

که ذوات الواو اند و رَمَيْتُ و قَضَيْتُ که ذوات الیاء اند اما کلمات ذوات الواو بر دو نوع اند

اول آنکه بالف مینویسند مثل دَعَا و عَفَا و تَلَا و عَلَا دوم آنکه بیا می نویسند و آن

در نه کلمه است ضُحَى و ضُحَاهَا و الْقُوَى و دَحَاهَا و تَلَاهَا و طَحَاهَا و سَجَى و زَكَى

و دنی

و دنی و کلمات ذوات الیاء نیز بر دو نوع اند اول آنکه بالف مینویسند و این در هفت موضع

واقع شده اول وَمَنْ عَصَانِي در سوره ابراهیم دوم إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي

در سوره بنی اسرائیل سیم مَنْ تَوَلَّاهُ در سوره حج چهارم أَقْصَا الْمَدِينَةِ در سوره قصص پنجم

أَقْصَا الْمَدِينَةِ در سوره یس ششم سِيمَاهُمْ در سوره فتح هفتم طَغَا در سوره والنازعات

دوم آنکه بیا می نویسند مثل رَمَى و أَتَى و اسْتَعْلَى و امثال آنها و لفظ فَأَنَّى و رَأَى

هرجا باشد بیا مکتوب است و دیگر کلمات چند هستند که لام الفعل آنها بجهة التقاء ساکنین

حذف شده مثل يَدْعُ الْإِنْسَانُ در سوره بنی اسرائیل و يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ نیز در سوره شوری

و يَدْعُ الدَّاعِ در سوره قمر و سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ در سوره علق که لام الفعل آنها که واو و یا بود

و نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ در سوره یونس و امثال آنها

محذوف داشته اند و در رسم الخط بی واو و یا مینویسند و بی واو هم وقف میکنند یعنی عاصم و دیگر قراء

و چنانکه در مقاله آیات محذوف ذکر آنها شده بدانکه چون اکثر کتاب مصاحف

درین زمان از رسم الخط بی اطلاع اند بعضی از آنها از روی نسخ کتابت میکنند و بعضی از حفظ

سوا در عربیت هست وخود ایشان دخل وتصرف در کلمات میکنند مثلا جاءو وباءو وشاءو وامثال
انها که صیغه جمعند بقاعده عربیت باید بعد از واو الف نویسند ودر رسم الخط بی الف مکتوبست
وهمچنین یعفوا ویرجوا ویبدؤا وامثال انها صیغه مفردند وبقاعده باید بی الف نوشته شود
ودر رسم الخط با الف نوشته شده پس در هنگام مقابله با مصاحف صحیح خلاف تصرفات کتاب ظاهر
میشود که در صیغ جمع الف نوشته اند ودر صیغه مفرد نوشته اند بعکس رسم الخط لهذا قاریان مصاحف
را حک واصلاح میگذارند وقران را ملحوک ومعیوب نموده از مالیت بیرون می برند وحال
انکه اینگونه حک واصلاح ضرورت ندارد وهمچنین کلمات ضعفؤا وشرکؤا وامثال انها
که در بعضی مواضع بواو مرسومند کتاب بمتابعت سایر مواضع که بالف مرسومند انهارا نیز
بالف مینویسند قاریان هنگام مقابله در نهایت اهتمام حک واصلاح ان می پردازند
وحال انکه اینگونه حک واصلاح بیفایده وبیحاصلست وبجز معیوب ساختن مصاحف ثمره دیگر
ندارد زیرا که رسم الخط دخلی بقرائت وتلاوت ندارد وضرری بمعنی کلام نمیرساند مگر انکه

چون عاصم

چون عاصم علیه الرحمه وجمعی از قراء در وقف تابع رسم الخط میباشند اگر در تاء تانیث خلاف
رسم الخط نوشته شده باشد مثلا نعمت ورحمت وامثال انهارا در مواضع مخصوص چنانکه نوشته
شده باید بتاء کشیده نوشته شود یا صلوة وزکوة راکه باید بتاء مدور نوشته شود بعکس انها
نوشته باشند یا انکه کلمات مقطوع را موصول وموصول را مقطوع نویسند رعایت نمانده بدعت
والا اینگونه اختلافات در رسم الخط مصاحف غلط شرعی نیست وضرری بمعنی کلام وقرائت
قاری نخواهد داشت

در فرش وفرش در لغت بمعنی گستردن وپهن کردن است

چون الفاظی که روات در انها اختلاف کرده اند بسوره بسوره گسترده ومنتشر میشود لهذا
باصطلاح قراء فرش گویند بدانکه چون مصاحف در اکثر بلاد بقرائت عاصم علیه الرحمه خوانده
ونوشته میشود واکثر مردم بروایت حفص واندکی قلیل بروایت ابوبکر میخوانند لهذا نوشتن اختلافات
در روایت عاصم لازم افتاد نه تحریر اختلافات عاصم وسایر قراء اگرچه در اصول قرائت بعضی از
انها نوشته شده ولی در فرش اکتفا بتحریر اختلافات حفص وابوبکر نموده وپس از اول قران الی

ترتیب سوره قرائت حفص را مقدم داشته بعد ذکر روایت بکر نموده باید و سوره البقره ان شاء الله

درین سوره میان حفص و بکر خلاف نیست

قُلْ اَتَّخَذْتُمْ حفص ذال
باظهار میخواند و بکر ذال را در تا ادغام میکند و همچنین لَاتَّخَذْتَ و اَخَذْتُمْ و اتَّخَذْتُ و اتَّخَذْتُمْ
در قرآن هر جا باید حفص باظهار ذال میخواند و بکر بادغام ذال در تا لفظ هُزُوًا در همه جا هر جا باید
حفص بواو میخواند و بکر بهمزه لفظ عَمَّا تَعْمَلُونَ اُولٰئِكَ حفص با خطاب خوانده و بکر با غیبت لفظ
جِبْرِیلَ در دو موضع درین سوره و یک موضع در سوره تحریم حفص بکسر جیم و کسر راء و سکون یا خوانده و بکر
بفتح جیم و فتح راء و همزه مکسوره و حذف یا که جَبْرَئِلَ خوانده لفظ مِیكَالَ حفص بی همزه و بی یا
خوانده و بکر بهمزه مکسوره و یا ساکنه مِیكَائِیلَ خوانده لفظ اَمْ تَقُولُونَ حفص با خطاب
خوانده و بکر با غیبت خوانده لفظ عَهْدِیَ الظَّالِمِینَ حفص بسکون یا خوانده و بکر بفتح
یا خوانده لفظ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
حفص وصل کند با بعد و علامت لا البته بر نویسد و بکر وقف مطلق کند و علامت ط بر حرف

نویسد

همزه قُلْ اَتَّخَذْتُمْ همزه وصل است ... که همزه استفهام است چون همزه استفهام در صدر این کلمه شد همزه وصل که همزه قطع باشد در لفظ درج افتاد و در کتابت نیز انداختند و در قرآن هفت موضع است که همزه استفهام بر همزه وصل در آمده شش موضع متفق علیه و یک موضع مختلف فیها اما شش متفق علیه اول کلمه قُلْ اَتَّخَذْتُمْ درین سوره دوم اَطَّلَعَ الْغَیْبَ ... سوم اَفْتَرٰی عَلَی اللهِ كَذِبًا ... در سوره سبا چهارم اَصْطَفَی الْبَنَاتِ در سوره صافات پنجم اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ در سوره ص ششم اَسْتَغْفَرْتَ

نویسد لفظ رَءُوفٌ درین سوره و هر جا باید حفص بهمزه و واو ساکنه بعد از همزه میخواند و بکر
بهمزه فقط بدون واو میخواند لفظ خُطُوَاتِ درین سوره و هر جا باید حفص بضم طا میخواند
و بکر بسکون طا لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا حفص الْبِرَّ بفتح را خوانده و بکر بضم را لفظ مُوصٍ
حفص بسکون واو و تخفیف صاد خوانده و بکر بفتح واو و تشدید صاد میخواند وَلِتُكْمِلُوا
حفص بسکون کاف و تخفیف میم خوانده و بکر بفتح کاف و تشدید میم میخواند لفظ بُیُوتَ
درین سوره و هر جا باید حفص بضم با خوانده و بکر بکسر با یَطْهُرْنَ حفص بسکون طا و ضم ها
خوانده و بکر بفتح و تشدید طا و فتح و تشدید ها میخواند لفظ قَدَرُهُ در دو موضع حفص
بفتح دال میخواند و بکر بسکون دال وَصِیَّةً لِاَزْوَاجِهِمْ حفص بفتح تا و تنوین تا خوانده
و بکر بضم تا و تنوین تا میخواند و در کلمه اَزْوَاجًا وقف جایز و اولی وصل است و علامت ج و صلی
بر حرف نویسند و بعضی توهم کرده اند که اینجا در وقف و وصل حفص و بکر خلاف کرده اند و این توهم
خلاف است بلکه هر دو در وقف متفقند و یَبْسُطُ را درین سوره و بَسْطَةً را در سوره اعراف

درین موضع درج ... حفص ... [illegible]

حفص بسین خوانده و بکر بصاد میخواند جُزْءًا حفص بسکون زا خوانده و بکر بضم زا فَنِعِمَّا
درین سوره وَنِعِمَّا در سوره نسا حفص بکسر عین خوانده و بکر باختلاس کسره عین میخواند بروایت
شاطبی و اختلاس آنست که تلفظ ثلث حرکت و باقی را ساکن گذارند و ثبت و تلفظ چنین خالی از اشکال
نیست بلکه کسی مشاهده از لفظ استاد شنود اما در تیسیر برای بکر سکون عین را روایت میکند
یُکَفِّرُ حفص بیا خوانده و بکر بنون میخواند خَیْرٌ لَکُمْ که تمام ورکوع است هر دو راوی متفق‌اند در وقف
مطلق و علامت ط بر حرف نویسند فَأْذَنُوا حفص بسکون همزه و فتح ذال خوانده و بکر
بالف بعد از فا و کسر ذال میخواند الٓمٓ اَللّٰهُ عاصم علیه الرحمه نقل میکند حرکت
همزه اَللّٰهُ را بمیم الٓمٓ در حال وصل و مد میم را قصر میکند رِضْوَانٌ درین سوره و هر جای که بیاید
حفص بکسر را خوانده و بکر بضم را مگر مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ در سوره مائده که خلاف
میان حفص و بکر نیست و هر دو بکسر را میخوانند وَتُحْیِی حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا
اَلْمَیِّتِ در دو موضع اینجا و هر جا که بیاید حفص بتشدید و کسر یا خوانده و بکر بتخفیف و سکون یا

رؤف

رَؤُفٌ در سوره بقره گذشت وَضَعْفٌ حفص بفتح عین و سکون تا خوانده و بکر بسکون
عین و ضم تا میخواند و در کلمه اُنْثَیٰ که تمام آیت است حفص وقف مطلق میکند و علامت ط بالای
او نویسند و بکر وصل میکند و علامت لا بر حرف نویسند و لفظ زَکَرِیَّا که بعد از کَفَّلَهَا است
حفص بدون همزه و قصر خوانده و بکر با همزه مفتوح و مد میخواند زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ و دَعَا زَکَرِیَّا
رَبَّهُ در هر دو موضع حفص بدون همزه و قصر خوانده و بکر با همزه مضمومه و مد میخواند لفظ
بُیُوتٌ در سوره بقره گذشت فَیُوَفِّیهِمْ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون میخواند
یُؤَدِّهِ و لَا یُؤَدِّهِ حفص در اول بکسر ها و در ثانی بضم ها و در هر دو بصله ها میخواند و بکر
هر دو را بسکون ها بدون صله میخواند اَخَذْتُمْ در سوره بقره گذشت یَبْغُونَ و یُرْجَعُونَ
هر دو را حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب میخواند حِجُّ الْبَیْتِ حفص بکسر حا
خوانده و بکر بفتح حا وَمَا یَفْعَلُوا فَلَنْ یُکْفَرُوهُ هر دو را حفص بیاء غیبت
خوانده و بکر بتاء خطاب لفظ قَرْحٌ و الْقَرْحُ درین سوره و هر جا بیاید حفص بفتح قاف

خوانده و بکر بضم قاف تُؤْتُهُ در هر دو موضع حفص بکسر ها با صله خوانده و بکر بسکون ها بی صله
میخواند یُحِبُّونَکُمْ گذشت یَجْمَعُونَ حفص بیا غیبت میخواند و بکر بتا خطاب رِضْوَان
در اول همین سوره گذشت لَیُبَیِّنُنَّهُ وَلَا تَکْتُمُونَهُ هر دو لفظ را حفص بتا خطاب خوانده و بکر بیا غیبت
وَسَیَصْلَوْنَ حفص بفتح یا خوانده و بکر بضم یا و در
کلمه نارًا که تمام درست حفص وصل کند و علامت لا بسیاهی نویسد و بکر وقف مطلق
کند و علامت ط بسرخی نویسد بعکس نیز روایت کرده اند یُوصِی در موضع اول حفص
بکسر صاد خوانده و بکر بفتح صاد اما در موضع ثانی که یُوصِی بِهَا باشد حفص و بکر هر دو
بفتح صاد خوانده اند الْبُیُوتَ گذشت لفظ مُبَیِّنَةٍ و مُبَیِّنَاتٍ درین سوره و هر جا
واقع شود حفص بکسر یا خوانده و بکر بفتح یا أُحِلَّ حفص بضم همزه و کسر حا خوانده
و بکر بفتح همزه و حا میخواند و در کلمه عَلَیْکُمْ که تمام اوست حفص وقف جایز میداند و علامت
ج بسیاهی مینویسد و بکر وصل میکند و علامت لا بسرخی مینویسد أُحْصِنَّ حفص
بضم همزه

بضم همزه و کسر صاد خوانده و بکر بفتح همزه و صاد میخواند نِعِمَّا در سوره بقره گذشت لَمْ تَکُنْ
حفص بتا خطاب خوانده و بکر بیا غیبت نُوَلِّهِ و نُصْلِهِ هر دو را حفص بکسر ها و صله
خوانده و بکر بسکون ها بی صله میخواند یَدْخُلُونَ حفص بفتح یا و ضم خا خوانده و بکر
بضم یا و فتح خا میخواند فَسَوْفَ یُؤْتِیهِمْ حفص بیا غیبت خوانده و بکر بنون میخوانند
رِضْوَانًا در سوره آل عمران گذشت لفظ شَنَآنُ در دو موضع درین
سوره و هر جا باشد حفص بفتح نون خوانده و بکر بسکون نون وَأَرْجُلَکُمْ حفص بفتح
لام خوانده و بکر بکسر لام مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ در سوره آل عمران گذشت یَدِیَ
حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا هُزُوًا در سوره بقره گذشت رِسَالَتَهُ را
حفص بفتح تا و ضم ها که صیغه مفرد باشد خوانده و بکر با الف بعد از لام و کسر تا و ها
که صیغه جمع باشد میخواند عَقَّدْتُمُ حفص بتشدید قاف خوانده و بکر بتخفیف قاف میخواند
اسْتَحَقَّ حفص بفتح تا و حا خوانده که صیغه معلوم است و هر گاه ابتدا باین کلمه کند همزه را مکسور

رِسَالَاتِهِ

خواهد خواند و بکر بضم یاء و کسر حاء میخواند که صیغه مجهول است و هرگاه ابتدا باین کلمه کند
همزه را مضموم خواهد خواند الْأَوْلَيَانِ حفص بسکون واو و فتح لام و الف بعد از یاء
خوانده که صیغه تثنیه باشد و بکر بتشدید و فتح واو و کسر لام بی الف بعد از یا خوانده
که الْأَوَّلِينَ صیغه جمع باشد الْغُيُوبِ در دو موضع درین سوره و هر جا که باشد حفص
بضم غین خوانده و بکر بکسر غین أُمِّيَ حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یا میخواند
مَنْ يُصْرَفْ حفص بضم یاء و فتح راء بصیغه مجهول خوانده و بکر بفتح یاء
و کسر راء بصیغه معلوم میخواند فِتْنَتُهُمْ حفص بفتح تاء ثانی خوانده و بکر بضم تاء ثانی میخواند
وَلَا نُكَذِّبَ وَنَكُونَ حفص بفتح باء و نون میخواند و بکر بضم هر دو خوانده أَفَلَا
تَعْقِلُونَ حفص بتاء خطاب میخواند و بکر بیاء غیبت وَلِتَسْتَبِينَ حفص بتاء خطاب
خوانده و بکر بیاء غیبت خُفْيَةً حفص بضم خاء خوانده و بکر بکسر خاء رَأَى در هر جا و هر جا
که باشد حفص بفتح راء و همزه خوانده و شعبه در همه باماله راء و همزه میخواند مگر آنکه بعد از

همزه حرف ساکنی باشد مثل رَأَى الْقَمَرَ و رَأَى الشَّمْسَ درین سوره و رَأَى الَّذِينَ در سوره
نحل و رَأَى الْمُجْرِمُونَ در سوره کهف و رَأَى الْمُؤْمِنُونَ در سوره احزاب حفص همه را بفتح راء
و همزه خوانده در حال وقف و وصل و بکر باماله راء و همزه میخواند در حالت وقف
و در حالت وصل باماله راء و فتح و اماله همزه هر دو میخواند وَجْهِيَ حفص بفتح یاء خوانده
و بکر بسکون یاء ذَكَرِيَّا در سوره آل عمران گذشت لِتُنْذِرَ حفص بتاء خطاب خوانده
و بکر بیاء غیبت يُنَبِّئُكُمْ حفص بفتح نون خوانده و بکر بضم نون الْمَيِّتِ در سوره آل
عمران گذشت أَنَّهَا حفص بفتح همزه میخواند و بکر بفتح و کسر همزه هر دو میخواند و در کلمه
وَمَا يُشْعِرُكُمْ که بعد ازوست حفص وصل میکند و علامت لا بالای مینویسد و بکر هرگاه
همزه أَنَّهَا را بفتح بخواند در وصل موافق است با حفص و هرگاه بکسر بخواند در آنجا وقف
مطلق میکند و علامت ط بر وی مینویسد مُنَزَّلٌ حفص بفتح نون و تشدید زاء خوانده
و بکر بسکون نون و تخفیف زاء میخواند حَرَجًا حفص بفتح حاء و راء بصیغه معلوم خوانده و بکر

بضم حاء و کسر راء بصیغه مجهول میخواند یَسْأَلَكَهُ در سوره مائده گذشت حَرَجًا حفص بفتح
راء خوانده و بکر بکسر راء یَصَّعَّدُ حفص بفتح صاد مشدده و فتح عین مشدده خوانده
و بکر بفتح صاد مشدده و الف بعد از صاد و فتح عین مخففه میخواند که یَصَّاعَدُ باشد
یَحْشُرُهُمْ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون مَكَانَتِكُمْ و مَكَانَتِهِمْ در این سوره
و سوره هود و یس و زمر هر جا باید حفص بفتح نون بدون الف خوانده که صیغه مفرد
باشد و بکر بالف بعد از نون میخواند که مَكَانَاتِكُمْ و مَكَانَاتِهِمْ صیغه جمع باشد
وَإِنْ یَكُنْ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب خُطُوَاتِ در سوره بقره گذشت
فَلَا الذَّكَرَیْنِ در مقاله مد و مقاله اجتماع همزتین در یک کلمه گذشت تَذَكَّرُونَ
در این جا و هر جا باید حفص بفتح ذال مخففه خوانده و بکر بفتح ذال مشدده
تَذَّكَّرُونَ در سطر سابق گذشت لَا تَعْلَمُونَ حفص بتاء خطاب خوانده
و بکر بیاء غیبت یُغْشِی اللَّیْلَ حفص بسکون غین و تخفیف شین خوانده و بکر بفتح غین
و تشدید

و تشدید شین میخواند خُفْیَةً در سوره انعام گذشت مَیِّتٍ در سوره آل عمران
گذشت تَذَكَّرُونَ در اواخر سوره انعام گذشت بَسْطَةً در سوره بقره ذکر شده
بُیُوتًا در سوره بقره گذشت إِنَّكُمْ حفص بیک همزه مکسوره خوانده و بکر بدو همزه
که اول مفتوح و ثانی مکسور که أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ خوانده إِنَّ لَنَا حفص بیک همزه مکسوره
خوانده و بکر بدو همزه که اول مفتوح و ثانی مکسور أَئِنَّ میخواند مَعِیَ حفص بفتح
یاء خوانده و بکر بسکون یاء تَلْقَفُ حفص بسکون لام و تخفیف قاف خوانده
و بکر بفتح لام و تشدید قاف آمَنْتُمْ حفص بیک همزه ممدوده خوانده
و بکر بدو همزه که اول همزه استفهام و ثانی همزه ممدوده ءَآمَنْتُمْ باشد
یَعْرِشُونَ حفص بکسر راء خوانده و بکر بضم راء یَا ابْنَ أُمَّ حفص بفتح
میم خوانده و بکر بکسر میم مَعْذِرَةً حفص بفتح تاء منونا خوانده و بکر بضم تاء
منونا میخواند بَئِیسٍ حفص بفتح باء و کسر همزه و سکون یاء میخواند بر وزن

فَعِیلٍ خوانده و دیگران این کلمه را بدو وجه میخوانده یکوجه مثل حفص و وجه دیگر بفتح باء
و سکون یاء بعد از باء و فتح همزه بعد از یاء که بَیْئَسٍ باشد بر وزن فَیْعَلٍ
تَعْقِلُونَ حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت یُمَسِّکُونَ حفص بفتح میم و تشدید
سین خوانده و بکر بسکون میم و تخفیف سین میخواند شُرَکَاءَ حفص بضم شین و فتح راء و الف
بعد از کاف و همزه مفتوحه خوانده و بکر بکسر شین و سکون راء و فتح کاف منونا میخوانند
که شِرْکًا باشد دَمِیًّا حفص بفتح میم خوانده و بکر باماله میم میخوانند
مُوهِنُ حفص بضم میم و سکون واو و کسر هاء مخففه و ضم نون خوانده و بکر بضم
نون منونا میخوانند کَیْدِ الْکَافِرِینَ حفص بکسر دال خوانده و بکر بفتح دال میخوانند
وَأَنَّ اللهَ حفص بفتح همزه میخواند و بکر بکسر همزه و در کلمه وَلَوْ کَثُرَتْ که تاء
حفص وصل کند و علامت لا لیا هی نویسد و بکر وقف مطلق کند و علامت ط
بر حرف نویسد مَنْ حَیَّ حفص بیک یاء مدغم مفتوح میخواند و بکر بدو یاء مظهر که یاء

اول

اول مکسور و یاء ثانی مفتوح باشد حَیِیَ میخواند وَلَا یَحْسَبَنَّ حفص بیاء غیبت خوانده
و بکر بتاء خطاب لِلسَّلْمِ حفص بفتح سین خوانده و بکر بکسر سین أَخَذْتُمْ در سوره
بقره گذشت رِضْوَانٌ در سوره آل عمران گذشت لَا یَسْتَوُونَ
بیک واو نویسند و بدو واو میخوانند چنانکه در رسم الخط مذکور شد عَشِیرَاتُکُمْ
حفص بفتح راء بدون الف خوانده که صیغه مفرد باشد و بکر بالف بعد از راء میخوانند
که صیغه جمع باشد و هر دو تاء را مضموم میخوانند یُضَلُّ حفص بضم یاء و فتح ضاد و صیغه
مجهول میخواند و بکر بفتح یاء و کسر ضاد بصیغه معلوم میخواند رِضْوَانٌ در سوره آل عمران
وَالْغُیُوبِ در سوره مائده گذشت مَعِیَ أَبَدًا وَمَعِیَ عَدُوًّا در هر دو حفص بفتح یاء
خوانده و بکر بسکون یاء صَلَوٰتَكَ حفص بدون الف بعد از واو و بفتح تاء خوانده
که صیغه مفرد باشد و بکر بالف بعد از واو و بکسر تاء خوانده که صیغه جمع باشد مُرْجَوْنَ
حفص بفتح جیم و سکون واو بی همزه خوانده و بکر بفتح جیم و همزه مضمومه بعد از جیم و سکون

واو میخوانند رضوان در سوره آل عمران گذشت جرف هار حفص بضم راء و فتح
ما خوانده و بکر بسکون را و اماله ها میخواند تقطع حفص بفتح تا خوانده و بکر
بضم تا، یزیغ حفص بیاء غیبت میخواند و بکر بتاء خطاب رءوف در سوره بقره گذشت
الر حفص در این سوره و سوره هود و سوره یوسف و سوره ابراهیم و سوره
حجر و سوره رعد همه جا را، را بفتح میخواند و بکر باماله را میخواند تذکرون در اول
سوره انعام گذشت نفصل حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون و در کلمه بالحق
که ما قبل رؤس آیت حفص وقف جایز میداند و علامت ج لبالای مینویسد و بکر وقف
مطلق میکند و علامت ط برفرق مینویسد و کلمه تلقای در رسم الخط بیاء زائده
در تحت همزه مکسوره مکتوب است اما بتلفظ در نمی آید ولا ادریکم حفص بفتح
را خوانده و بکر باماله را میخواند متاع حفص بفتح عین خوانده و بکر بضم عین
و کلمه انفسکم که قبل رؤس آیت حفص وصل میکند و علامت لا لبالای مینویسد و بکر وقف

مطلق

مطلق میکند و علامت ط برفرق مینویسد المیت در هر موضع حفص بکسر یاء مشدده
خوانده و بکر بسکون یاء مخففه چنانکه در سوره آل عمران مذکور شد لا یهدی حفص
بفتح یا و کسر ها و کسر دال مشدده خوانده و بکر بکسر یا و کسر ها و کسر دال مشدده
نحشرهم حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون ءالله در این سوره و در سوره یونس و الان
در دو موضع در این سوره بنوعیست که در مقابله مد و مقابله اجتماع همزتین در یک کلمه گذشت
انجی در این سوره و هر جا بیاید حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یاء بیوتا
و بیوتکم حفص بضم باء خوانده و بکر بسکون باء چنانکه در سوره بقره مذکور شد
یجعل الرجس حفص بیاء غیبت میخواند و بکر بنون ننج المؤمنین حفص بسکون
نون ثانی و تخفیف جیم خوانده و بکر بفتح نون ثانی و تشدید جیم میخواند و در رسم الخط
یاء ان ساقط است و نمینویسند الر در سوره یونس گذشت تذکرون
حفص بفتح ذال مخففه خوانده و بکر بفتح ذال مشدده چنانکه در اخر سوره انعام مذکور شد

فَعُمِّيَتْ حفص بضم و کسر میم مشدده خوانده و بکر بفتح عین و کسر میم مخففه [illegible]
مگر ذاکر شد أَجْرِيَ در سوره یونس گذشت مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ حفص بکسر لام منونا خوانده
و بکر بکسر لام بدون تنوین مَجْرِيهَا حفص بفتح میم و اماله را خوانده و بکر بضم میم و فتح
را و حفص را در همه قرآن جز این کلمه اماله نباشد يَا بُنَيَّ درین سوره حفص و بکر هر دو بفتح
یا میخوانند اما در سوره یوسف و لقمان و صافات همه جا حفص بفتح یا خوانده و بکر بکسر یا
میخوانند ادغام ارْكَبْ مَعَنَا از راوی عاصم خلاف نیست و هر دو راوی در ادغام متفقند [illegible]
در سوره یونس گذشت أَلَا إِنَّ ثَمُودَ حفص بفتح دال بی تنوین خوانده و بکر بفتح دال منونا خوانده
پس هر گاه وقف کند حفص بدال وقف میکند و بکر بالف دا در سوره انعام گذشت يَعْقُوبَ
حفص بفتح با خوانده و بکر بضم با و در کلمه يَا سُحْقِي که در [illegible] حفص وصل میکند
و علامت لا بیاض می نویسند و بکر وقف مطلق میکند و علامت ط بر آن می نویسند
أَصَلَوٰتُكَ حفص بدون الف بصیغه مفرد خوانده و بکر با الف بعد از واو مفتوح بصیغه جمع

میخوانند

میخوانند و هر دو راوی بضم تا میخوانند و اتَّخَذْتُمُوهُ در سوره بقره گذشت مَكَانَتِكُمْ در سوره
انعام گذشت سُعِدُوا حفص بضم سین بصیغه مجهول میخوانند و بکر بفتح سین بصیغه معلوم
وَإِنَّ كُلًّا حفص بفتح نون مشدده خوانده و بکر بسکون نون میخواند مَكَانَتِكُمْ گذشت
و یُرْجَعُ حفص بضم یا و فتح جیم بصیغه مجهول خوانده و بکر بفتح یا و کسر جیم بصیغه معلوم
عَمَّا تَعْمَلُونَ حفص بتا خطاب خوانده و بکر بیا غیب الر در سوره یونس
گذشت يَا بُنَيَّ حفص بفتح یا خوانده و بکر بکسر یا و در ادغام لَا تَأْمَنَّا از راوی عاصم
خلاف نیست أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَهُ و فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ هر دو موضع حکم رأى در سوره
انعام گذشت دَأَبًا حفص بفتح همزه خوانده و بکر بسکون همزه لِفِتْيَانِهِ حفص
بفتح یا و الف بعد از یا و کسر نون و کسر ها خوانده که صیغه جمع باشد و بکر بفتح یا
بدون الف و کسر تا بعد از یا خوانده که لِفِتْيَتِهِ صیغه مفرد باشد حَافِظًا
حفص با الف بعد از حا و کسر فا بر وزن فَاعِلًا خوانده و بکر بکسر حا بدون الف

وسکون فا میخواند که حفظا باشد نُوحِی حفص بضم نون و کسر حا میخواند و بکر بیاء مضمومه
وفتح حا میخواند الٓمٓر در سوره یونس مذکور شد یُغْشِی اللَّیْلَ در سوره اعراف
مذکور شد وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ حفص هر سه کلمه را مضموم خوانده منونا و بکر
هر سه کلمه را مکسور خوانده منونا وَغَیْرُ حفص بضم را خوانده و بکر بکسر را أَفَاتَّخَذْتُم
در سوره بقره گذشت أَمْ هَلْ تَسْتَوِی حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت
یُوقِدُونَ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ در سوره بقره
گذشت الٓر در سوره یونس گذشت وَمَا كَانَ لِیَ حفص بفتح یا خوانده
و بکر بسکون یا الٓر ذکر شد وَمَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ حفص بدو نون
که اول مضموم و ثانی مفتوح و کسر زاء مشدده و فتح تاء الملائکه خوانده و بکر بتاء مضمومه
و نون مفتوحه و فتح زاء مشدده و ضم تاء الملائکه میخواند جُزْءٌ حفص بسکون زاء خوانده
و بکر بضم زاء عُیُونٍ حفص بضم عین خوانده و بکر بکسر عین قَدَّرْنَا حفص بفتح
دال مشدده

دال مشدده خوانده و بکر بفتح دال مخففه بُیُوتًا و عُیُونًا گذشت
لَرَءُوفٌ در سوره بقره گذشت یُنْبِتُ حفص بیاء غیبت میخواند و بکر بنون میخواند
وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ حفص بضم میم و ضم تا منونا خوانده و بکر بفتح میم و کسر تاء
منونا میخواند و در کلمه وَالْقَمَرُ که تا بعد و در است حفص وقف مطلق کند و علامت ط
بیای آن نویسد و بکر وصل کند و علامت لا بر فوق نویسد تَذَكَّرُونَ بکر گذشت
نُوحِی إِلَیْهِمْ حفص بنون مضمومه و کسر حاء خوانده و بکر بیاء مضمومه و فتح حاء میخواند
لَرَءُوفٌ در سوره بقره گذشت یَتَفَیَّؤُا صیغه مفرد است و بلا اشباع خوانده میشود
اما در رسم الخط بواو و الف بعد از واو نوشته میشود چنانچه در مقاله رسم الخط مذکور
شد نُسْقِیكُمْ در این سوره و سوره مؤمنون هر دو را حفص بضم نون خوانده و بکر
بفتح نون بُیُوتًا در سوره بقره گذشت یَعْرِشُونَ حفص بکسر راء خوانده و بکر بضم
راء یَجْحَدُونَ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب هَلْ یَسْتَوُونَ در رسم

الخط بیک واو نوشته میشود اما در خواندن بدو واو خوانده میشود چنانکه در مقاله که رسم الخط
ذکر شد تُبَوِّئُكُمْ و تَبَوَّءَا مکرر گفته شد وَالَّذِينَ در دو موضع تَبَوَّءُوا است که در سورهٔ
انعام مذکور شد تَذَكَّرُونَ مکرر ذکر شد اِبْتَاءِي در رسم الخط بیا زائده نوشته
میشود اما در خواندن همزه مکسور بدون اشباع میخوانند لِيَسُوءُوا
حفص بضم همزه و اشباع همزه خوانده که صیغهٔ جمع باشد و بکر بفتح همزه میخواند که صیغهٔ مفرد
باشد و این کلمه در رسم الخط بیک واو نوشته میشود أُفٍّ حفص بکسر فا منونا
خوانده و بکر بکسر فا بی تنوین میخواند بِالْقِسْطَاسِ حفص بکسر قاف خوانده
و بکر بضم قاف میخواند كَمَا يَقُولُونَ حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب
تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ حفص بتاء خطاب میخواند و بکر بیاء غیبت وَرَجِلِكَ حفص
بکسر جیم میخواند و بکر بسکون جیم أَعْمَى در دو موضع درین سوره و هرجا باید حفص بفتح
میم خوانده و بکر باماله میم میخواند خِلَافَكَ حفص بکسر خا و فتح لام و الف بعد از

لام خوانده

لام خوانده و بکر بفتح خا و سکون لام بی الف میخواند وَنَا بِجَانِبِهِ حفص بفتح
همزه خوانده و بکر بفتح نون و اماله همزه میخواند کلمه نَقْرَؤُهُ در رسم الخط بواو
نوشته میشود اما در خواندن بهمزه بدون اشباع خوانده میشود عِوَجًا
حفص سکته میکند بر الف عوجا سکته لطیفه و صله من غیر قطع و لا تنوین و بکر بتحقیق
میخواند بدون سکت مِنْ لَدُنْهُ حفص بضم دال و سکون نون و ضم ها بی صله
میخواند و بکر بسکون دال با اشمام و کسر نون و کسر ها با صله میخواند بِوَرِقِكُمْ
حفص بکسر راء خوانده و بکر بسکون را میخواند کلمه بِالْغَدَاةِ در رسم الخط بواو
نوشته میشود و در قرائت عاصم بفتح غین و فتح دال و الف بعد از دال خوانده
میشود لَكِنَّا در رسم الخط با الف مکتوب است و عاصم در وقف با الف وقف میکند
و در وصل بحذف الف میخواند وَالْمُجْرِمُونَ در سوره انعام گذشت هُزُوًا
در سوره بقره گذشت لِمَهْلِكِهِمْ حفص بکسر لام بعد از ها خوانده و بکر بفتح

لام بعد از یاء میخوانند مَعِیَ در سه موضع حفص بفتح یاء میخواند و بکر بسکون یاء

اَتٰانِیَهُ حفص بضم هاء خوانده و بکر بکسر هاء نُکُراً حفص بسکون کاف خوانده

و بکر بضم کاف لَدُنِّی حفص بضم دال و کسر نون مشدده خوانده و بکر بسکون

دال با اشمام و کسر نون مخففه میخواند لَاتَّخَذْتَ در سوره بقره گذشت حَمِئَةٍ

حفص بفتح حاء بدون الف و کسر میم و فتح همزه خوانده و بکر بفتح حاء و الف بعد از

حاء و کسر میم و فتح یاء خوانده که حَامِیَةٍ باشد نُکُراً گذشت جَزَاءً

الْحُسْنٰی حفص بفتح همزه منونا خوانده و بکر برفع همزه بدون تنوین السَّدَّیْنِ

و سَدًّا درین سوره و دو موضع سَدًّا در سوره یس حفص بفتح سین خوانده

و بکر بضم سین میخواند رَدْماً آتُونِی حفص بهمزه قطع خوانده وقفا و وصلا و بکر

بهمزه وصل میخواند پس هرگاه وصل کند تنوین رَدْماً را حرکت بکسر میدهد و همزه

آتُونِی را ساکن میکند و هرگاه در رَدْماً وقف کند و ابتدا به آتُونِی نماید

پس

پس همزه اول آتُونِی را مکسور و همزه ثانی را بدل بیاء ساکنه میکند و ایتُونِی میخواند

الصَّدَفَیْنِ حفص بفتح صاد و فتح دال خوانده و بکر بضم صاد و سکون دال میخواند

قَالَ آتُونِی حفص بهمزه قطع خوانده وقفا و وصلا و بکر را دو وجه است یکی بهمزه قطع میخواند

مثل حفص و یکی بهمزه وصل میخواند مثل رَدْماً آتُونِی که درین سوره مذکور شد

هُزُواً بکر گذشته

کٓهٰیٰعٓصٓ حفص بفتح یاء و هاء خوانده و بکر

بامالهٔ هر دو میخواند و در عین هر دو راوی مخیرند در کشیدن سه الف بمد یا دو الف

عَبْدَهُ زَكَرِیَّا حفص بدون همزه خوانده و بکر بهمزه مفتوحه میخواند بازکریاء

اِنّاً حفص بدون همزه خوانده و بکر بهمزه مضمومه میخواند عِتِیّاً و جِثِیّاً و صِلِیّاً

درین سوره هر جا باید حفص بکسر حرف اول خوانده و بکر بضم حرف اول میخواند

مِتُّ حفص بکسر میم خوانده و بکر بضم میم نَسْیاً حفص بفتح نون خوانده و بکر

بکسر نون مِنْ تَحْتِهَا حفص بکسر میم مِنْ و کسر تاء تَحْتِهَا خوانده و بکر بفتح میم

وفتح تا میخواند تُسَاقِطْ حفص بضم تا و تخفیف سین و کسر قاف خوانده و بکر بفتح تا
و تشدید سین و فتح قاف میخواند یَدْخُلُونَ حفص بفتح یا و ضم خا بصیغه
معلوم خوانده و بکر بضم یا و فتح خا بصیغه مجهول میخواند مِتُّ حفص بکسر
میم خوانده و بکر بضم میم یَتَفَطَّرْنَ حفص بفتح تا و فتح طا مشدده
خوانده و بکر بنون ساکنه بعد از یا و کسر طا میخواند که یَنْفَطِرْنَ باشد
طٰه حفص بفتح طا و ها خوانده و بکر با اماله هر دو میخواند دَرٰا
در سوره انعام گذشت کلمه اَتَوَکَّؤُا صیغه مفرد است و در رسم الخط بواو و الف بعد
از واو مکتوب است اما در خواندن بهمزه مضمومه بدون اشباع خوانده میشود
وَلِیَ حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون یا سُوًی حفص بفتح واو منونا
خوانده و بکر در حال وصل شد حفص میخواند و در حال وقف با اماله واو میخوانند
فَیُسْحِتَکُمْ حفص بضم یا و کسر حا خوانده و بکر بفتح یا و حا میخواندان اِنْ هٰذَانِ

حفص

حفص بنون ساکنه خوانده و بکر بنون مفتوحه مشدده تَلْقَفْ حفص بسکون لام
و فتح قاف مخففه خوانده و بکر بفتح لام و فتح قاف مشدده میخواند آمَنْتُمْ حفص
بیک همزه ممدوده خوانده و بکر بدو همزه که اول همزه استفهام و ثانی همزه ممدوده
باشد حُمِّلْنَا حفص بضم حا و کسر میم مشدده خوانده و بکر بفتح حا و فتح
میم مخففه میخواند یَا ابْنَؤُمَّ حفص بفتح میم خوانده و بکر بکسر میم اَنَّکَ
حفص بفتح همزه خوانده و بکر بکسر همزه و در کلمه لَا تَعْرٰی که تمام آیت
حفص وصل میکند و علامت لا [illegible] میکند و بکر وقف مطلق میکند و علامت ط
بر حرف مینویسد کلمه لَا تَظْمَؤُا صیغه مفرد است و در رسم الخط بواو و الف بعد از
واو نوشته میشود اما در خواندن بهمزه مضمومه بدون اشباع خوانده میشود
تَرْضٰی حفص بفتح تا بصیغه معلوم خوانده و بکر بضم تا بصیغه مجهول میخوانند
اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ حفص بتا خطاب خوانده و بکر بیا غیبت میخوانند

قَالَ رَبِّي حفص بالف بعد از قاف بصیغهٔ فعل ماضی خوانده و بکر بی الف بصیغهٔ امر میخواند که قُلْ باشد
نُوحِيَ إِلَيْهِمْ و نُوحِي إِلَيْهِ حفص هر دو را بنون مضمومه و کسر حا میخواند و بکر بیا مضمومه و فتح حا
میخواند مَعِيَ حفص بفتح یا میخواند و بکر بسکون یا مَيْتٌ وَرَدًّا هُزُوًا و أُفٍّ حفص بکسر میم
و فتح را و همزه ممدوده و واو مفتوحه منونا و فا مکسوره منونا خوانده و بکر بضم میم و اماله را و همزه
و همزه مفتوحه منونا و کسر فا بی تنوین میخواند لِتُحْصِنَكُمْ حفص بتا خطاب خوانده و بکر بنون میخواند.
نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ حفص بدو نون اول مضموم و ثانی ساکن و کسر جیم خوانده و بکر بیک نون
مضمومه و کسر جیم مشدده میخواند و در رسم الخط بیک نون مکتوب است زَكَرِيَّا حفص بی همزه
خوانده و بکر بهمزه مفتوحه میخواند حَرَامٌ حفص بفتح حا و را و الف بعد از را خوانده و بکر
بکسر حا و سکون را بدون الف میخواند که حِرْمٌ باشد لِلْكُتُبِ حفص بضم کاف و تا
بدون الف خوانده که صیغهٔ جمع باشد و بکر بکسر کاف و فتح تا و الف بعد از تا میخواند که
صیغهٔ مفرد باشد قَالَ رَبِّ حفص بفتح قاف و الف بعد از قاف و فتح لام میخواند که فعل ماضی

باشد و درها

باشد و بکر بضم قاف بدون الف و سکون لام خوانده که امر باشد وَلُؤْلُؤًا
در این سوره و هر جا باید بتحقیق همزتین خوانده و بکر بابدال همزهٔ اول بواو ساکنه و تحقیق همزهٔ ثانی
میخواند سَوَاءً حفص بفتح همزه میخواند منونا و بکر بضم همزه میخواند منونا بَيْتِيَ حفص بفتح یا خوانده
و بکر بسکون یا وَلْيُوفُوا حفص بضم یا و سکون واو و ضم فا مخففه خوانده و بکر بضم یا و فتح
واو و ضم فا مشدده میخواند يُقَاتَلُونَ حفص بفتح تا خوانده که صیغهٔ مجهول باشد و بکر بکسر تا
میخواند که صیغهٔ معلوم باشد أَخَذْتُمْ و أَخَذْتُمُوهَا در سورهٔ بقره گذشت يَدْعُونَ حفص بیا غیبت
خوانده و بکر بتا خطاب لَرَءُوفٌ در سورهٔ بقره گذشت عِظَامًا فَكَسَوْنَا
الْعِظَامَ درین دو موضع و هر جا باید حفص بکسر عین و فتح ظا و الف بعد از ظا بر وزن فِعَال
خوانده و بکر بفتح عین و سکون ظا بدون الف بر وزن فَعْل میخواند نُسْقِيكُمْ حفص بضم نون خوانده
و بکر بفتح نون میخواند مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ حفص بکسر لام منونا خوانده و بکر بکسر لام بی تنوین میخواند.
مُنْزَلًا حفص بضم میم و فتح زا خوانده و بکر بفتح میم و کسر زا میخواند مِتُّمْ و مِتْنَا هر دو را حفص بکسر میم

خوانده وبکر بضم میم تذکرون مکرر مذکور شد عالم الغیب حفص بکسر میم خوانده وبکر بضم میم ودر کلمه
یصفون که تمام ورست حفص وصل میکند وعلامت لا بسیاهی مینویسد وبکر وقف مطلق مینماید
وعلامت ط بسرخی مینویسد اتخذتموهم در سوره بقره گذشت تذکرون
مکرر ذکر شد اربع شهادات اول را حفص بضم عین میخواند وبکر بفتح عین والخامسة
حفص بفتح تا خوانده وبکر بضم تا میخواند ودر کلمه الکاذبین که تمام ورست حفص وصل میکند وعلامت لا بسیاهی
مینویسد وبکر وقف مطلق میکند وعلامت ط بسرخی مینویسد رؤف خطوات بیوتا
وبیوتکم مکرر گذشت تذکرون مذکور شد غیر اولی الاربة حفص بکسر را غیر خوانده
وبکر بفتح را جیوبهن حفص بضم جیم خوانده وبکر بکسر جیم مبینات حفص بکسر یا خوانده
وبکر بفتح یا دری حفص بتشدید یا مضمومه منونا خوانده وبکر بیاء ساکنه وبعد از یا
همزه مضمومه منونا میخواند یوقد حفص بیا غیبت خوانده وبکر بتا خطاب بیوت مکرر
گذشت یسبح حفص بکسر با بصیغه معلوم خوانده وبکر بفتح با بصیغه مجهول میخواند ودر کلمه

والاصال

والاصال حفص وصل میکند وعلامت لا بسیاهی مینویسد وبکر وقف مطلق میکند وعلامت ط
بسرخی مینویسد مبینات گذشت ویتقه حفص بسکون قاف وکسر ها بی صله خوانده
وبکر بکسر قاف وسکون ها میخواند کما استخلف حفص بفتح تا ولام بصیغه معلوم خوانده
وهرگاه ابتدا باین کلمه کند بکسر همزه خواهد خواند وبکر بضم تا وکسر لام میخواند بصیغه مجهول
وهرگاه ابتدا کند باین کلمه بضم همزه خواهد خواند ولیبدلنهم حفص بضم یا وفتح با
وکسر دال مشدده خوانده وبکر بضم یا وسکون با وکسر دال مخففه میخواند ثلث وحفص
بضم ثا خوانده وبکر بفتح ثا در کلمه العشاء که تمام ورست حفص وقف مطلق میکند وعلامت ط
بسیاهی مینویسد وبکر وصل میکند وعلامت لا بسرخی مینویسد بیوتکم وبیوتا را حفص
هست همه را حفص بضم با خوانده وبکر بکسر با چنانکه مکرر ذکر شد
ویجعل لک حفص بسکون لام خوانده وبکر بضم لام میخواند ودر کلمه الانهار که تمام قصه
است حفص وصل میکند وعلامت لا بسیاهی مینویسد وبکر وقف مطلق میکند وعلامت ط

برخی میگذارد و یحشرهم حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون میخواند فما تستطیعون حفص
بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت میخواند و در کلمهٔ تقولون که تمام است حفص وصل میکند
و علامت لا بسیاهی مینویسد و بکر وقف مطلق میکند و علامت ط برخی میگذارد و اتخذت
گذشت و ثمود حفص بفتح دال خوانده و بکر بفتح دال منونا میخواند و در هنگام وقف با الف
وقف میکند هزوا مکرر گفته شد یضاعف حفص بسکون فاء خوانده و بکر بضم فاء
و در کلمهٔ اثاما که تمام است حفص وصل میکند و علامت لا بسیاهی مینویسد و بکر وقف
مطلق میکند و علامت ط برخی مینویسد و یخلد فیه حفص بسکون دال و کسر هاء با صله
خوانده و بکر بضم دال و کسر هاء بدون صله میخواند ذریاتنا حفص بالف بعد از یاء که
صیغهٔ جمع باشد خوانده و بکر بدون الف بصیغهٔ مفرد میخواند یلقون حفص بضم یاء
و فتح لام و فتح قاف مشدده خوانده و بکر بفتح یاء و سکون لام و فتح قاف مخففه
میخواند طسم حفص بفتح طاء خوانده و بکر بامالهٔ طاء میخواند و نون

بینات

ملفوظی

ملفوظی سین را بهر دو روایت در میم ادغام میکنند اتخذت در سورهٔ بقره گذشت تلقف
حفص بسکون لام و فتح قاف مخففه خوانده و بکر بفتح لام و فتح قاف مشدده میخواند
ءامنتم حفص بیک همزهٔ ممدوده خوانده و بکر بدو همزه که اول همزهٔ استفهام و ثانی همزه
ممدوده میخواند عیون در سه موضع حفص بضم عین خوانده و بکر بکسر عین بیوت
هر جا باید حفص بضم باء خوانده و بکر بکسر باء معی و اجری در هر موضع همه را
حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یاء بالقسطاس حفص بکسر قاف خوانده و بکر
بضم قاف کسفا حفص بفتح سین خوانده و بکر بسکون سین نزل به الروح
الامین حفص بتخفیف زاء و ضم حاء و ضم نون خوانده و بکر بتشدید زاء و فتح حاء
و فتح نون میخواند و در کلمهٔ العالمین که تمام است حفص وقف مطلق کند و علامت ط
بسیاهی نویسد و بکر وصل نماید و علامت لا برخی گذارد طس
حفص بفتح طاء خوانده و بکر بامالهٔ طاء میخواند ذاها و ذاه مکرر گذشت تخفون

و تعلمون هر دو را حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت فما آتانی الله حفص
بفتح یاء خوانده در حال وصل و در حال وقف بدو وجه خوانده اول آنکه بیاء وقف میکند
که آتانی باشد دویم آنکه بنون وقف میکند بحذف یاء که آتان باشد و بکر بحذف یاء
میخواند وقفا و وصلا مهلک حفص بفتح میم و کسر لام خوانده و بکر بفتح میم و فتح
لام میخواند بیوتهم مکرر گذشت فقدرنا حفص تشدید دال خوانده و بکر
بتخفیف دال میخواند الله در سوره برئی ذکر شد تذکرون مکرر گفته شد
آتوه حفص بهمزه مقصوره و فتح تاء خوانده و بکر بهمزه ممدوده و ضم تاء میخواند عما
تعملون حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت میخواند
طسم حفص بفتح طا خوانده و بکر باماله طا میخواند و نون ملفوظ سین [illegible]
در میم ادغام میشود داها مکرر گذشت من الرهب حفص بفتح راء خوانده و بکر
بضم راء معی حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یاء لخسف حفص بفتح خا و فتح

سین خوانده

سین خوانده که صیغه معلوم باشد و بکر بضم خا و کسر سین خوانده که صیغه مجهول باشد
اولم یروا حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب اتخذتم
در سوره بقره گذشت مودة بینکم حفص بفتح تاء مودة بی تنوین و کسر نون بینکم
خوانده و بکر بفتح تاء منونا و فتح نون میخواند ائنکم لتأتون حفص بیک همزه مکسوره
خوانده و بکر بدو همزه که اول مفتوح و ثانی مکسور باشد میخواند منجوک حفص بفتح نون
و تشدید جیم خوانده و بکر بسکون نون و تخفیف جیم میخواند و ثمود حفص بفتح دال
بی تنوین خوانده و بکر بفتح دال منونا میخواند و هنگام وقف بالف وقف میکند البیوت
مکرر گذشت آیات من ربه حفص بالف بعد از یاء خوانده که صیغه جمع باشد
و بکر بدون الف بصیغه مفرد میخواند و در این حال تاء کشیده مکتوب میشود و تاء
وقف میکند ترجعون حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت میخواند
ترجعون حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت میخواند

الْمَيِّتِ دو موضع حفص بیاء مشدده مکسوره خوانده وبکر بیاء ساکنه مخففه لِلْعَالِمِينَ

حفص بکسر لام خوانده وبکر بفتح لام آثَارِ حفص بهمزه ممدوده والف بعد از ثاء بصیغه

جمع خوانده وبکر بفتح همزه وفتح ثاء بدون الف بصیغه مفرد میخواند که أَثَرِ باشد

ضُعْفٍ در سه موضع حفص بضم ضاد خوانده وبکر بفتح ضاد ولیکن در کتب قرات انجم

مسطور است این است که حفص ضم ضاد را از عاصم نقل نکرده بلکه از فضیل ابن مرزوق

روایت میکند پس قرائت عاصم فتح ضاد باشد مطابق روایت بکر

وَيَتَّخِذَهَا حفص بفتح ذال خوانده وبکر بضم ذال وکلمه بِغَيْرِ عِلْمٍ را حفص وصل میکند

وعلامت لا بالای غیر نویسد وبکر قبل وقف میگوید وعلامت ق بر حرف میگذارد

هُزُوًا مکرر گذشت يَا بُنَيَّ سه موضع حفص بفتح یاء خوانده وبکر بکسر یاء میخواند

نِعَمَهُ حفص بفتح عین وفتح میم وضم هاء باصله خوانده وبکر بسکون عین وفتح

میم وتاء مفتوحه منونه خوانده که نِعْمَةً باشد مَا يَدْعُونَ حفص بیاء غیبت خوانده

وبکر بتاء خطاب

وبکر بتاء خطاب میخواند وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ درین آیه سجده

واجب است ودرین سوره میانه حفص وبکر خلاف نیست الظُّنُونَا

وَالرَّسُولَا وَالسَّبِيلَا حفص این کلمات را در وقف بالف میخواند ودر وصل

بحذف الف وبکر وقفا ووصلا بالف میخواند لَا مُقَامَ حفص بضم میم اولی خوانده وبکر

بفتح میم اول ودر میم ثانی خلاف نیست بُيُوتَنَا مکرر ذکر شد وَالْمُؤْمِنُونَ در سوره

انعام گذشت مُبَيِّنَةٍ حفص بکسر یاء خوانده وبکر بفتح یاء بُيُوتِكُنَّ مکرر گذشت

تُرْجِي حفص بیاء ساکنه بعد از جیم مکسوره خوانده وبکر بهمزه مضمومه بعد از جیم

مکسوره میخواند که تُرْجِئُ باشد بُيُوتَ مکرر گفته شد أَلِيمٌ

حفص بضم میم منونا خوانده وبکر بکسر میم منونا میخواند كِسَفًا حفص بفتح سین خوانده

وبکر بسکون سین میخواند الرِّيحَ حفص بفتح حا خوانده وبکر بضم حا فِي مَسْكَنِهِمْ

حفص بسکون سین بدون الف وفتح کاف بصیغه مفرد خوانده وبکر بفتح سین والف

بعد از سین بکسر کاف بصیغه جمع میخواند که مَسَاکِنِهِمْ بهم نُجَازِی حفص نون مضمومه

و زاء مکسوره خوانده و بکر بیاء مضمومه و زاء مفتوحه میخواند اَلْکَفُورَ حفص بفتح را خوانده

و بکر بضم را میخواند یَحْشُرُهُمْ وَیَقُولُ حفص هر دو را بیاء غیبت خوانده و بکر بنون

میخواند اَجْرِیَ حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یاء اَلْغُیُوبِ حفص بضم غین خوانده

و بکر بکسر غین اَلتَّنَاوُشُ حفص بواو مضمومه خوانده بدون مد و بکر بهمزه مضمومه

میخواند و مد میکشد   فَرَآهُ گذشت مَیِّتٍ گذشت اَخَذْتُ گذشت

لُؤْلُؤًا گذشت بَیِّنَةٍ حفص بفتح نون بی الف بصیغه مفرد خوانده و بکر با الف

و درین صورت بتاء کشیده نوشته بشود و وقف بتاء بشود

بعد از نون بصیغه جمع میخواند   یٰسٓ حفص بفتح یاء خوانده و بکر بامالهٔ

یاء میخواند و نون ملفوظ سین را در واو وَالْقُرْآنِ ادغام میکند تَنْزِیلَ حفص بفتح

لام خوانده و بکر بضم لام میخواند سَدًّا دو موضع حفص هر دو موضع بفتح سین خوانده

و بکر بضم سین فَعَزَّزْنَا حفص تشدید زاء اول خوانده و بکر بتخفیف زاء اول

من العیون

مِنَ الْعُیُونِ حفص بضم عین خوانده و بکر بسکون عین عَمِلَتْهُ حفص بهاء ضمیر بعد از تاء

تانیث خوانده و بکر بتاء تانیث بحذف ها میخواند که عَمِلَتْ باشد و کلمه مِنْ ثَمَرِهِ را

حفص وصل میکند و علامت لا لیباهی مینویسد و بکر وقف مطلق میکند و علامت ط

بر حرف میگذارد مَرْقَدِنَا حفص سکته میکند بر الف مَرْقَدِنَا و بکر بی سکته میخواند مَکَانَتِهِمْ

حفص بفتح نون خوانده بدون الف که صیغه مفرد باشد و بکر با الف بعد از نون بصیغه جمع

میخواند   اَلْکَوَاکِبِ حفص بکسر باء خوانده و بکر بفتح باء لَا یَسَّمَّعُونَ

حفص بفتح و تشدید سین و میم هر دو خوانده و بکر بسکون سین و فتح میم مخففه میخواند

مِنَّا هر موضع حفص بکسر میم خوانده و بکر بضم میم فَرَآهُ مکرر ذکر شده یَا بُنَیَّ حفص

بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یاء اَللّٰهَ رَبَّکُمْ وَرَبَّ حفص هر سه را بفتح باء و

خوانده و بکر هر سه را بضم باء و با میخواند و در کلمه اَحْسَنَ الْخَالِقِینَ حفص وصل میکند

و علامت لا لیباهی مینویسد و بکر وقف مطلق مینماید و علامت ط بر حرف میگذارد

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بکر ز مذکور شد وَلِيَ حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون یاء

وَغَسَّاقٌ حفص بتشدید سین خوانده و بکر بتخفیف سین وَكَانَ لِيَ حفص بفتح یاء آخر

و بکر بسکون یاء مَكَانَتِكُمْ حفص بعد از نون بی الف بصیغه مفرد خوانده و بکر

بالف بعد از نون بصیغه جمع میخواند بِمَفَازَتِهِمْ حفص بزاء مفتوحه بدون الف بصیغه مفرد

خوانده و بکر بالف بعد از زاء بصیغه جمع میخواند حم این لفظ را در مصحف سوره

سواله حفص بفتح خاء خوانده و بکر باماله خاء میخواند فَأَخَذَتْهُمْ مذکور شد وَأَنْ يُظْهِرَ

حفص بضم یاء و کسر هاء خوانده و بکر بفتح یاء و فتح هاء میخواند الْفَسَادَ حفص بفتح دال

خوانده و بکر بضم دال فَأَطَّلِعَ حفص بفتح عین خوانده و بکر بضم عین يَدْخُلُونَ

حفص بفتح یاء و ضم خاء بصیغه معلوم خوانده و بکر بضم یاء و کسر خاء بصیغه مجهول خواند.

السَّاعَةَ أَدْخِلُوا حفص بفتح همزه و کسر خاء بصیغه امر از باب افعال خوانده در حالت وقف

و وصل و در ابتدا بهمزه مفتوحه خواهد خواند زیرا که همزه همزه قطع است و بکر در حالت ابتدا بهمزه

مضمومه و ضم خا

مضمومه و ضم خاء بصیغه امر از باب اول ثلاثی مجرد میخواند و هرگاه وصل کند همزه

در درج ساقط میشود زیرا که همزه همزه وصل خواهد بود سَيَدْخُلُونَ حفص بفتح یاء

و ضم خاء بصیغه معلوم خوانده و بکر بضم یاء و فتح خاء بصیغه مجهول میخواند شُيُوخًا

حفص بضم شین خوانده و بکر بکسر شین میخواند حم ذکر شد آذَنَّا

حفص بکسر راء خوانده و بکر بسکون راء إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ در این آیه

سجده واجب است ءَأَعْجَمِيٌّ حفص بتحقیق همزه اول و تسهیل همزه ثانی خوانده و بکر

بتحقیق همزتین میخواند مِنْ ثَمَرَاتٍ حفص بالف بعد از راء بصیغه جمع خوانده

و بکر بدون الف بصیغه مفرد میخواند حم عسق حفص بفتح

حاء خوانده و بکر باماله حاء چنانکه مذکور شد يَتَفَطَّرْنَ حفص بتاء مفتوحه

بعد از یاء و فتح طاء مشدده میخواند و بکر بنون ساکنه بعد از یاء و کسر طاء

مخففه میخواند نُؤْتِهِ حفص بکسر تاء و کسر هاء باصله میخواند و بکر بکسر تاء و سکون

ها میخوانند عما تعملون حفص بتا خطاب خوانده وبکر بیا غیبت

حم ذکر شد جزءا حفص بسکون زا خوانده وبکر بضم زا ینشؤا حفص بضم یا

وفتح نون وفتح شین مشدده خوانده وبکر بفتح یا وسکون نون وفتح شین

مخففه میخوانند وبا آنکه صیغه مفردست در رسم الخط بواو والف بعد از واو نوشته

میشود ولی اشباع همزه خوانده میشود قال حفص بالف بعد از قاف وفتح لام بصیغه فعل

ماضی خوانده وبکر بضم قاف بدون الف وسکون لام بصیغه امر میخواند لبیوتهم دو موضع

در سوره بقره گذشت جاءنا حفص بهمزه مفتوحه بدون الف بعد از همزه بصیغه مفرد

خوانده وبکر بالف بعد از همزه بصیغه تثنیه میخواند که جاءانا باشد اسورة

حفص بسکون سین بدون الف بعد از سین بصیغه مفرد خوانده وبکر بفتح سین والف

بعد از سین بصیغه جمع میخواند که اساورة باشد یا عباد حفص بکسر دال بدون

یا میخوانند وبکر بکسر دال وفتح یا میخوانند در حال وصل وبسکون یا میخوانند در حال

وقف

وقف تشتهیه الانفس حفص بزیاده ها ضمیر بعد از یا خوانده وقفا ووصلا

وبکر بدون ها ضمیر میخواند که تشتهی الانفس باشد ویای آخر کلمه را در وقف ثابت

ودر وصل ساقط میدارد حم گذشت عیون در دو موضع حفص بضم عین

خوانده وبکر بکسر عین یغلی حفص بیا غیبت خوانده وبکر بتا خطاب

حم گذشت یؤمنون حفص بیا غیبت خوانده وبکر بتا خطاب هزوا مکرر ذکر شد

من رجز الیم حفص بضم میم خوانده منونا وبکر بکسر میم منونا سواء حفص بفتح همزه خوانده

منونا وبکر بضم همزه میخواند منونا وکلمه وعملوا الصالحات را که تمامی آیت حفص وصل

کند وعلامت لا با سیاهی نویسد وبکر وقف مطلق کند وعلامت ط برخ نویسد تذکرون

واتخذتم هزوا مکرر گفته شد حم گذشت نتقبل حفص بنون مفتوحه

خوانده وبکر بیاء مضمومه احسن حفص بفتح نون خوانده وبکر بضم نون نتجاوز حفص

بنون مفتوحه خوانده وبکر بیاء مضمومه اف مذکور شد قتلوا حفص

بضم قاف بدون الف و کسر تا خوانده و بکر بفتح قاف و الف بعد از قاف و کسر تا میخواند

إِسْرَارَهُمْ حفص بکسر همزه خوانده و بکر بفتح همزه رِضْوَانَهُ در سوره آل عمران گذشت

لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ وَنَبْلُوَ حفص هر سه کلمه را بنون خوانده و بکر بیا غیبت میخواند

السَّلْمِ حفص بفتح سین خوانده و بکر بکسر سین عَلَيْهُ اللهَ حفص بضم

ها خوانده و بکر بکسر ها رِضْوَانًا در آل عمران گذشت درین سوره

میان حفص و بکر خلاف نیست مِيتًا حفص بکسر میم خوانده و بکر بضم میم

يَوْمَ يَقُولُ حفص بیا غیبت خوانده و بکر بنون میخواند عُيُونٍ

مکرر ذکر شد مِثْلَ حفص بفتح لام خوانده و بکر بضم لام تَذَكَّرُونَ مکرر مذکور شد

لُؤْلُؤٌ ذکر شد الْمُصَيْطِرُونَ حفص بصاد خوانده و بکر بسین و بعضی

گفته اند که حفص بصاد و سین هر دو خوانده و بکر بصاد خالص میخواند ولی

مَا رَأَى وَلَقَدْ رَآهُ وَلَقَدْ رَآهُ در سوره انعام گذشت هَنِيئًا مکرر ذکر شد

سوره الرحمن

اللُّؤْلُؤُ مذکور شد الْمُنْشَآتُ حفص بفتح شین خوانده و بکر بکسر شین

میخواند اللُّؤْلُؤُ ذکر شد عُرُبًا حفص بضم را خوانده و بکر بسکون را میخواند

مِتْنَا و تَذَكَّرُونَ مکرر گذشت إِنَّا حفص بیک همزه مکسوره خوانده و بکر بدو همزه که اول

مفتوح و ثانی مکسور میخواند لَرَءُوفٌ مکرر گذشت نَزَّلَ حفص بتخفیف زا

خوانده و بکر بتشدید زا الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ حفص هر دو را بتشدید صاد خوانده

و بکر بتخفیف صاد میخواند رِضْوَانٍ دو موضع مکرر ذکر شد انْشُزُوا

در هر دو موضع هر دو را حفص بضم شین خوانده و هر گاه در قبل این کلمه وقف کند و ابتدا باین

کلمه کند همزه را مضموم میخواند و بکر را دو وجه است اول ضم حفص و ثانی شین را مکسور میخواند

و درین صورت هر گاه ابتدا باین کلمه کند همزه را مکسور میخواند و در وصل در هر حال همزه

در درج می افتد زیرا که همزه وصل است وضعوا ام بُيُوتَهُمْ و رِضْوَانًا

و رَءُوفٌ مذکور شد درین سوره میان حفص و بکر خلاف نیست بُرَآءُ

درین سوره در رسم الخط بواو و الف بعد از واو مکتوب است بصیغه جمع است و بغیر واو
بَرِیَّةُ بر وزن فَعِیلَةٌ خوانند جمع او فُعَلَاءُ آمده لکن در خواندن بضم همزه بدون اشباع خوانده
بشود   مِن بَعْدِی اسْمُهُ حفص بسکون یا خوانده و دیگر بفتح یا میخوانند
مُتِمُّ نُورِهِ حفص بضم میم بی تنوین و کسر را و کسر ها خوانده و دیگر بضم میم منونا و فتح را
و ضم ها میخوانند   درین سوره میان حفص و دیگر خلاف نیست
بِمَا تَعْمَلُونَ حفص بتا خطاب خوانده و دیگر بیا غیبت   درین سوره میان حفص
و دیگر خلاف نیست   بُیُوتِهِنَّ ذکر شد مُبَیِّنَةٍ حفص بکسر یا خوانده و دیگر
بفتح یا بَالِغُ أَمْرِهِ حفص بضم غین بی تنوین و کسر را و کسر ها خوانده و دیگر بضم غین منونا
و فتح را و ضم ها میخوانند نُکْرًا حفص بسکون کاف خوانده و دیگر بضم کاف مُبَیِّنَاتٍ
مکرر گذشت   جِبْرِیلَ در سوره بقره گذشت نَصُوحًا حفص بفتح نون خوانند
و دیگر بضم نون وَکُتُبِهِ حفص بضم کاف و تا بدون الف بصیغه جمع خوانده و دیگر بکسر کاف

و فتح تا

و فتح تا و الف بعد از تا بصیغه مفرد میخوانند چنانکه در سوره انبیا ذکر شد
مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا حفص بفتح یا خوانده و دیگر بسکون یا   نٓ حفص نون
مقطوعه را در نزد واو و القلم باظهار خوانده و دیگر ادغام میکنند أَن كَانَ حفص بیک همزه
مفتوحه خوانده و دیگر بدو همزه مفتوحه میخوانند و کلمه زَنِیمٍ را که بعد اوست حفص وصل
نموده و علامت لا بالای او نویسد و دیگر وقف مطلق کند و علامت ط بر وی گذارد و کلمه
بَنِینَ را که بعد اوست حفص وقف مطلق کند و علامت ط بالای او نویسد و دیگر وصل
کند و علامت لا بر وی گذارد   وَمَا أَدْرَاكَ دو موضع درین سوره
و هر جا باید حفص بفتح را خوانده و دیگر باماله را میخوانند تَذَكَّرُونَ مکرر مذکور شده
نَزَّاعَةً حفص بفتح تا منونا خوانده و دیگر بضم تا منونا و در کلمه
لَظَى دو قرائت است حفص وصل کند و علامت لا بالای او نویسد و دیگر وقف جایز دانند
و علامت ج بر وی گذارد   بِشَهَادَاتِهِمْ حفص بالف بعد از دال بصیغه جمع خوانند

و دیگر بدون الف بصیغه مفرد میخواند نُصُبٍ حفص بضم نون و صاد هردو خوانده و دیگر
بفتح نون و سکون صاد میخواند   بَنِیهِ حفص بفتح یا خوانده و دیگر بسکون یا
درین سوره سیزده لفظ را که چهار اَنَّهُ و یک اَنَّهُم و هشت اَنَّا
باشد حفص همه را بفتح همزه خوانده و دیگر بکسر همزه میخواند اما در کلمه اَنَّ المساجد میان
حفص و دیگر خلاف نیست و هردو بهمزه مفتوحه میخوانند زیرا که خلاف در جاییست که اَنَّ
متصل بضمیر باشد نه در آن سیزده لفظ و در تمام این الفاظ سیزدگانه حفص وصل کند و علامت لا
بسیاهی گذارد و دیگر وقف مطلق کند و علامت ط بسرخی نویسد ولی چون تمام این الفاظ
همه سر آیه است و بنا بر حدیث ام سلمه رضی الله عنها که حضرت رسول ص بر سر هر آیه وقف میفرمود
از برای حفص نیز تجویز وقف نوشته اند و از برای دیگر نیز وقف جایز گفته اند و در بعض
از مصاحف همه از برای حفص و دیگر هردو ج تنها بسرخی نوشته اند
و رَبُّ المَشرِقِ حفص بضم با خوانده و دیگر بکسر با و در کلمه تَبتِیلا که تا بدل و راست حفص وقف

مطلق کند

مطلق کند و علامت ط بسیاهی نویسد و دیگر وصل کند و علامت لا بسرخی گذارد
وَالرُّجزَ حفص بضم را خوانده و دیگر بکسر را اِذ اَدبَرَ ذکر
شد اِذ اَدبَرَ حفص بسکون ذال بدون الف بعد از ذال و فتح همزه و سکون دال
خوانده و دیگر بفتح ذال و الف بعد از ذال بدون همزه بفتح دال میخواند که اِذا
دَبَرَ باشد   مَن رَاقٍ حفص سکت میکند بر نون مَن و دیگر بدون
سکت میخواند سُدًی حفص در وصل بفتح دال میخواند منونا و در وقف تنوین را بدل
بالف میکند و دیگر در حال وصل موافق است با او اما در حال وقف با یا میخواند
یُمنَی حفص بیاء تذکیر خوانده و دیگر بتاء تانیث   سَلاسِلَ حفص در حال
وصل بفتح لام بی تنوین خوانده و در حال وقف دو وجه میخواند یکوجه بالف
وقف میکند و یکوجه بلام بدون الف وقف مینماید و دیگر در حال وصل بفتح لام
منونا میخواند و در حال وقف بالف وقف میکند و بس قَوارِیرَ قَوارِیرَ

هر دو موضع حفص در حال وصل بفتح را بدون تنوین خوانده و در حال وقف اول را
بالف و ثانی را براء بی الف وقف مینماید و دیگر در وصل هر دو را بفتح را منونا
میخواند و در حال وقف هر دو را بالف وقف مینماید لُؤلُؤاً ذکر شد حفص
بضم را منونا خوانده و دیگر بکسر را منونا میخواند اُولٰئك
حفص بسکون ذال خوانده و دیگر بضم ذال اَدْرٰیك گذشت جِمالَتٌ حفص بفتح
لام بدون الف بصیغه مفرد خوانده مع هذا در رسم خط بتاء کشیده مکتوب است و بتا
وقف میشود و دیگر بالف بعد از لام بصیغه جمع میخواند عیون گذشت
غَسّاقاً حفص بتشدید سین خوانده و دیگر بتخفیف سین نَخِرَةً حفص بفتح
نون بدون الف خوانده و دیگر بالف بعد از نون ناخِرَةً میخواند
درین سوره بیان حفص و دیگر خلاف نیست سُعِّرَتْ حفص بتشدید عین
خوانده و دیگر بتخفیف عین میخواند ذاه مذکور شد اَدْرٰیك

دو موضع

دو موضع بصورت که ذکر شد بَلْ رانَ حفص بر لام بل سکته میکند
و بفتح راء رانَ میخواند و دیگر لام بَلْ را در را ادغام میکنند و الف رانَ اماله میکنند
فَكِهِينَ حفص بفتح فاء بدون الف خوانده و دیگر بالف بعد از فاء میخوانند که
فاکِهِینَ باشد از این سوره تا آخر قرآن چون اختلاف چندان
نبود لهذا سوره بسوره نوشته نشد ولی اختلاف در هر کلمه باشد سوره او را مینویسد
اَدْرٰیكَ در سوره الطارق بصورت که گذشت سجده وجب در آخر سوره علق است
اَدْرٰیكَ در سوره قدر بصورت که ذکر شد مُؤصَدَةٌ در سوره الهمزه حفص
بهمزه ساکنه خوانده بدون واو و دیگر بواو ساکنه میخواند بدون همزه عَمَدٍ در سوره
الهمزه حفص بفتح عین و میم هر دو خوانده و دیگر بضم عین و میم هر دو میخوانند
وَلِیَ دِینِ در سوره الکافرون حفص بفتح یاء خوانده و دیگر بسکون یاء
کُفُواً در سوره اخلاص حفص بفتح واو منونا خوانده و دیگر بفتح همزه منونا میخوانند

تضلیل حفص بفتح یا خوانده و دیگر بضم

در بیان تکبیر گفتن در اخر بعضی از سورهای اخر قران بقرائت ابن کثیر بدانکه

بمذهب ابن کثیر مستحب است تکبیر گفتن در اخر سوره والضحی تا اخر سوره قل اعوذ برب

الناس در اخر همه سورها بهر دو روایت اما از بزی شهرت تام دارد و بعضی از اخر واللیل

روایت کرده اند اما صحیح از اخر والضحی است و بهر دو روایت منصوص است فایده که

در اینجا ظاهر است این است که انکس که در اخر والضحی تکبیر میگوید در اخر سوره ناس هم

تکبیر میگوید و انکس که در اخر واللیل تکبیر میگوید در اخر سوره فلق میگوید و قطع میکند یعنی

در اخر سوره ناس نمیگوید و سبب استحباب تکبیر گفتن در آخر این سورها آن است که

روزی مشرکان از حضرت رسول صلعم سؤال کردند که بگو حقیقت روح چیست

و قصه ذو القرنین و اصحاب کهف چگونه است آنحضرت صلعم فرمودند که فردا بگویم

و کلمه ان شاء الله نفرمودند لهذا اندکی وحی منقطع شد بغایتی که مشرکان گفتند

وَدَّعَ وَقَلَی مُحَمَّداً رَبُّهُ یعنی وداع کرد و رها کرد محمد را خدای او

و خاطر مبارک آنحضرت صلعم ازین مقدمه محزون و ملول شد تا انکه جبرئیل علیه السلام

نازل شد و سوره والضحی را آورد که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَی پس خاطر

مبارک آنحضرت صلعم مسرور شد و از غایت فرح و انبساط فرمود اَللّٰهُ اَکْبَرُ

پس امر فرمودند اصحاب خود را که از اخر والضحی تا اخر قران در آخر هر یک از سورها

تکبیر بگویند و صیغه تکبیر بخلاف اَللّٰهُ اَکْبَرُ است و بعضی صیغه تهلیل را بر تکبیر

افزوده اند و گفته اند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و این صیغه از طریق

شاطبی روایت شده و بعضی دیگر صیغه تحمید را نیز بعد از تهلیل و تکبیر روایت کرده

باین ترتیب که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اما ازینها که بر تکبیر

محض اکتفا کرده اند افزودن تهلیل را در یازده سوره پسندیده میدانند و تکبیر را

در این یازده سورها تهلیل میخوانند اول سوره اِذَا زُلْزِلَتْ دویم سوره اَلَمْ نَشْرَحْ

سیم سوره لِاِیْلَافِ قُرَیْشٍ چهارم سوره وَالْعَصْرِ پنجم سوره وَیْلٌ لِکُلِّ ششم سوره

إِنَّا أَعْطَيْنَا

الْقَارِعَةُ ہفتم سورهٔ اَرَاَیْتَ الَّذِی ہشتم سورهٔ تَبَّتْ یَدَا دہم و یازدہم معوذتین

و در سایر سورها تکبیر فقط میگویند اما در کیفیت تکبیر بین السورتین چهار وجه منصورست اول آنکه

وصل کند آخر سوره را به تکبیر و تکبیر را به بسمله و بسمله را با اول سوره دیگر دویم آنکه

وصل کند آخر سوره را به تکبیر و بر تکبیر وقف کند و ابتدا به بسمله کند و وصل کند بسمله را

با اول سوره دیگر سیم آنکه وقف کند بر آخر سوره و ابتدا کند به تکبیر و وصل کند تکبیر را

به بسمله و وقف کند به بسمله و ابتدا کند با اول سوره دیگر چهارم آنکه وصل کند

آخر سوره را به تکبیر و تکبیر را به بسمله و بر بسمله وقف کند و ابتدا با اول سوره

دیگر نماید قسم اول جایز است و قسم سیم اولی است اما قسم چهارم نزد

همه قرا ممنوع است و مجوز نیست و هرگاه تکبیر را با تهلیل و تحمید بگویند باید

لفظ و ترتیب که نوشته شد بگویند تغییر و تقدیم و تاخیر در الفاظ مرقومه جایز

نیست زیرا که روایت چنین وارد شده و متفق علیه جمیع قرا این است و مخالف

روا نباشد

روا نباشد و از ابی ابن کعب مرویست که چون حضرت رسول ختم قران میکردند در آخر

سورهٔ ناس تکبیر میگفتند و بعد ابتدا میفرمودند بقرائت سورهٔ فاتحه و بعد از خواندن فاتحه

شروع میفرمودند بقرائت سورهٔ بقره و تا هُمُ الْمُفْلِحُونَ که پنج آیه است تلاوت میفرمودند

و بعد دعای ختم قران میخواندند و بجهة تو ضیع میخواستند و دعای ختم را استاده

میخواندند و مرویست که این دعا را میخواندند اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی بِالْقُرْآنِ وَ اجْعَلْهُ

لِی اِمَامًا وَ نُورًا وَ هُدًى وَ رَحْمَةً اَللّٰهُمَّ ذَكِّرْنِی مِنْهُ مَا نَسِيتُ

وَ عَلِّمْنِی مِنْهُ مَا جَهِلْتُ وَ ارْزُقْنِی تِلَاوَتَهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ اَطْرَافَ

النَّهَارِ وَ اجْعَلْهُ لِی حُجَّةً يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ و نیز میفرمودند اَللّٰهُمَّ آتِنَا

فِی الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ

يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس دعا میفرمودند و حاجت میخواستند و بروایت صحیح وارد شده

که از حضرت رسول پرسیدند اَيُّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ و بروایت دیگر باین لفظ

که اَیُّ الاَعمالِ اَحَبُّ اِلَی اللهِ فَقالَ الحالُّ المُرتَحِلُ یعنی فارغ شوند از ختم قرآن
و شروع کنند بختم دیگر بهمان طریق که حضرت رسول صلعم مینمودند و پس از آنکه قرآن تمام کنند
سوره فاتحه و از سوره بقره تا هُمُ المُفلِحُونَ پس دعای ختم بخوانند و طلب حاجت خود نمایند
که ان شاء الله مستجاب خواهد شد زیرا که حدیث صحیح وارد است مَن قَرَأَ القُرآنَ
کانَت لَهُ عِندَ اللهِ دَعوَةٌ مُستَجابَةٌ و بهترین ادعیه ختم دعای صحیفه کامله است
و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که اِنَّ لِلدُّعاءِ اَرکاناً
وَاَجنِحَةً وَاَسباباً وَاَوقاتاً فَاِن وافَقَ اَرکانَهُ قَوِیَ وَاِن
وافَقَ اَجنِحَتَهُ طارَ فِی السَّماءِ وَاِن وافَقَ مَواقیتَهُ اَفلَحَ وَاِن
وافَقَ اَسبابَهُ اَنجَحَ یعنی دعا را ارکانست و بالهاست و اسبابست و اوقاتست
پس اگر موافق ارکان باشد قوی گردد و اگر موافق بالها باشد بآسمان پرد و اگر
موافق وقت باشد رستگار شود و اگر موافق اسباب باشد مراد حاصل شود پس فرمودند

ارکان دعا

ارکان دعا حضور دل است و رقت و خضوع و خشوع و دل بستن بحق تعالی و قطع نظر
از مخلوق و بالهای او صدق نیت و خلوص عقیدت و مواقیت او اسحارست
و اسباب او صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او اللهم صل علی محمد و آل محمد
بدانکه بعضی از قراء احتیاط کرده‌اند بعد از ختم قرآن بقرائت عاصم تکبیر نگفته‌اند
و این احتیاط بیفایده است زیرا که تکبیر دعاست و دعا در وسط سوره و آخر سوره
مجوزست و رخصت داده‌اند چنانکه در روایت وارد شده که بعد از تلاوت
آیه رحمت طلب رحمت و مغفرت از حضرت واهب العطایا جل شانه نماید و بعد
از آیه عذاب و غضب پناه بغفار الذنوب و ستار العیوب جل عظمته برد از
آتش دوزخ و عذاب الیم و در سوره الرحمن بعد از هر فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ
لا بِشَیءٍ مِن آلائِکَ رَبِّ اُکَذِّبُ بگوید و بنا برین دلایل اگرچه
تکبیر از عاصم منقول نباشد بعد از قرائت در آخر هر سوره ضرری بقرائت او نرساند

تلاوت نمیرساند

بعد از ۳ روز به شود و برخیزد و امید نجات در آدمیست نهم
زود صحت یابد و خوشدل سرایام برخیزد و صحت یابد بدانکه
اگر کسی در ایام هفته بیمار شود نام او و مادر او در الحساب جمل
جمع کند و ۳ ۳ طرح کند و معلوم کند در چه روز بیمار شده اگر
روز یکشنبه بیمار شده هرگاه یکی بماند به شود و اگر ۲ بماند بیمار
طول کشد و اگر ۳ بماند بمیرد و هرگاه دوشنبه بیمار شود
اگر یک بماند بمیرد و اگر ۲ بماند به شود و اگر ۳ بماند بیماری طول کشد
و هرگاه سه شنبه بیمار شده اگر یک بماند بیماری بطول انجامد
واگر ۲ بماند واگر ۲ بماند بمیرد و اگر ۳ بماند به شود و هرگاه
چهارشنبه بیمار شده اگر یک بماند به شود و اگر ۲ بماند بیماری بطول

انجامد و اگر سه بماند بمیرد و هرگاه پنجشنبه بیمار شده اگر یک بماند
بمیرد و اگر دو بماند به شود و اگر سه بماند بیماری بطول انجامد و هرگاه
جمعه بیمار شده اگر یک بماند بیماری بطول انجامد و اگر دو بماند بمیرد
و اگر سه بماند به شود و هرگاه شنبه بیمار شده اگر یک بماند به شود
و اگر دو بماند بیماری بطول کشد و اگر سه بماند بمیرد **در احکام**
اختلاجات یعنی جستن اعضای آدمی ناگهان و گویند زیاده بر سه مرتبه
هرگاه بجهد باد است و این علم متعلق است بذی القرنین که آدمی را از خیر و شر
و نفع و ضرر آگاه میگرداند و این بتجربه رسیده است هرگاه بفال خوب و بد
قرار دهند نه آنکه در حقیقت جستن اعضا این خاصیت را دارد یا آنکه اعضای
بی شعور آدمی را آگاه میکند بلکه این از مراتب الهام است میان سر غنیمت یابد پس
عزیز گردد پیش سر از غم خلاص شود میان فرق غم از او بگذرد جانب راست سر

راست سر خبر خوش شنود جانب چپ سر فراخ روزی شود جمله سر بزرگی بیند میان
ابرو خرمی و بزرگی رسد گوشه راست ابرو خرمی بیند گوشه چپ ابرو غائبی رسد
دنباله چشم راست سخن از او نقل کنند پشت چشم راست غمناک گردد زیر
چشم راست شادی بیند جمله چشم راست خرمی بیند دنباله چشم چپ نامه یا دوری رسد
پشت چشم چپ با وی ظرافت کنند زیر چشم چپ خبر یا دوری رسد جمله چشم چپ
با وی مزاح کنند ابروی راست خیر و برکت بیند ابرو میان چپ جامه و زر زیاده
گردد شقیقه راست بخویش وی نکبت رسد شقیقه چپ صحت یابد
جمله پیشانی عزت یابد پرده بینی قرض داده شود جانب راست بینی از عمل معزول
شود جانب چپ بینی بمراد خاطر گردد جمله بینی مال وافر یابد تارک روی از
کاری بد کند خد راست مراد صحت یابد تارک روی چپ مال و حرمت بیند
خد چپ بیماری اندک یابد زنخ راست از بیماری سالم شود زنخ چپ درد سر

کشد گوش راست سخن از او نقل کننده گوش چپ غایبی و نفعی بوی رسد
و بهانه رود جمله دهان با دوستی مروت کند جمله زبان از بیماری ایمن گردد
لب بالا قول بفعل آورد لب زیرین فتنه پیش وی آید گوشه لب راست
خصومت کند گوشه لب چپ از او سخن نقل کننده جمله زنخدان بال باید جانب
راست حلقوم از برادر نفع یابد جانب چپ حلقوم خرمی بیند جمله گردن شرف
و غنیمت یابد سر دوش راست رفعت یابد سر دوش چپ دردی کشد
بازوی راست خیر و خرمی بیند بازوی چپ شادی بیند مرفق راست
عمل خیر کند مرفق چپ ساعد راست شادی بیند ساعد چپ
فراخ روزی گردد کف دست راست خصومت کند کف دست چپ معیشت یابد
انگشت بزرگ راست نوازش بیند انگشت بزرگ چپ به بزرگی رسد
کتف راست خلعت یابد کتف چپ مراد رسد بند دست راست مال و زر زیاد
شود بند دست چپ خشمت یابد سینه دوستی را بکنار گیرد دل غم باو رسد

غم باو رسد پهلوی راست نقل و حرکت کند پهلوی چپ دوستی یابد
گرده گاه راست زیان کند گرده گاه چپ خبر باو رسد جانب راست
پشت کار نیکو شود جانب چپ پشت رفعت یابد زیر ناف شرف
و عزت یابد زهار عزت و منفعت بیند قضیب و فرج مراد برآید
خصیه راست زن حلال کند خصیه چپ پستان زده شود سرین راست
خرمی بوی رسد سرین چپ نوازش بیند نشستن گاه راست رفعت
یابد نشستن گاه چپ ملول گردد ران راست سوار شود ران چپ
معذب شود ساق راست آزرده شود ساق چپ حاجت او
برآورده شود کف پای راست دوستی غایب شود کف پای چپ
سخن از او نقل کننده بند پای راست سفر کند بند پای چپ منقبض گردد
پشت پای راست خارش پا و عارض شود پشت پای چپ سوار گردد

جمله قدم راست غم از او زاید شود جمله قدم چپ عافیت یابد جمله
پای راست راحت یابد جمله پای چپ از سلطان نوازش بیند
جمله انگشتان پای راست سفر کند جمله انگشتان پای چپ غم و الم
بیند جمله اندام اندوه بوی رسد و اگر مکرر اعضا بجهد مقدمهٔ فالج و لقوه
و سکته است مداوا باید کرد در بیان رؤیت ماه اول در روایت
معتبره وارد شده که ماه رجب را بقرآن مجید یا بر روی دست
خود باید دید ماه شعبان را بر روی بزرگان و صلحا و علما باید دید ماه
رمضان را بر روی اهل و عیال خود باید دید ماه شوال را بر روی فیروزه
و آب روان باید دید ماه ذی قعده بر آینه باید دید ماه ذی حجه را
بر روی اطفال باید دید ماه محرم را بر آب روان و فیروزه باید دید ماه
صفر را بر روی کودک و کف دست خود باید دید ماه ربیع الاول

ربیع الاول را بر آب ایستاده باید دید ماه ربیع الثانی را نیز بر آب
ایستاده باید دید ماه جمادی الاولی را دوباره بماه باید دید ماه
جمادی الثانی را بر آسمان و زمین باید دید بروایت دیگر هرگاه
ماه محرم در حمل نو شود بر آتش افروخته یا اشیاء سرخ یا شمشیر
برهنه نگرد و این ماه را بقصد میمنت نه بیند و بر خود مبارک نشمارد
و اینماه را شوم داند و از مردان بد و زنان فاحشه حذر کند
و مطلق درین ماه عیش و عشرت و تماشا و خنده را بر طرف کند و جماع
نکند و نیز ماه صفر هرگاه در ثور نو شود بر روی صاحب جمالان و جواهرات
و عقیق یمنی و جوانان نگرد و از دیدن سباع ضاره حذر کند
ماه ربیع الاول هرگاه در جوزا نو شود بر روی عالم و زاهد
یا در آب روان یا در جواهر بحری مثل مروارید و مرجان نگرد

و از دیدن کسان معیوب و ناقص و ذو العاهات و نابینا حذر کند ماه ربیع الآخر
هرگاه در سرطان نو شود در آب روان صاف یا سبزه یا جواهر آبی یا عقیق
و یمنی نگرد و از مردم شریر و غماز حذر کند ماه جمادی الاولی هرگاه در اسد نو
شود در آسمان یا زر یا آتش نگرد و سه مرتبه بگوید لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و از دیدن تارک الصلوة و جنب و یهود و نصاری حذر کند ماه
جمادی الاخری هرگاه در سنبله نو شود بر روی دختران باکره خوش روی یا سبزه
و عقیق یمنی و در مصحف و فیروزه نگرد و از دیدن چیزهای سیاه و دود و خاکستر
و مجوس حذر کند ماه رجب هرگاه در میزان نو شود در آینه صاف نظر کند
و سه نوبت سوره حمد بخواند و از دیدن نجاسات و کثافات و مکروهات
و سگ سیاه حذر کند ماه شعبان هرگاه در عقرب نو شود بر روی مردم خوب
و صلحا و بزرگان یا قرآن مجید نگرد و از دیدن مردان بدنفس و اجلاف و تندخو

و تندخو حذر کند ماه رمضان هرگاه در قوس نو شود بر روی علما و سادات
یا زر و سیم یا جواهر آبی نگرد و از دیدن مردمان ظالم و ملازم حکام و مودی
و منافق و شریر و بدکار حذر کند ماه شوال هرگاه در جدی نو شود زمین
نگرد و سه مرتبه بگوید وحده لا شریک له و از دیدن زنان سلیطه و فاحشه
و فاجره حذر کند ماه ذی قعده هرگاه در دلو نو شود در مساجد جمعه و بناهای
عالی نگرد و از دیدن مردم بدکار و هرزه گرد حذر کند ماه ذی حجه اگر در حوت
نو شود در مصحف یا جواهر آبی یا لعل و فیروزه یا روی علما نگرد و از دیدن حجامها
حذر کند اما طریقه اهل نجوم ماه محرم را در صلاح مصقول نگرد ماه صفر را در سبزه
و مروارید ماه ربیع الاول را در روی آتش کاران ماه ربیع الثانی را در جواهرات
ماه جمادی الاولی را در روی ساده رویان ماه جمادی الاخری را در روی دختران
ماه رجب را در روی بزرگان ماه شعبان را در روی مشایخ ماه رمضان را در روی
دهقانان ماه شوال را در روی ترکان ماه ذی قعده را در صحیفه و ادعیه ماه
ذی حجه را در قرآن مجید و خواندن الم هفت مرتبه حمد در هر ماه دیدن امان است

از درد چشم و بهترین دعاها در دیدن ماه دعای صحیفه کامله است در بیان
ایام سعد و نحس ایام ماه و هفته بدانکه در هر ماهی هفت روز نحس است
سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم
و این مذهب مختار متشرعین و منجمین است و این ایام را از ماههای فرس اختیار
کرده اند چنانکه در ماههای عربیه نیز رعایت نمایند کمال احتیاط خواهد بود و ایضا
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که در سالی بیست و چهار روز نحس است
که هر ماهی دو روز باشد محرم یازدهم[11] و چهاردهم[14] صفر یکم[1] و هشتم[8] ربیع الاول
یکم[1] و بیستم[20] ربیع الثانی یازدهم[11] و بیست و پنجم[25] جمادی الاولی دهم[10] و پانزدهم[15]
جمادی الاخری دویم[2] و چهاردهم[14] رجب یازدهم[11] و سیزدهم[13] شعبان
سیم[3] و چهارم[4] رمضان سیم[3] و بیست و یکم[21] شوال هشتم[8] و بیستم[20] ذیقعده
دویم[2] و پنجم[5] ذیحجه ششم[6] و هشتم[8] و روز تاسوعا و عاشورا و بیست و هشتم صفر نیز بلا
نحس است و از ایام هفته روز دو شنبه و چهارشنبه نحس است اگر کسی در این ایام

ایام منحوسه بیمار شود بمیرد و اگر بسفر رود بر نگردد و اگر بجنگ رود کشته شود
و اگر فرزندی متولد شود نماند و درین ایام اقدام بهیچ کار خوب نیست در بیان
خلاصه اختیارات که از ماههای فرس اختیار کرده و معتبر شمرده اند از قول امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست در هر ماهی اول ماه نیک است برای عقد و نکاح
و بیع و شری و سفر کردن دویم ماه مبارک است بجهة اکثر مهمات خاصه تجارت و طلب
حاجت را سیم ماه بد است جمله مهمات را خاصه دیدار ملوک و سفر کردن را چهارم
نیک است همه حاجات را الا سفر کردن پنجم بد است جمله امورات را خاصه دیدن
اکابر ششم نیک است سفر کردن و بنا نهادن و سیر کردن را هفتم نیک است اکثر
مهمات را خاصه مناکحه و نقل و حرکت را هشتم نیک است همه امور را الا سفر کردن
نهم نیک است همه امور را مگر دیدن اکابر دهم نیک است طلب حاجات را یازدهم
نیک است دیدار ملوک و اکابر و سفر را دوازدهم نیک است همه کارها خاصه طلب حاجات را
سیزدهم توقف در جمیع مهمات اولی است چهاردهم نیک است دیدن اکابر و علما
و اشراف را پانزدهم مختار است طلب حاجات و سفر کردن را شانزدهم بد است جمله

مهمات خاصه سفر کردن را هفدهم نیک است همه کارها خاصه مواصلت و معامله
کردن را هجدهم نیک است طلب حاجات و نقل و حرکت را نوزدهم نیک است سفر
کردن و تزویج و ابتدای کارها را بیستم نیک دیدار ملوک و سفر کردن را
بیست و یکم بد است جمله کارها و خلوت اولی است بیست و دوم محارب است سفر
و تزویج و عمارت کردن را بیست و سیم نیک است دیدار ملوک و مناکحه را
بیست و چهارم بد است جمله کارها خصوص سفر کردن را بیست و پنجم حذر از همه کار
اولی است خاصه از سفر کردن بیست و ششم نیک است همه امور را مگر تزویج و سفر کردن
بیست و هفتم نیک است همه کارها خصوصا تجارت و سفر کردن بیست و هشتم نیک است
طلب حاجت و نقل و حرکت را بیست و نهم مبارک است سفر و طلب گم شده را
سی ام نیک است طلب همه حاجات خاصه سفر و حرکت کردن را

[illegible]د و طبیعت نیز تقاضای ان میکند که ماده را مغلوب دارند
[illegible]د با ورسانند و اگر تاثیرات اجرام فلکی زیاد بود انسانی که بوجود اید منعقد
باشد و حوا عبارت از زوجه است و این ادم و حوا بعد از ظهور خاک مدتی
باید مبهوت و متحیر باشند و قوی و حواس ایشان در غایت ضعف و فتور
باشد و بخوردن و اشامیدن چندان احتیاج نداشته باشند و غایة
مدت بقای ایشان یک دور فلکی باشد که عبارت از یک دوره کوکبی که در ان دوره
ظاهر شده باشد اگر ظهور ایشان در اول دوره باشد و اگر در اول دوره نبود
بمقدار کمی ان دور بقای ایشان کمتر باشد چنانچه اشارتی بان رفته در ایه
کریمه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم و مقدار ان یک روز
و هزار سال متعارف است دنیای روز کار است و کریمه ان یوما عند ربک کالف
سنة مما تعدون اشاره بانست و این ادم و حوا در اول روز

ظهور خود نطق خارجی نداشتند و اینکه در بعضی روایات وارد شده
آدم بعد از اتمام خلقت بایکلمه ناطق شد که الحمد لله رب العالمین مراد نطق
بزبان حالست و در اسمای روز خود بالهام زبانی از مقاصد و معانی
بالفاظی چند تعبیر نماید تا امور معیشت ایشان منتظم گردد و آیهٔ
وعلّم آدم الاسماء کلها اشاره بآن الهام است

فصل در احادیث

اهل بیت عصمت روایت شده که چون مشیّت قاهره حق تعالی
باستجاد آدم علیه السلام متعلق گردید امر الهی صدور یافت که ملائکه بلون از هر قطعه
از قطعات زمین قبضهٔ خاک مجتمع و همه را با هم ممزوج ساخته و از ید قدرت
خود چهل روز از آن تخمیر فرموده و حضرت آدم از آن طینت مخلوق
گردید و عرفا گویند که قبضات مختلفه خاک اشارتی است باستعداد متنوعه
متکثره که در مادهٔ انسان موجود است و تخمیر چهل روز کنایتی است

از تأثیرات

هفت مرتبه پس اگر اثر آن
و آن شب ظاهر شد فبها والا
تا هفت شب متوالیه این عمل را
به همین دستور بکند البته فتح
میشود ختم دیگر
اگر کسی گرفتار باشی و در امری
از امور دنیا چون نماز خفتن
گذارد و بعد فاتحه مثنی از
اذکار سر بسجده گذارد و نهد و بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم
یا ستار

از تأثیرات علویه که در زمان مدید مادهٔ طینیه را نضج و تهیه آن داده
که محل تعلق نفس ناطقه فاضله تواند بود و استحقاق کمالات لائقه و سعادات عظیمه
که در قوه او باشد بفعل تواند آورد بدست خویش چهل صبح باغبان ازل
نماند تخم گل تا بگشت و در گل من وسط خط استوا که در تحت معدل النهار
واقع است وسط حقیقی زمین و از اینجهت تعبیر از آن بقبة الارض مینماید
نسبت آن بجهات اربعه شمال و جنوب و مشرق و مغرب یکسان و لو اگر شمالی
و جنوبی بیک نسبت طرح اشعهٔ خود بر آن سرزمین مینمایند و بسبب قرب شمس
غالبا بسمت الرأس آن بقعه تأثیر حرارت آفتاب که منشأ و تکون حرارت
غریزی جسمانیات است با قصی الغایة است و زمان لیل و نهار در آنجا همواره
متعادل و متکافی است لاجرم لایق حکمت است که تولد اینچنین مکان
بر فیض و آن بقعه مبارکه بوده باشد و چون بسبب آنکه آفتاب در هر دو سال بسمت الرأس حقیقی

ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

انجام مرور و دو مرتبه بغایت لعبد ایضا میرسد و فصول سال در انجا شش
و در هر سالی دو مرتبه درختان بار گیرند و زمین سبز شود و میوه تر و خشک
در انجا فراوان باین جهة از باغستانی که بالای کوه و در ان زمین مسکن ادم
ع و حوا بوده در کتب الهیه بتعبیر جنت واقع شده تا انکه بتسویل شیطان فریفت
خوردن گندم و کشت و زرع در ایشان پیدا شده و بزود و فرود امده بروی
زمین سراندیب که اقرب بلاد معموره بخط استوا است اقامت نموده توالد
و تناسل نمودند و از ابن عباس مرویست که بهشت ادم باغی بود از باغات دنیا که شمس
و قمر در انجا طلوع و غروب مینمودند اگر جنة الخلد میبود هرگز از انجا بیرون نمی امدند
و همین مضمون از حضرت صادق ع روایت شده است و خلق سایر ابا و امهات
انواع را بعنوان تولید از مواد سفلیه بر این قیاس باید نمود و بهیچ وجه
با عموم قدرت باری و رموز و اشارتی که در کتب و صحف الهیه

واقع

واقع شده مخالفتی و منافاتی ندارد و سخنان و تشکیکات
اهل ظاهر را که مبنی بر محض استبعاد و قصور ذهن از ادراک حقایق
اشیا است ملتفت الیه نباید داشت **باب دوم** در بیان طبایع
سفلیه **فصل** عنصر نار بالذات حار یابس است و فعل او نضج و تلیین مواد و
اعداد و تهیه قبول اشکال صور و تحلیل و تلطیف و احراق از جمله لوازم
اوست که تخلف نتواند نمود بنابر قاعده ممهده حکما که تخلف ذاتیات را ممتنع
شمارند و در قصه حضرت ابراهیم ع که نمرود ملعون او را باتش افروخته انداخت
و حق تعالی بمضمون یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم او را نجات داد
ایا اتش بید مبارکش رسیده توجیهات و تاویلات نموده اند اقرب وجوه انکه
قادر مختار در انوقت اختلاف کیفیتی در بدن ابراهیم ع فرمود که از حرارت
اتش متاثر و منفعل نگردید مانند کیفیتی که در بدن سمندر است

الکرسی توجه بسیار دارد
این ختم تو چهل و یک روز
هر روزی چهل و یک مرتبه
بخواند سوره مبارکه حشر را
با توجه و خضوع و خشوع رو بقبله
با طهارت و لباس پاک در جای
در مکان خلوت بنشیند و بخواند
قبل از خواندن سه صلوات
بفرستد و شروع بخواند
انشاء الله حاجت حاصل خواهد شد
و این ختم تو از جمله عجایبات
و مجربات شمرده اند و بسیار
بتجربه رسیده
خطا نشده است
جمیع امورات دین و دنیا او

یا رحمن یا رحمن یا رحمن
یا رحیم یا رحیم یا رحیم
یا رب یا رب یا رب
اسئلک ان تصلی
علی محمد وال محمد وان
تنجینی من هذا الغم
پس مطلب خود را از او
حق تعالی در خاطر بگذراند
بعد از ان بگوید
یا ارحم الراحمین
وصل الله علی سیدنا
محمد واله الطاهرین

که زمانی مدید در آتش افروخته مکث مینماید و هیچ چیز اثر آتش باو نمیرسد زیرا
که در حصول اثر چنانچه فاعلیت فاعل شرط است قابلیت منفعل هم شرط است
و باین جهة گویند علت تامه مرکب است از دو چیز وجود مقتضی و فقدان مانع
و هرگاه موجود در محل مزاحم اقتضای مقتضی گردد اثر البته تخلف نماید و اینمعنی
قادح در اقتضای مقتضی نیست و بعضی از ملاحده که منکر نبوت و قدح
در معجزات انبیاء مینماید چون تواتر قصه حضرت ابراهیم زیاده از آن است
که انکار توانند نمود باین وجه توجیه نموده اند که استعمال بعضی ادویه
و مالیدن روغن مخصوص احیانا مانع تاثیر آتش میتواند بود چنانچه
از حذاق اطباء فرنگ منقول است در بعض طلسمات صناعیه اثر مترتب
میگردد و در بعض اوقات که احوال غیر طبیعیه عارض این کس میشود
که نوع تکاثفی در بدن بهم رسد که اصلا از دخول آتش و افتادن

دران

دران ضرری نرسد چنان چه از حال طائفه رفاعی بصره مشاهده
میگردد و اینمعنی منشاء فضیلت و کرامت از برای ایشان نیست

فصل ۲

عنصر هوا حار رطب است و آب بارد و رطب و آن از همه چیز ارطب است و خاک
بارد یابس و حرارت و برودت هر دو کیفیت فاعله اند و رطوبت و یبوست
سبب حفظ شکل و تعسر قبول اشکال دیگر و باین کیفیات اربعه وجود
مطلق اجسام سفلیه متقوم و سررشته بقای آنها تا انتهای مدت
مقدره که اجل موعود عبارت از آن است مضبوط و منتظم میباشد و مادام
که این کیفیات بر وجه تعادل و نسبت لائقه باشند مزاج مرکب معتدل
و صحت آن محفوظ باشد چون بعروض سببی از اسباب کلی یا زیاده
از حد اعتدال خارج گردد مزاج منحرف و بنیه مشرف بفوت شود پس
اگر بر وجه لایق استدراک اقران شود و علاجی که مزاج را باعتدال

اول یا قریب بان کرده اند و وقوع یابد بقای ان محفوظ مانده والا
کون او بفساد و ترکیب او تحلیل پذیرفته اجزای عناصر هریک بجای خود
متحقق گردد وگرنه بدو کم تعود دون اشاره بانست و چون در حیوانات
حرارت غریزی تحلیل رطوبات اصلیه مینماید طبیعت تقاضای غذا میکند
تا اجزای غذا بعد از هضم و طبخ جزو بدن شده بدل ما یتحلل شده باشد
و چون رطوبت ابدان اصلی حیوانات متولده از نطفه اولا در اوعیه غذای والدین
نضج یافته و بعد از ان در اوعیه منی نضجی ثانی و ثالثا در رحم مادر نضجی دیگر یافته تا اجرام
کمال لطیف حاصل نموده باشد و اجزای غذایی که بدل میشود از انچه از ان
تحلیل میرود همان در اوعیه غذا لا غیر منهضم شده انجا لطافت او را حاصل
نیز پس در کیفیت مساوی ان متحلل نخواهد بود هر چند در کمیت مساوی
یا بیشتر باشد و حفظ بقا مشروط ببقای رطوبت غریزیست باین سبب چون

الابر

رطوبت غریزی تمام شود بنیه فاسد گردد و موت طبیعی عبارت از انست
و این نظیر انست که چراغی را پر از روغن نموده فتیله از ا مشتعل سازند و انشعله
بتدریج روغن را سوزانیده ساعت بساعت بقدر انچه روغن سوزد آب در ان
چراغ ریزند مادام که از ان روغن چیزی باشد ان چراغ بسوزد و چون روغن
بنهایت رسد چراغ خاموش گردد هر چند از آب پر باشد و انیکه حکما حدی
معین از برای عمر طبیعی انسان و بعض حیوانات ذکر نموده اند محمول بر همان
معنی است که بنیه معتدله که از عروض اسباب امور خارجه که منشاء ضعف
و قوت میگردد محفوظ باشد و در عرض اندک رطوبات اصلیه بتحلیل
حرارت غریزی با تمام میرسد **فصل ۳** مرکبات تامه که از عناصر
اربعه مولف و ملتئم میشند چون مزاج معتدل حقیقی بلبیانی که در کلیات
طب مذکور است ممتنع الوجود میباشد لا محاله یکی از عناصر در ترکیب انها غالب

خواهد بود و مزاج هر مرکب را بحسب الغالب وصف کنند و گویند فلان چیز
حار یابس است یعنی که جزء ناری اندر بیشتر است و باینجهة اصلاح این دو کیفیت در بدن مینماید
و فلان بارد رطب است یعنی جزء مائی ان غالب است و بر این قیاس و اطبّاء امزجه مرکبات را
بر وجه اتم تتبع نموده و هر یک از کیفیات اربع بر چهار درجه قرار داده اند و بر درجه را
مراتب متعدده نهاده اند و هر مرکبی که در درجه چهارم است حرارت و برودت یا در مرتبه آخر
درجه سیوم غالباً سمّ قاتل است و در بعض مرکبات اثاری چند یافته اند که بر اکل
و شرب ان یا سایر استعمالات مخصوصه مترتب میگردد و اثبات ان بقیاس
و برهان نمی توانستند نمود از انرو در کتب تدوین و بالخاصیة تسمیه نموده اند
و اگر انچه درین فن بکار باشد از این مقوله است باینجهة در این کتاب حاجت بذکر
امزجه طبیعیه مرکبات و تطویل کلام نیست و انچه از خواص بعض مرکبات
محتاج الیه است در اثنای مقصد ثالث بیان خواهد شد

مقصد ثالث

در بیان

در بیان کیفیت مزج قوی و طبایع سفلیه و علویه با یکدیگر که عمل طلسمات عبارت
از انست و اثار غریبه که بر ان مترتب میگردد و چون امتزاج این قوی با یکدیگر
و تحقق طلسم اثر میشود که مراعات جمیع شرایط عمل بر وجه لایق و نسبت کامل
عمل شده باشد و بدون ان رنجی بی سود و سعی بیفایده خواهد بود زیرا که تا دام
شرط موجود نباشد مشروط موجود نتواند شد و ثابت ابن قره که از جمله
حکمای عرب است طلسمات را که بر غیر نسبت مشروط عمل شود تشبیه نموده است
بجسد بی روح زیرا که بسبب اختلال نظم و فقدان شرایط قابل ان نیست
که روحانیات کواکب در ان متعلق شده منشاء اثار و مظهر افعال
گردد لاجرم اهم مهمات درین باب محافظت شروط و اداب است که دانشمندان
این فن بتجربه و تتبع رموز و اسرار و بواطن اشیاء ذکر نموده اند و انها
بر دو گونه است یکی انکه در جمیع اعمال طلسمیه مراعات ان لازم است

واختصاص ببعض دون بعض ندارد ویکی دیگر شرایط وآداب مخصوصه
هر طلسمی از طلسمات ونوع ثانی چون در ضمن قاعده کلی مندرج ومضبوط
نمیتواند شد شرایط هر عملی در ضمن ذکر العمل بیانش خواهد شد پس این مقصد نیز
منحصر باشد در دو باب **باب اول** در بیان شرایط کلیه که در جمیع اعمال طلسمیه
وشرایط مخصوصه وآثار غریبه هر طلسمی از طلسمات **باب اول** در شرایط
کلیه **فصل** اشرط اعظم درین باب آنست که عامل طلسم اولاً تهذیب اخلاق
واصلاح وتجرید نفس خود نموده تا اورا با ارواح علویه ونفوس مجرده فلکیه
مشابهت ومناسبتی پیدا شود که به نیروی آن استفاضه مقاصد واستفادهٔ
خیرات وسعادات از ایشان تواند نمود ودر هر باب مقید بقیود شرع
شریف بوده از شبهات ومحرمات وآنچه موجب قساوت قلب وغلظت
نفس باشد محترز ومجتنب باشد ومادام که ضرورتی قوی که باعث شود اقدام
باعمال.

بر عمل طلسم ننماید وبدون آن بدعا وصدقه وتوکل وتوسل بارواح مطهره
ائمه معصومین ۱۴ اکتفا نموده طالب فتوح از آنجهة بوده باشد واز طلسماتی که مستلزم
اضرار باهل ایمان وتضییع اموال ونفوس وتخدیر وتفریق وآنچه از اینمقوله
باشد اجتناب واجب شمرد وبچشم بصیرت در اینمعنی نظر نماید که حق تعالی که ایجاد
انواع مکونات علوی وسفلی فرموده از برای محض همین بعض آنکه آثار قدرت باهره
از سرحد خفا بمنصه ظهور رسیده خواص عجیبه غریبه که در آنها ابداع شده است
بمصارفی که متضمن مصلحت عالم وموافق رضای او جل شانه بوده باشد صرف
گردد وچنانچه احدیرا شقاوت وبدبختی غالب شده طلسم را نیز بجز او وسیله حصول
اغراض فاسده نفسانی یا ازخاف زمانیه ودنیویه یا ایصال ضرر بغیر مستحق نماید معارضه
با حکمت بالغه ربانی بوده نموده خواهد بود وباین میماند که منعمی غلام خود مالی
تسلیم نماید که از انفقرا آنرا ومستحقین مصروف سازد وغلام خیانت نموده باآن

مال اسباب طغیان و تمرد را راسته از جادهٔ اطاعت و فرمان برداری ولی نعمت
خود قدم بیرون گذارد و چون ابنای زمان از این نوع‌اند لهذا بسیاری
از طلسمات را که صاحب غایة الحکیم نقل نموده بود این بنده بعضی تجدید و فرو گذاشته
با ایراد بعضی اعمال که منافات با قواعد شرع و عقل نداشته باشد اکتفا
نمود باد و خاکم بسر و غم بدل و خار بچشم بسی ضیاع اگر از سینه برآرم نفسی
و اجتماع ذهن و حضور خاطر عامل از جملهٔ مهمات است زیرا که در تفرق حواس
و تشتت بال احتمال قریب است که در ابتدای بعضی ادا سهو و ذهولی واقع
شود که بسبب فوت مطالب یا ترتب نقیض مدعا گردد چنانچه این صورت
از مشاهده بعضی معاجین مرکبه که خللی در ترکیب آنها اتفاق
افتد کمال وضوح دارد **فصل ۲** چون از مدلولات کواکب و بروج
که در مقصد اول سبق ذکر یافت معلوم شد که هر مقصدی از مقاصد

بجهة

و در شب برج لیلی و در اعمال خیر برج مستقیم الطلوع و در اعمال شر برج
معوج الطلوع قرار داده مگر در خصوص بعضی اعمال که مشروط بطالع خاص باشد
که موافق آن شرط باید نمود **فصل ۳** چون اقرب کواکب سبعه بعالم عناصر
قمر است و او را در عموم احوال متعلقه بکون و فساد مدخل عظیم است
لهذا در اختیارات جمیع امور مراعات حال قمر را اهمال نباید نمود و از ملاحظه
سعادت و نحوست آن که آناً فاناً در معرض تغیر و تبدل است غافل نباید بود و چون
ظهور قمر بعد از محاق از جانب مغرب است و خفای آن از جانب مشرق لهذا
از جملهٔ حالات ردیه قمر کونیه بودن مشرقی است و وقوع او را در طالع محدود
شمارند بخلاف کواکب دیگر بودن آنها را در مشرق تشبیه بایام حداثت
سن نموده‌اند و در مغرب با آخر عمر تشارف موت و وقوع قمر در مقابله شمس
که بدر عبارت از آن است از جملهٔ مناحس قویه است که احتراز از آن از لوازم است

و خواجه نصیر الدین طوسی گوید که قمر مادام که نور ان در تزاید باشد که افتاب
بران افاضه قوت و استعداد ان بتدریج می افزاید و چون بحد کمال رسید ابتدا
نقص و زوال کند مانند اگر پادشاهی عظیم الشان شخصی را بی نام و نشان ترتیب
و ترقی فرمود و بتشریفات و تکریمات متعاقبه روز بروز مرتبه او را بلند و امر و فرمان
او را مطاع و جاری نماید تا بسرحدی که خلیفه پادشاه و قایم مقام او
در اکثر امور تواند بود و در اوقات غیبت پادشاه بمصالح رعایا و نظم
امور سلطنت قیام تواند نمود و رعایا بوجود او فی الجمله از وجود پادشاه
مستغنی گردند و این مرتبه نهایت ترقی است که وصول بان در وسع ان
خلیفه باشد و درین هنگام پادشاه را نائره حسد مشتعل گردیده در صدد
رفع و عزل او در اید و تشریفاتی که در عرض انمدت باو داده
بود بتدریج از او استرداد و انتزاع نماید تا اخر کار بزندان تحت
الشعاع

الشعاع او را محبوس و گرفتار گرداند **فصل** ۴ شرط در اجسام سفلیه که
در اعمال طلسمیه بکار برده اند انست که انچه جواهر منطبعه باشند مانند طلا و نقره
و امثال ان باید خالص بود و غش ازرا بیرون نموده باشند که بهیچ وجه با اجزای
غریبه ممزوج نباشد و چون صفحات سازند بمبالغه تمام در جلا و مصقل
کردن ان نمایند بحدیکه صفا و درخشندگی کامل بهم رسد که در این
هنگام مناسبت ان بجواهر علویه و عالم مجردات اتم و منفعت مقصوده
بحصول اقرب خواهد بود و انچه جواهر حجریه باشند یاقوت و گهر با
و مانند ان هرچه بزرگ و شفاف و خوش اب و رنگ و موزون باشد
اختیار نماید و انچه کلوخی و بدرنگ و کم اب و بدشکل باشد استعمال
نکنند و انچه از نباتات باشد خواه اشجار و چون اعشاب اگر تازه بهم رسد البته
اولی خواهد بود و اگر تازه بهم نرسد باید بحدی باشد که قوه باقی باشد

چه اگر قوت ساقط شده باشد مطلقا اثری بران مترتب نمیگردد زیرا
که دوای ساقط القوة حکم حیوان میت دارد که خاصیت مشروط بحیات
ان و بعد از موت خواص باطل و منافع ان زایل است و اطبا در ترکیب مفردات
طب مدت بقای هر دوا را بر وجه مستوفی بیان نموده اند و در پاک کردن از گل و خاک و سایر
اجزای غریبه مسامحه روا ندارد و هر چه اجزای حیوانی باشد باید ان حیوان اجوا ادویه ان عجب باشد و هر گاه
باید ذبح شود در وقت ذبح احتیاط تمام در بیرون دادن خون نموده باشد از حیوان مرده و معیوب
البته احتراز و اجتناب نموده و هر چه سقه ازای از برای تعیین شده باشد مبینا بنهایت دقت در وزن
و جنت ان معمول داشته اند که همان مقدار معین بعینه بی تفاوت محقق شده و زیاده و نقصان
واقع نشود زیرا که ان اثر معین مترتب بران وزن معین است و زیاده و نقصان هر دو سبب فوت
نفع میگردد و چنانچه هر گاه مرشدی اخبار نماید که درین سرا گنجی مدفون است و موضع انرا
نشان دهد که چون از در سرا از فلان ضلع بفلان جانب ده ذرع مثلا مسافت نماید محل دفینه انجاست و دفینه
میباید احتیاط درست نماید که همان مکان معین را شناخته دفینه را از انجا طلب و تفتیش

باب دوم

[illegible]

باب دویم در اعمال طلسمیه که منشأ اثار غریبه و مظهر افعال عجیبه و وسیله
حصول مقاصد عالیه و فتوح و فواید غیر متناهیه و عقل در ادراک اسرار
غامضه ان حیران و بزبان حال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا گویان
میگردد فصل اول چون مریخ در حمل در آید و قمر در اسد باشد
بر پاره مس سرخ شکل مثلث و در درون ان نوزده شکل با نقطه ان
نقش کنند و آن خاتم را با قدری قسط در روغن زیتون بجوشانند
دست و پای مفلوج را در برابر افتاب بران چرب کنند در حصول
صحت و زوال افلاج مجربست و اگر کسی در وقت مباشرت تاخیر
دارد قوت عظیم او را حاصل گردد بحدی که عاجز نشود و چون بر کمر
گاه بندند کسی را که در خواب بول کند انحال مرتفع گردد و اگر
در خواب ترسد دلیر شود و اگر ان خاتم را بقصد تسخیر محبوب و حصول

سبب و محبت حاصل نمایند و در آتش اندازند عظیم مؤثر شود و در رفع نقش
کردن باید باین دو اسم مداومت نماید یا سبحان یا الله فصل دویم
چون زحل در جدی باشد و قمر در دلو صفحه مربعی از سرب ساخته مربعی بران
نقش کنند و در اندرون مربع سیزده شکل ب رسم نمایند و
در آب ورق تر انداخته چون بخورد مسحور دهند سحر باطل گردد
واگر حیوانی را علتی عارض شود این خاتم را در آب انداخته چون از ان
آب خورد شفا یابد و ان علت رفع شود در وقت نوشتن این
دو اسم بخواند یا قادر یا قاهر فصل سیم چون مریخ در حوت باشد
و آفتاب در شرف سیصد حرف ت بر کاغذی بزرگ بنویسند
چون کسی را رعاف عارض گردد که بمداوا و تدبیر منقطع نشود ان
کاغذ را گشوده بر سر ان گیرند فی الحال خون باز ایستد واگر خواهند
خواب کسی را گران کنند در وقت مذکور صورت ان شخص بر کاغذ

بر کاغذ نقش و سی و شش حرف ت در درون و بیرون ان اسم
بمدادی که از آهن و سرکه ترتیب نموده باشند بنویسند و ان کاغذ را در رحم
سفالین گذارند و در خانه تاریک سنگ گران بران نهند خوابش بمرتبه
سنگین شود که قابل علاج نباشد و تا ان سنگ را برندارند کسالت
طبیعی خود عود ننماید و در وقت نوشتن این دو اسم را بخواند یا الله
یا رحمن فصل چهارم چون مشتری در خانه خود در آید و آفتاب در خانه
خود باشد بر کاغذی زرد مربعی کشند و شصت حرف ث در ان
نویسند چون طفل در گهواره بترسد ان کاغذ را در زیر سر او نهند اثر
و فایده عظیم بخشد و اگر در وقت مقارنه سعدین این خاتم را بقصد تسخیر
محبوب نویسند و با خود نگاه دارند و هر روز وقت طلوع آفتاب انرا
گشوده در ان نظر کنند از برای محبت بسیار مؤثر باشد و آثار عجیبه از ان ظاهر

شود و در وقت نوشتن این دو اسم را بخواند یا دائم یا صمد فصل پنجم
چون در شرف آفتاب که قمر در حوت و متصل بنظر مودت زهره باشد
نوزده شکل ح بر صفحهٔ زر نقش کنند و اسم خود را نیز نوشته بخور
آفتاب بسوزانند و صفحه را در جیب یا دستار خود گذاشته همیشه با خود
داشته باشد که احدی مطلع نشود هر حاجت با هر که داشته باشد
روا شود و اگر آن لوح را در آب اندازد و آن آب را بخورد کسی دهد
بغایت محب او گردد و چون مهمی عظیم پیش آید که از تدبیر آن عاجز
باشد صبح دوشنبه که قمر در حوت باشد بحمام رفته لوح را در میان
طاس گذارده و طاس را پر آب نموده بر سر ریزد و از حمام بیرون آمده
بخانه رود و روز دیگر از خانه بیرون آید آن مهم باحسن وجهی ساخته
شود و فرج حاصل گردد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا بار یا کبیر
فصل ششم چون زهره در اسد در آید و قمر در حمل باشد بر پاره مس سرخ

سرخ یا سفید چهل حرف ح بنام محبوب و مادر او بنویسد و در آتش
اندازد در محبت بغایت فایده مند باشد بحدی که با محبوب بنده باشد از او
شکیبا و جدائی نکند و اگر آن خاتم را در آب اندازد و آب را بخورد
او دهد همین اثر مترتب گردد و در وقت نوشتن این دو اسم را بخواند
یا باری یا زکی فصل هفتم حرف خ خاصیت آن منهزم است در تخریب و
تفریق و اهلاک و تمریض لهذا اللایق این کتاب نیست فصل هشتم
حرف د نیز همین خاصیت را دارد الا وقتی که قمر در جدی باشد فصل نهم
چون قمر در میزان باشد قبل از طریقه و زهره خوشحال بود دو صورت حرف
از هر فلزی که خواهند بزنند یکی باسم طالب و دیگری باسم مطلوب و نقش
حرف ذ بر شکل طالب چهارده بر شکل مطلوب بنویسند و هر دو صورت را
در حریر پیچیده بشاخ سیب یا انگور بیاویزند در حصول التیام و موافقت

اثر عظیم بخشد و در وقت نوشتن این دو اسم بخوانند یا دیان یا خالق
فصل دهم چون مریخ و قمر هر دو در شرف باشند بر پاره آهن هشتاد و پنج
حرف را نقش نموده با خود نگاه دارد در میان خلق با شکوه و هیبت
و وقار باشد و اگر با قدری تخم مورد در آب اندازد و بآن آب کسی
استنجا کند که اورا عارضه بواسیر باشد البته شفا یابد و اگر در وقت
مذکور همین عدد معین را بمشک و زعفران و گلاب بنام هر که خواهد
نویسد و بخور زهره در آتش اندازد در حصول محبت بغایت مؤثر
باشد و در وقت نوشتن این دو اسم بخوانند یا رحیم یا حلیم فصل یازدهم
چون زهره در شرف باشد یا محظوظ و قمر به تثلیث زهره باشد بر پاره
پوست آهوی تهامه هزار و یک حرف را بنویسد و با خود نگاه دارد
مقبول القول و مطاع و فراخ روزی گردد و اگر در شب جمعه چهاردهم
ماه عربی هر ماه باشد اتفاق افتد بغایت مؤثر باشد و چون در وقت مذکور

مذکور دو صورت مجوف بنام طالب و مطلوب بدستوری که در فصل نهم
ذکر شد بر زنند و بهمان دستور در حریر پیچیده معلق سازند در محبت
همان اثر دهد و در وقت نوشتن این دو اسم بخوانند یا مبدع یا علام
فصل دوازدهم چون عطارد در جوزا و قمر در سنبله باشد ب عت
شتری چهل و پنج حرف پس بر لوحی از نقره نقش کند و بر گردن طفلی
که در زبان بگشاید یا دشوار سخن گوید آویزد فصیح و لطیف الطبع
و نکته دان گردد و شاید شاعر یا واعظ یا خطیب شود یا علم سحر
بیاموزد و در وقت نوشتن این دو اسم بخوانند یا حلیم یا معید
فصل سیزدهم چون مشتری در قوس باشد یا در میزان و قمر در میزان
باشد قبل از طریقه صد و شصت حرف شش بر لوحی از نقره بنویسد
و با خود دارد همیشه خوش عیش و پاکیزه روزگار و کامران باشد

واگر در کیسه گذارد هرگز از سیم خالی نشود و در وقت نوشتن این دو اسم
بخواند یا حمید یا عزیز فصل چهاردهم چون آفتاب بخانه خود در آید
و زحل در اوج باشد بر لوحی از ارزیز نود حرف ص بنویسند و آنرا
در مزرعه دفن کنند حاصل آن ربع بسیار نماید و از آفات محفوظ باشد
واگر ملکی بایر و غیر مرغوب باشد و خواهند مردم را بآن رغبت بهم رسد
لوح مذکور را در زیر دروازه آن دفن نمایند بطوری که مترددین پا بر بالای
آن گذارند مطلوب حاصل آید و در وقت نوشتن این دو اسم بخوانند
یا قاهر یا قرین فصل پانزدهم چون مشتری قوی حال و عطارد در برج حوت
باشد ساعت زحل که قمر در تحت الشعاع باشد هزار حرف ض
بر صفحه رصاص نویسد و با خود دارد در بستن زبان بدگویان
فایده عظیم دارد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا مبدل
یا نور فصل شانزدهم چون زهره در ثور و قمر در حوت باشند یا زهره
در حوت و قمر در سرطان باشد شصت حرف ط بر لوحی که نیم از نقره

از نقره و نیم از مس ساخته باشند نقش نموده با ابریشم سبز یا رشته پنبه
مفتول کرده در چشمه یا چاهی که آب آن کم باشد بیاویزند بحدی که
بر روی آب نرسد و بر سر آن چاه یا چشمه عود لبان و کافور بخور کنند آب
فراوان گردد و در وقت نوشتن این دو اسم بخوانند یا علی یا قدوس
فصل هفدهم چون مریخ قوی حال باشد بطالع اسد چهل حرف ظ
بر پوست پیشانی شیر نوشته بر بازو ببندد هوام و سباع با او مألوف
شوند و ضرر نرسانند و اگر بمشک و زعفران نوشته بر ران خود بندد
هر چند راه رود خسته نشود خاصه که قمر در سرطان باشد و اگر بر کاسه
آبگینه نویسد و کاسه را شسته زمانی صبر کند تا بار بقعر نشیند
هر کس از آن آب بخورد امراض شکم از او رفع شود و در وقت نوشتن
این دو اسم بخواند یا مبدئ یا جلیل فصل هجدهم چون آفتاب
در شرف یا مثلثه باشد یا محظوظ بحظوظ دیگر بیست و یکصد حرف ع بآب انگور

بر کاسه آبگینه نویسد و باب چشمه یا چاهی که آفتاب بران نیفتاده
باشد بشویند و چون بقعر کاسه نشیند بچشم کشد در تقویت باصره
بسیار مؤثر باشد و اگر آن آب را کسی بخورد که صداع عارض او شده
باشد فی الحال تسکین یابد و اگر بر خاتم زر نویسد و با خود دارد
نزد اکابر محترم و مقبول باشد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند
یا محمود یا کریم **فصل نوزدهم** چون زحل در وسط السماء باشد و قوی
حال و قمر در دلو یا میزان باشد هشتاد حرف غ بر پوست پیشانی
الاغ نویسد و با خود دارد از شر سحر محفوظ باشد و در وقت نوشتن
این دو اسم بخواند یا عظیم یا عجیب **فصل بیستم** چون حرف ف
تعلق بشمس دارد و حرف ق تعلق بقمر چون کسی را مطلوب باشد که
بهیچ وجه رام و مألوف او نشود در وقت استقبال نیرین دو صورت
سازد از سنگ رخام یا موم صافی یا کندر یا گچ بر شکل طالب و مطلوب

و مطلوب و علامات صور بجای آورد در خانه سفید پاکیزه بعود و عرق
خوشبوی کرده در دقیقه استقبال هر یکی در کنجی از آن خانه نهد و فاصله
بینهما را بپرگار قسمت نماید و بنگرد تا کدام روز اجتماع نیرین خواهد بود
و هر روز یا هر شب بمقدار مساوی آن دو صورت را بیکدیگر نزدیک
گرداند و هر شب میان ایشان عود و مشک و زعفران بخور کند و حرف
ف بر سینه مطلوب نویسد و حرف ق بر سینه طالب بنویسد
چون دقیقه اجتماع شود آن دو صورت را بیکدیگر با ابریشم سبز محکم
بندد و در صندوق مضبوطی نهد میانه ایشان اتصال افتد مادام که
صورتین در صندوق بیکدیگر بسته اند جدائی واقع نشود و در وقت نوشتن ف
این دو اسم بخواند یا غیاث یا جبار و در وقت نوشتن ق این دو اسم
بخواند یا ملک یا مهیمن و اگر طالع زحل است هشتاد ف بخون خفاش
بر پاره جامه کسی نویسد خوابش نگیرد مادام که این مکتوب را نشویند یا بسوزند

انکس بخواب نرود فصل بیست و یکم چون یکی از خنس که عطارد در شرف
باشند بر پاره ارزیز مثلث نقش کنند و ده حرف ک بران نقش کنند
در عقد الله ان اثری عظیم دارد و دارنده ان دلیر و با هیبت و مقبول
القول و بر اعدا غالب باشد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند
یا متکلم یا کریم فصل بیست و دویم چون قمر در شرف باشد سی حرف ان

یا کلیم نیز روا

بر لوحی از نقره نقش کنند و با خود دارند فتوح بسیار او را حاصل شود
و اگر بر ران خود بندد از راه رفتن عاجز و خسته نگردد و اگر بر تخته چوب
سرو نویسند و در خانه نهند موش گرد انخانه نگردد و در وقت نوشتن
این دو اسم بخواند یا شکور یا شاکر فصل بیست و سیم چون مریخ در جدی
در اید باول درجه سیصد و یک حرف م بر مس سرخ نقش کنند و هفت
شبانه روز در روغن زیت اندازد و هر شب زیر اسمان برابر برج عقرب
نهد بعد از ان برداشته با خود دارد بغایت شجاع و قوی دل گردد

گردد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا خالق یا محیط فصل بیست و
چهارم چون زحل در شرف باشد شش حرف ن بر صفحه رصاص
نقش کنند و در خانه کسی که عزم سفر نموده باشد در زیر زمین دفن کنند
ان شخص از سفر باز ماند و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند
یا حی یا اعلی فصل بیست و پنجم چون زهره در شرف باشد صد عدد حرف
و و صد عدد حرف ت و صد عدد حرف ز بمشک و زعفران بر ظرف
ابگینه نویسد و بگلاب شسته بخورد و ایضا دران وقت همین حروف را
بر لوح کشند و با خود دارد در تسخیر زنان و تهییج عشق ایشان بمرتبه
مؤثر باشد که هر زنی را که چشم بروی افتد خود داری نتواند نمود و العیاذ
بالله اگر کسی بقصد حرام این عمل را کند خزی دنیا و اخرت خواهد بود و باید
چشمهای واو گشاده باشد و اگر لوح مذکور را در کاسه اتش اندازد

تا دشمن ازان آتش چیزی بخورد الفتی در میان افتد که هرگز خللی نپذیرد
و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا حکیم یا شکور فصل بیست و ششم
چون آفتاب در شرف باشد هشت حرف ه چشم گشاده بر خاتم
زر نقش کند و با خود دارد در نزد خلایق محبوب و مقبول القول باشد
و از اکابر فایده یابد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا علام
یا دیان فصل بیست و هفتم در وقت اجتماع نیرین چهار دانگ نقره
و دو دانگ زر در هم گداخته لوحی مربع سازند و سیزده لام الف
در انجا متصل بیکدیگر نقش کنند و بر بالای هر یک دو حرف ح و در زیر
هر یک بجانب چپ یک حرف ع باین شکل نقش کنند لاع لاع تا سیزده
تمام شود و بعنبر و لبان بخور کنند و با خود دارد فواید عظیمه و مقاصد جسیمه
او را حاصل گردد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا هو یا من لا هو
الا هو فصل بیست و هشتم حرف ی بعینه طبیعت دارد مگر آنکه ا تعلق

تعلق بمریخ دارد و ی تعلق با آفتاب چون مریخ در اسد باشد و آفتاب
در حمل شصت حرف ی و چهل حرف آ خواه منفرد باشد باین شکل
ی آ و خواه مرکب باشد باین شکل یا بر لوحی نقش کند که چهار دانگ زر
و دو دانگ رصاص باشد و هرگاه که نزد ملوک و سلاطین رود در آستین
یا در زیر کلاه گذارد از او هیبتی در دل پادشاه افتد و قدر او شناسند
و کار او بسازد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا سلام
یا دائم فصل بیست و نهم چون زهره به تثلیث قمر باشد سوره فاتحة الکتاب را
بر صفحه مربع شانزده در شانزده نوشته بنهجی که از هر طرف که خواهند
توان خواند و نوشته را در کلاه یا دستار پنهان نماید در حصول [illegible]
متعلقه بزهره اثر عظیم یابد و اگر در تثلیث شمس بمشتری این عمل نماید در سعادات
متعلقه بمشتری مؤثر باشد و سه بیت درین باب از محقق اعظم خواجه
نصیر الدین طوسی ره منقول است و درین رساله نگاشته میشود

رقم کن شانزده در شانزده سبع المثانی را بتثلیث قمر با مشتری یا زهره یا خورشید

چه لوح اینچنین کردی رقم با خویشتن دارش که دارد آرزوی بندگان درگهت

جمشید چه کردی این رقم چون تاج بر فرق سرش جا ده که آید از پی پابوس

از چرخ سیم ناهید و صورت لوح این است

بسم	الله	الرحمن	الرحیم	الحمد	لله	رب	العالمین	الرحمن	الرحیم	مالک	یوم	الدین	ایاک	نعبد	و
الله	الرحمن	الرحیم													ایاک
الرحمن	الرحیم														نستعین
الرحیم															اهدنا
الحمد															الصراط
لله															المستقیم
رب															صراط
العالمین															الذین
الرحمن															انعمت
الرحیم															علیهم
مالک															غیر
یوم															المغضوب
الدین															علیهم
ایاک															و
نعبد															لا
و	ایاک	نستعین	اهدنا	الصراط	المستقیم	صراط	الذین	انعمت	علیهم	غیر	المغضوب	علیهم	و	لا	الضالین

هرگاه در روز مشتری و ساعت زهره یا روز زهره و ساعت مشتری اگر قران

سعدین اتفاق افتد این کلمه را بر نقره نقش نموده انگشتری سازد و در دست

کند در نظر پادشاهان و امرا عزیز و مهیب باشد و کلمه قضا حوائج

بسیار موثر و مجرب است و باید که چشمهای ها و واو و میم گشاده باشد

اهوالهم چون قمر بدرجه شرف رسد بدون

تحت الشعاع و نظر نحس دقیقه سیزده درجه را در شش رقم کنند

هر قاصد و شاطر که بر پای خود بندد بر رفتن قادر باشد و اگر کسی

بر مسجون بندد خلاص یابد و اگر در آستانه زندان دفن کنند

همین اثر بخشد و اگر با اسم آبق مرقوم سازند و در مسکن و مضجع

او در زیر سنگ گران نهند مراجعت نماید و اگر بر نعال اسب بندند

نویسنده و در زیر پای حامله گذارند تا پای بروی نهاده بزودی بشکنند

بزودی فارغ شود دو بیت از منظومات شاه ولایت امیرالمؤمنین ع

در این باب نقل کنند ابیات اینست وزب اهبط حجد حروف وفق العدد رقیة

نافعة لسر حمل الولد و یرجع الابق فی ساعة للبلد و بعضی این

ابیات را بحضرت صادق ع نسبت کنند **فصل** چون افتاب بدرجه شرف

در اید علی الخصوص در درجه شرف یا حوالی ان و قمر

در زائده النور باشد مسعود بنظر سعد و ساقط

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

از نظر نحوس مربع وفق چهار در چهار بر لوح طلا نقش کنند حاصل ان

تا سال دیگر از مکاره محفوظ باشد و سعادت عظیم دست دهد سیما

از قبل ملوک و فرمان فرمایان و حکام **فصل**

چون زهره بدرجه شرف یا حوالی ان در اید و قمر در خانه

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۲	۵	۴	۱۵

یا شرف خود بود مربع وفق پنج در پنج را بر ورق ابو نویسد و بوقت سعادت زهره

دراچیده

۲۴	۱۱	۴	۲۰	۷
۵	۱۲	۹	۱۳	۲۳
۱۸	۲۱	۱۵	۲	۱۹
۲۲	۳	۱۶	۸	۲۵
۴	۱	۲۲	۲۴	۱

در پیچیده با خود دارد در جا بعث اثر عظیم رسد

فصل ۳۳ چون زحل بدرجه شرف اسد مربع وفق شش در شش

را بر اجر سیاهی بکشند و در وقت حلول زحل مع قمر در برج جدی

یا دلو ان اجر را در بنای که خواهند بنهند سالها دراز از اندراس

و خرابی محفوظ ماند و گویند مرحوم شیخ بهاءالدین ره در قیصریه اصفهان

این طلسم را نموده است و اگر در کاریزی دفن نمایند اب ان از اندک

گردد و اگر در پوست شیر کشیده بر خود ببندد قوت مباشرت زیاد شود

فصل ۳۴ چون عطارد بدرجه شرف

۶	۳۵	۳	۳۴	۳۲	۳۱
۷	۱۱	۲۸	۲۴	۸	۳
۲۴	۱۴	۵۲	۱۵	۲۳	۱۹
۱۳	۵۷	۲۲	۲۱	۱۷	۱۸
۲۴	۲۹	۹	۱۰	۲۶	۱۲
۳۶	۲	۳۳	۴	۴۲	۳۱

رسد مربع وفق هفت در هفت را با مشک

و زعفران بر پارچه کرباس یا کتان رقم

کنند و چون قمر در شرف باشد ان کرباس را شسته بخورد مسحور دهند

السحر باطل گردد و ان را داخل طعام کنند و بخورند کیاست و ذکا.

۳۲	۳۱	۴۴	۱	۱۴	۲۰	۲۶
۴۰	۴۶	۳	۹	۱۵	۲۱	۲۷
۴۱	۵	۱۱	۱۷	۲۳	۲۹	۴۲
۷	۱۳	۱۹	۲۵	۳۹	۳۷	۴۳
۸	۲۱	۲۷	۳۳	۳۹	۴۵	۲
۱۴	۲۲	۳۵	۴۱	۴۶	۴	۱۰
۲۴	۳۰	۳۶	۴۹	۶	۱۲	۱۸

بیفزاید و قوه نطق زیاد کردد

فصل چون مشتری در شرف باشد و قمر مقارن ان مربع هشت در هشت باب خیار زبان چو کشند اکر پاره ازان نان را بهنکام طلوع افتاب بچهار پایی دهند که درد اندرونی داشته باشند ازان خلاص یابد و چون مشتری در شرف منظور بود بنظر سعادت مریخ و قمر مقارن مریخ باب کوشت شکاری یا نحو تا به جکر او بر نان کندم نویسد و بجانوران شکار کننده مثل باز و یوز و نظایر ان در وقت طلوع افتاب خورانند زحمهای اندرونی از ایشان شود و چون نیرین هر دو در شرف باشند بر خرقه سفید رقم کنند حامل ان قادر کردد بر سیر و تعب ازان بناید و چنین ترقیم اتش در وقت بودن مشتری در سرطان یا قوس و بری از مقابله و تربیع نحسین و سیر دله حامل را رسوخی در تدین و برکتی در رزق حاصل شود و جهات ان ازاراه

و از شرف برآید بزودی و از اوقات دعا تا محفوظ باشد طلسم نکاه دارند

فصل ۱۳ احمد بن یوسف کاتب کوید روزی در مصر بخانه احمد ابن طولون والی ان دیار با جمعی از مخصوصان در مجلس مهمانداشت حاضر بودم ناکاه از جانب حرم سرا اواز شوری بلند شد بعد از استفسا معلوم شد که بود از اولاد امیر را عقرب کزیده و دانشمند فرنکی در انجا حاضر بود بملازم خود را بخانه فرستاد حقه سر بمهر اورد و مهر از ان برداشته پارچه کنده بیرون اورد که صورت عقربی بر ان منقوش بود و از ان زم سا وید و بخورد ان کودک داد فی الفور ساکن شد و چند پارچه دیکر از ان کنده ر با بیخاب داد که تا در وقت حاجت استعمال نماید چون از حقیقت ان سوال نمودم کفت چون قمر در درجه اول عقرب در ساعت قمر که عقرب در طالع یا در یکی از اوتاد باشد بر پارچه طلا از صورت عقرب نقش کند و از ابا انکشتر طلا نصب نماید انکاه در وقتی که اتصال قمر در عقرب باشد کندر را جاویده تا زمره منطبع شود

وبان انگشتر از ایشان مهر نماید که صورت منقوشه در خاوزهره کنند منقش
شود و از انگا بداشته در هنگام احتیاج بخورد عقرب گزیده دهند چنانکه دیدی
تسکین وجع نماید احمد ابن یوسف گوید در ساعت از از تجارب خواسته پارچه
خاور زهره تحصیل نمودم و بخود مکور صورت عقربی بران منقش ساختم و کنده بسیار
جا دیده مهر زدم و بخورد عقرب گزیده بسیار دادم و درین عمل تجربه بر سانیدم
و بخاطرم رسید که گاه باشد که این خاصیت از کنده باشد از برای امتحان بجلوا
و چیزهای دیگر مهر زدم همان درست یافتم و معلوم شد که خصوصیت بکنده ندارد

فصل ۳۱ چون در ساعت زهره بطالع زهره بر دانه عقیق صورت
مکسی نزیلون نقش کند دارنده ان هرجا که باشد مکسها از او دیگر زنند
و از زحمت ایشان آسوده باشد فصل ۳۲ چون زهره در درجه اول میزان
باشد بر دانه یاقوت سفید صورت زنی نقش نماید و در دست راست ارد
سیبی و در دست چپ او شانه حامل ان همیشه اوقات بعیش و خوشحالی
باشد

باشد و مادام که ان نگین با او باشد اندوه و مکروه و کدورت
او را عارض نشود فصل ۳۳ چون در ساعت زهره صورت سه مرد بر پارچه
بلور نقش نماید نشسته یا ایستاده هر سه متصل بهمدیگر دارنده ان دائم در
معاملات و تجارات سودمند باشد و منافع عظیمه او را حاصل اید فصل ۳۴
ایضاً در ساعت بطالع عطارد بر نگین زمرد صورت سنگ پشتی نقش کند دارنده
ان از شر دشمنان و بدگویان در امان باشد و در جمیع احوال در السنه دا خواه
بخیر و صلاح و نیکنامی مذکور باشد فصل ۳۵ ایضاً در ساعت و طالع و روز عطارد
بر نگین زمرد صورت موش خانگی یا دشتی نقش کند دارنده ان همیشه
در تجارت سودمند و از افت دزد و قطاع طریق در امان باشد

فصل ۳۶ ایضاً در ساعت و طالع عطارد بر پارچه البلینه صورت
دست بریدی نقش کنند که بر از وی گرفته باشد و مهر مطعوم که یا بان مهر
نمایند و بخور محموم دهند هر تبی که باشد بزودی مفارقت نموده شفا یابد

فصل ۴۱ مهاسنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد سفید و شفاف
مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از و ظاهر گردد و در چون
حلی مشو و قسمی از آن غیر شفاف و از او صلب تر و شبیه به نمک سنگ است و علما او را
کوبیده ظروف میسازند چون در روز قمر که زهره در شرف باشد در ساعت
زهره بر پارچه مهاصورت ماری نقش کنند و عقربی بر بالای آن دارنده
آن از گزیدن مار در امان باشد و چون مار گزیده آن نگین را در دهن
گرفته بمکد فی الفور شفا یابد و اگر در کاسه عسل یا سایر مایعات گذارند
و ملسوع از آن شاید همین اثر کند فصل ۴۲ چون قمر متصل به آفتاب
و متصل بر حل باشد بطالع ثور در لوحی از نقره صورت مردی نقش کنند
که در میان درخت و کشت نشسته و آن لوح را در باغ دفن کنند هر درختی که
در آنجا غرس نماید زود ترقی و نمو کامل نموده ثمره بسیار خوب دهد و از آفات
و حیوانات مفسده محفوظ باشد و اگر در مزرعه مدفون سازند حاصل آن خوش

ریع

ریع و از آفات نیز محفوظ باشد فصل ۴۳ چون قمر در یکی از خانهای
مریخ در طالع بر صفحه مس صورت مردی نقش کنند را ز وی در دست هرگاه کسی از اهل
حرفه و کم روزی باشد آن لوح را با خود داشته به هر کسب و کار که مشغول شود خیر و برکت
و سود یابد و از فقر وسیع گردد فصل ۴۴ صاحب تحفة المؤمنین آورده
که چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را با کلاف رشته برسمه تربیت دهند و چون
مریخ در میزان باشد از آهن نیز رشته ساخته از هر یک از این دو کحل شخص
اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس ملحق باید و شخص مکحول به آهن
نظر نماید بمرتبه باشد محبت ثانی با اول گردد که ما فوق متصور نباشد فصل ۴۵
ایضا در آن کتاب در خواص مجربه تمک مذکور است که چون سه درهم او را
در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش اندازند اگر
بعد از جستن سیلی با بر از آن خانه گرفته آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون
در خانه بسوزانند و سوخته او را باطراف متفرق بپاشند از رفع سحر و چشم

بدکند و چون او را بپارچه سرخی بسته بر طرف چپ زنان تعلیق کنند باعث
سرعت ولادت گردد فصل ایضاً ذکر نموده که قمر در سنبله بلند بسر عطارد
دار نحوست بری باشد یکمثقال شمع عود سیر را با سه قیراط موم پاک در یک شود
درم نقره مضبوط نگاهدارد و غلبه بر همه خصوم او را دهد و زبان دشمنان بسته
منقولست که هر که را حاجتی باشد بخدای تعالی بنویسد این رقعه را که مذکور میشود
بر کاغذی و بر یکی از قبور ائمه نهد یا آنکه محکم به پیچد و خاک پاک را گل ساخته رقعه را
در میان نهد و در نهر جاری یا چاه عمیق یا آب بزرگ ایستاده افکند که آن
رقعه را بخدمت صاحب الامر صلوات الله علیه میرسد و آنحضرت متولی قضای
حاجت آنکس میشود خدای تعالی آن حاجت را بکرم عمیم خود بر می آورد و آن رقعه
اینست بسم الله الرحمن الرحیم
كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْكَ مُسْتَغِيثاً بِكَ وَشَكَوْتُ
مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيراً بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ دَهَمَنِي

واشغل

واشغل قلبي واطال فكري وسلبني بعض لبّي وغيّر خطير
نعمة الله عندي اسلمني عند تخيّل وروده الخليل وتبرّأ
منّي تمثّل في ترائي اقباله الي الحميم وعجزت عن دفاعه حيلتي
وفاتني فلجأت فيه اليك وتوكلت في المسئلة لله جل
ثناؤه عليه وعليك في دفاعه عنّي علماً بمكانك من الله
ربّ العالمين وليّ التدبير ومالك الامور واثقاً بك
بالمسارعة اليه جل ثناؤه في امري متيقّناً لاجابته تبارك
وتعالى اياك باعطاء سؤلي وانت يا مولاي جدير بتحقيق ظنّي
وتصديق املي فيك في امر كذا وكذا في حاجتي ان تشفع لي
عند ربك وحاجت خود را بنویسد لا طاقة لي ولا صبر لي
عليه وان كنت مستحقاً له ولاضعافه لقبيح فعالي
وتفريطي في الواجبات التي فرضها الله عزّ وجلّ [illegible]

علي فاغثني يا مولاي صلوات الله عليك عند اللهف و قدم
مسئلة الله عز وجل قبل حلول التلف وشماتة الاعداء و قبل
تشذب النعمة عني فبك بسطت النعمة علي و تسئل الله جل
جلاله نصراً عزيزاً و فتحاً قريباً فيه بلوغ الآمال وخير المبا
دي وخواتيم الاعمال والامن المخاوف كلها في كل حال
انه جل ثناؤه لما يشاء فعال وهو حسبي ونعم الوكيل في
المبدء والمآل بعد ازان متوجه جر باید شد بنهری یا ابی بزرگ استاده
ومتوسل جر باید شد بیکی از دربانان حضرت جناب صاحب الامر ع یعنی عثمان ابن سعد
عمری یا پسر او محمد بن عثمان یا حسین ابن روح یا علی ابن محمد السمری دربانان حضرت
اینجا عنند که مذکور شد پس یکی از اینهارا نداجر باید کرد باین وجه که فلان ابن فلان
سلام علیک اشهد ان وفاتک حق فی سبیل الله و انت
حي عند الله مرزوق وقد خاطبتك في حيوتك التي عند الله عز

من

وجل

وجل و هذه رقعتي وحاجتي مولينا عليهم فلمها اليه
وانت الثقة الامين بعد ازان رقعه را دراب اندازد ودر خیال
کذارد که باو تسلیم کردم پس بتحقیق که او قبول میکند وحاجت را بر می‌اورد ان شاء الله
وصلى الله على محمد واله الطاهرين فصل هر که این اسم را بر زن قحر بندد حامله شود
که این دعا مجرب است زن باخود دارد بسم الله الرحمن الرحيم هو هو هو هو
هو هو هو هو هو هو الله الله الله الله الله الله
الله الله حي حي حي حي حي حي حي قيوم قيوم
قيوم قيوم قيوم قيوم قيوم قيوم قيوم چله برزنان بیاورد
هفت تار ریسمان ابریشم به بالای انکس کریند و هفت بار این دعا را بخواند و هفت بار
کره زند بدست زن دهد که هفت پاره کند و بعد ازان پارها را جمع کند
و دراب اندازد و زن بان اب غسل کند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم
اني اسئلك يا قريب الفتح الفرج يا الله الفتح الفرج يا عجل الفتح

الفرج يا صادق الفتح الفرج يا مفتح الابواب ويا مسبب الا
سباب برحمتك يا ارحم الراحمين **فصل** جهت بچه در خواب که
مرد و زن کند اینست یاك هعشا یاك هعطایا طهها جهت تب و
ولرز بنویسد این سه اسم ار بر سه بادام و بخورد بسم الله طلیسوما یا شافی
کل مرض روز دویم هیلوما یا الله شافی کل بلاء روز سیم بسم الله
یا الله شافی کل بلاء

قال جبرئيل عليه السلام لمحمد صلى الله عليه وآله يا محمد اذا رايت في منامك
شيئا تكرهه او راى احد من المؤمنين فليقل اعوذ بما عاذت به ملائكة
الله المقربون وانبياء الله المرسلون وعباده الصالحون من شر
ما رايت من رؤياي وتقرء الحمد والمعوذتين والاخلاص وتتفل
عن يساره ثلث تفلات فانه لا يضره ما راى


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی